

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

شمييم معرفت

فصلنامه کمک آموزشی مربيان عقیدتی سياسی بسيج

شماره ۲۸ - پايز ۱۳۹۰

صاحب امتياز: نمایندگی ولی فقيه در سازمان بسيج مستضعفین

مدير مسئول: على رضايى

سرديبر: سلمان شاپانفر

دبیر تحريري: عباس داودى

صفحة بندی و طرح جلد: کانون تبلیغاتی تندیس هنر

نشاني: تهران، بزرگراه بسيج، سازمان بسيج مستضعفین، معاونت تربیت

و آموزش عقیدتی سياسی، مدیريت اساتيد، مربيان و مدیران

صندوق پستي: ۱۶۹/۱۷۸۴۵ (بر روی پاکت حتماً بنويسيد نشریه شمييم معرفت)

تلفن: ۳۳۲۳۹۶۵۶ - ۴۸۶۶۵ - ۳۵۹

پست الکترونيک نشریه: 14shmim@gmil.com

پست الکترونيک دبیر تحريري: AbbasDavudi@yahoo.com

نشریه در تلخیص، برداشت و تصحیح مقالات رسیده آزاد است

در این شماره می خوانید

- تبیین وظایف بسیجیان / سلمان شایانفر / ۳
- ده دستور مهم اخلاقی در بحث و گفتگو ... / ابوالفضل ساقی / ۶
- هدف خالق یا هدفمندی مخلوق؟ / عبدالله صدیق / ۹
- نامه هایی از مولا / حسین جلیلی / ۱۹
- در نماز از ساهون نباش / سید محسن مزینانی / ۲۳
- به مجلس روشنکر نهادها نروید / حامد شریف / ۳۶
- تبیین تقوی در فرمایشات امام خامنه‌ای / احمد بام‌افکن / ۳۷
- چهار چیز / مریم روحانی / ۵۰
- تعدد زوجات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم / جواد گلی / ۵۱
- ترک گناه و قبولی در دانشگاه اصلی / علی زمانی / ۵۸
- راههای کنترل شهوت / عباس داوودی / ۶۳
- بهشت من همه در صورت علی پیداست / فاطمه محقق / ۸۳
- نظر به امام علی بن ابی طالب علیه السلام / جواد روشنی / ۸۵
- نکته‌ها و گفته‌ها / سهیل ایرانمنش / ۸۶
- مهارت‌هایی برای پاسخ به سؤالات / سید محمد فقیه سبزواری / ۸۷
- داستان حیرت‌انگیز بر صیصای عابد / حسین شمس / ۹۶
- نماز ۵ وقت است یا ۳ وقت / علیرضا نیکمود / ۹۷
- دومین قدم برای پاکی / سعید حصاری / ۱۰۴
- چه‌ها که نکشیدم / عباس علیدوست / ۱۱۰
- مشکی مکروه؟! / طاهره طوسی / ۱۱۳
- چند نکته درباره پوشش، لباس و ... / داود عباسی / ۱۲۳
- کار و تربیت / روح الله سجادی / ۱۲۸
- سیگار و بازی‌های رایانه‌ای / یدالله سخنپرور / ۱۳۳
- مفهوم دولت از افلاطون تا امام خمینی رحمت‌الله علیه / یاسر متولی / ۱۴۱
- خوانندگان محترم / ۱۵۹
- فرم نظر سنجی / ۱۶۰

مهمتر از سرمقاله

تبیین وظایف بسیجیان

اشاره: حضرت امام خامنه‌ای مدظله‌العالی در ۱۳۹۰/۷/۲۲ در دیدار با بسیجیان استان کرمانشاه، مطالب بسیار مهمی در خصوص بسیج؛ روحیه بسیجی و افزایش معنویت در بسیج بیان فرمودند که باید همواره مد نظر بسیجیان و به ویژه مردمیان بسیجی باشد تا این مفاهیم را گسترش دهنده. نظر به اهمیت این فرمایشات گزیده‌ای از آن‌ها را در اینجا ذکر می‌کنیم.
باشد که چراغ راه همه ما قرار گیرد.

بسیج، حرکت برخاسته‌ی از ایمان، از عشق، از اعتماد به نفس و توأم با ابتکار است.

اخلاص؛ پایه‌ی کار بسیجی

پایه‌ی اصلی کار بسیجی، اخلاص است. «گمنام»، از جمله‌ی تعبیرات امام(ره) است «مكتب شاهدان و شهیدان گمنام». گمنام یعنی دنبال نام و نشان نبودن. گفت: در کیش ما تجرد عنقا تمام نیست / در قید نام ماند اگر از نشان گذشت برای خدا کار کردن، که این ناشی است از روحیه‌ی اعتماد به خدا؛ می‌دانیم که پیش خدای متعال ضایع نمی‌شود. شما در خلوت عبادت می‌کنید، با خدا حرف می‌زنید، کسی هم نمی‌فهمد؛ خاطرтан هم جمع است که خدا دارد می‌بیند، این عبادت را محسوب می‌کند؛ کرام‌الکتابین الهی نمی‌گذارند این عبادت شما مثل عملی که انجام نشده، بماند؛ نه، تحقق پیدا کرده، این را یادداشت می‌کنند؛ آن وقت «فَمَنْ يَعْمَلْ مِنْ قَالَ ذَرْهٗ خَيْرًا بَرَأْهُ»؛ (زلزال/۷) همین را می‌بینید. عین همین در فعالیت‌های اجتماعی است. شما یک حرکتی را انجام می‌دهید برای خدا، یک اقدامی را می‌کنید برای خدا، یک تصمیمی را می‌گیرید برای خدا، هیچ کس هم نمی‌فهمد؛ برای این تصمیم، پیش هیچ کس هم تفاخر نمی‌کنید؛ این را خدای متعال می‌فهمد، می‌داند، می‌نویسد. به خدای متعال اعتماد دارید، به خدای متعال حسن ظن دارید. حالا گیرم دیگران نفهمیدند. مگر دیگران چه قدر به ما مزد می‌دهند؟ در مقابل مزد الهی، این مزدهای دنیوی مگر چه قدر است؟ بسیجی این جوری فکر می‌کند؛ لذاست که اخلاص به خرج می‌دهد، مخلصاً لله کار را انجام می‌دهد.

حمایت و دفاع از اصول مسلم اسلامی

از جمله‌ی اساسی‌ترین کارهایی که بر عهده‌ی بسیج است و در بافت درونی هويت بسیج دخالت دارد، عبارت است از حمایت و دفاع از اصول مسلم اسلامی. این هم در بیانات امام هست؛ اصول تغییرناپذیر اسلامی. اینجا بسیج، یک نقش فرادورهای پیدا می‌کند. بسیج نگاه می‌کند ببیند که این حرکت عمومی انقلاب و نظام از مسیر درست منحرف نشود؛ مراقب است که انحراف به وجود نیاید؛ هر جا انحرافی مشاهده شد، بسیج در مقابل آن می‌ایستد. این از جمله‌ی خصوصیاتی است که مربوط به بسیج است؛ یعنی در مقابل انحرافات می‌ایستد. خط مستقیم به سمت اهداف والای انقلاب اسلامی، بدون هیچ‌گونه انعطاف و انحراف؛ از خصوصیات بسیج این است. این دیگر نگاهی از بالاست، نگاهی فرادورهای است؛ در واقع فرازمانی است. در بعضی از بخش‌ها ممکن است اشکالاتی پیش بیاید؛ حرکت عمومی باید حرکت مستقیمی باشد. این نگاه، نگاه بسیجی است.

پایبندی به ارزش‌ها

و از همه مهمتر، پایبندی به ارزش‌هاست. پایبندی به مبانی و ارزش‌هایی که انقلاب بر اساس آن‌ها به وجود آمد، خیلی چیز مهمی است. به اعتقاد من، با نگاه و تشخیص من، امروز این پایبندی بیشتر از گذشته است. خب، اول انقلاب هیجان‌های جوان‌ها خیلی زیاد بود - که ناشی از همان شعله‌ی انقلاب بود - اما عمق در همه جا وجود نداشت.

اثر در محیط پیرامونی

جوان‌های عزیز! این دیدگاه را پایه‌ای قرار بدهید برای حرکت خودتان. سعی کنید در محیط پیرامونی اثر بگذارید. سعی کنید این تعمق را بیشتر کنید. سعی کنید آگاهی‌های اسلامی عمیق را در حوزه‌ی کاری خودتان گسترش بدهید. امروز خوشبختانه وسائل این کارها هم فراهم است. همین نوشه‌های شهید مطهری و نوشه‌های فضلا و علمای برجسته‌ای که امروز در قم و تهران و جاهای دیگر هستند، چیزهای خوبی است، معارف خوبی است، مطالب خوبی است؛ در آن‌ها معنویت هست،

عقلانیت هست، دقت هست، آینده‌نگری هست. ذهن خودتان را به این معارف تبدیل کنید و این را در محیط پیرامون خودتان گسترش بدهید.

ارتباط با خدا

البته یک روحی هم در اینجا وجود دارد و آن، ارتباط با خداست. هرچه می‌توانید، ارتباط معنوی و شخصی خودتان با خداوند متعال را تقویت کنید؛ این خیلی بالارزش است. این نگاه جوانانه‌ی شما، یک سخن گفتن از روی دل با خدا، یک استغفار، یک تهلیل و تکبیر، یک استغاثه، تضرع پیش پروردگار عالم، از شما جوان‌ها، آثار خیلی زیادی را بر جا می‌گذارد؛ این را فراموش نکنید.

معنویت همراه با معرفت

این جلساتی هم که دارید - جلسات معنویت و دعا و این‌ها - سعی کنید آن‌ها را همراه کنید با معرفت. دعای کمیل، همراه با شناخت مفاهیم دعای کمیل و معرفت دعای کمیل؛ دعای ندبه، همین جور؛ و بقیه‌ی کارهائی که انجام می‌گیرد، با معرفت باشد. از علمای محترم، خوب و صاحب فکر - که بحمدالله هستند - استفاده بشود.

گزیده‌ای از سخنان امام خامنه‌ای (زیده عزه) در ۱۳۹۰/۸/۱۱

برای این عمر طولانی - که خدای متعال ان شاء الله با برکت و رحمت و فضل خود به شما عنایت کند - باید برنامه‌ریزی کنید. پایه‌ی برنامه‌ریزی این است: تصمیم بگیرید، هدف را درست انتخاب کنید و دنبال این هدف، با استقامت حرکت کنید؛ در این صورت هیچ قدرتی در مقابل شما یارای ایستادگی نخواهد داشت.

هدف‌های شما در زمینه‌ی علمی، در زمینه‌ی اقتصادی، در زمینه‌ی اجتماعی، در زمینه‌ی اخلاق، در زمینه‌ی گسترش تفکر اسلامی و بیداری اسلامی در جهان است؛ این‌ها آرزوهای بزرگ شمامست. راه فقط همین است. درست تشخیص بدھید، تصمیم قطعی بگیرید، حرکت کنید، راه بیفتید، به خدای متعال تکیه و اعتماد کنید؛ به نتیجه خواهید رسید. دشمنان شما هر که باشد، هر چه باشد، با هر حجم قدرتی که در دنیا باشد، مجبور به عقبنشینی خواهد شد.

ده دستور مهم اخلاقی در بحث و گفتگو و مقابله با مخالفان

تئیه و تدوین: ابوالفضل ساقی

در پایان سوره "نحل" یک رشته دستورات مهم اخلاقی از نظر برخورد منطقی و طرز بحث، چگونگی کیفر و عفو، و نحوه ایستادگی در برابر توظیه‌ها و مانند آن، بیان شده است که می‌توان آن را به عنوان و روش بحث و گفتگو و اصول تاکتیکی مبارزه در مقابل مخالفین در اسلام نامگذاری کرد و به عنوان یک قانون کلی در هر زمان و در همه‌جا از آن استفاده نمود. آن‌چه در پی می‌خوانید گزیده‌ای از تفسیر نمونه می‌باشد که به این ده دستور پرداخته است.

۱- ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ - به وسیله حکمت به سوی راه پروردگارت دعوت کن.

نخستین گام در دعوت به سوی حق استفاده از منطق صحیح و استدللات حساب شده است و به تعبیر دیگر دست انداختن در درون فکر و اندیشه مردم و به حرکت در آوردن آن و بیدار ساختن عقل‌های خفته.

۲- وَ الْمَوْعِظَةُ الْحَسَنَةُ - به وسیله اندرزهای نیکو.

یعنی استفاده کردن از عواطف انسان‌ها، چرا که موعظه، و اندرز بیشتر جنبه‌ی عاطفی دارد که با تحریک آن می‌توان توده‌های عظیم مردم را به طرف حق متوجه ساخت.

در حقیقت حکمت از "بعد عقلی" وجود انسان استفاده می‌کند و موعظه حسنی از "بعد عاطفی" و مقید ساختن "موعظه" به "حسنه" شاید اشاره به آن است که اندرز در صورتی مؤثر می‌افتد که خالی از هرگونه خشونت، برتری‌جویی، تحقیر طرف مقابل، تحریک حس لجاجت او و مانند آن بوده باشد.

۳- وَ جَادِلُهُمْ بِالْيَهِ أَحْسَنُ - و با آن‌ها به طریقی که نیکوتر است به مناظره پرداز.

این مخصوص کسانی است که ذهن آن‌ها قبلًا از مسائل نادرستی انباشته شده و باید از طریق مناظره ذهن‌شان را خالی کرد تا آمادگی برای پذیرش حق پیدا کنند.

بدیهی است مجادله و مناظره نیز هنگامی مؤثر می‌افتد که «بِالْيَهِ أَحْسَنُ» باشد، حق و عدالت و درستی و امانت و صدق و راستی بر آن حکومت کند و از هر گونه توهین و تحقیر و خلاف‌گویی و استکبار خالی باشد.

۴- وَ إِنْ عَاقِبَتْمُ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ - اگر درگیری حاصل شد و آن‌ها دست به تعدی و تجاوز زدند، در این‌جا دستور می‌دهد: «اگر خواستید مجازات کنید فقط به مقداری که به شما تعدی شده کیفر دهید و نه بیشتر از آن».

۵- وَ لَئِنْ صَرَّهُمْ لَهُؤُلِّي الصَّابِرِينَ - ولی اگر شکیبایی پیشه کنید و عفو و گذشت، این کار برای شکیبایان بهتر است.

ع- وَ اصْبِرْ وَ مَا صَرْبُكَ إِلَّا بِاللهِ - این عفو و گذشت و صبر و شکیبایی در صورتی اثر قطعی خواهد گذارد که بدون هیچ چشم‌داشتی انجام پذیرد یعنی فقط به خاطر خدا باشد، و لذا قرآن اضافه می‌کند: «شکیبایی پیشه کن و این شکیبایی تو جز برای خدا و به توفیق پروردگار نمی‌تواند باشد».

۷- وَ لَا تَحْرُنْ عَلَيْهِمْ - هر گاه تمام این زحمات در زمینه تبلیغ و دعوت به سوی خدا و در زمینه عفو و گذشت و شکیبایی کارگر نیفتاد باز مایوس و دلسرب نشو و یا بیتابی و جزع نمود، بلکه باید با حوصله و خونسردی هر چه بیشتر همچنان به تبلیغ ادامه داد، لذا در هفتمین دستور می‌فرماید: «بر آن‌ها اندوهگین مباش».

این حزن و اندوه که حتماً به خاطر عدم ایمان آن‌ها است ممکن است یکی از دو پدیده را در انسان به وجود آورد: اول: او را برای همیشه دلسرب سازد دوم: او را به جزع و بیتابی و بی‌حوصلگی وادرد. بنابراین نهی از حزن و اندوه در واقع از هر دو پدیده است، یعنی در راه دعوت به سوی حق نه بیتابی کن و نه مایوس باش.

۸- وَ لَا ظُكُّ فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ - با تمام این اوصاف باز ممکن است دشمن لجوح دست از توطئه برندارد و به طرح نقشه‌های خطناک بپردازد، در چنین شرایطی موضع‌گیری صحیح همان است که قرآن می‌فرماید: «از توطئه‌های آن‌ها نگران مباش و محدود نشو».

این توطئه‌ها هر قدر وسیع و حساب شده و خطناک باشد باز نباید شما را از میدان بیرون کند و گمان برد که در تنگنا قرار گرفته‌اید و محاصره شده‌اید، چرا که تکیه‌گاه شما خدا است و با استمداد از نیروی ایمان و استقامت و پشتکار و عقل و درایت می‌توانید این توطئه‌ها را خنثی و نقش برآب کنید.

۹- إِنَّ اللَّهَ مَعَ الْأَلِيْنَ أَتَقْوُا - «خداؤند با کسانی است که تقوا را پیشه کنند».

تقوا در همه‌ی ابعاد و در مفهوم وسیعش، از جمله تقوا در برابر مخالفان، یعنی حتی در برابر دشمن باشد اصول اخلاق اسلامی را رعایت کرد، با اسیران معامله اسلامی نمود، با منحرفان رعایت انصاف و ادب کرد، از دروغ و تهمت پرهیز نمود، و حتی در میدان جنگ باید تقوا و موازین اسلامی حفظ شود: به بی‌دفاعان نباید حمله کرد، متعرض کودکان و پیران از کار افتاده نباید شد، حتی چهارپایان را نباید از بین برد، مزارع را نباید نابود کرد، آب را نباید به روی دشمن قطع نمود، خلاصه تقوا و رعایت اصول عدالت در برابر دوست و دشمن عموماً باید انجام گیرد و اجرا شود.

۱۰- الَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ - « خداوند با کسانی است که نیکوکارند».

چنان که قرآن در سایر آیات بیان کرده گاهی باید پاسخ بدی را به نیکی داد و دشمن را از این طریق شرمnde و شرمسار نمود چرا که این کار پر خصوصیت‌ترین دشمنان و « أَلَّدُ الْحِصَامِ»(بقره ۲۰۴) را به دوست مهربان و « وَلِيُّ حَمِيمٌ» * مبدل می‌سازد! احسان و نیکی اگر به موقع و در جای خود انجام پذیرد، یکی از بهترین روش‌های مبارزه است.



هنگامی که همام از امیر مؤمنان علی عليه السلام تقاضای دستور جامعی در زمینه صفات پرهیزگاران کرد، امام تنها به ذکر همین آیه قناعت کرده و فرمود:

اتق اللَّهُ و احسن إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقُوا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ (تحل ۱۲۸)

« تقوا را پیشه کن، و نیکی نما که خدا با کسانی است که پرهیزکار و نیکوکارند».

گرچه امام؛ بعد از اصرار همام، به بیان مشروح‌تری پرداخت و جامع‌ترین خطبه را در زمینه‌ی صفات پرهیزگاران بیان فرمود، ولی این مقدار از جواب کوتاه نخستین امام استفاده می‌شود که این آیه در واقع فهرستی از تمام صفات پرهیزگاران است.

دقت در مواد دهگانه برنامه فوق که تمام خطوط اصلی و فرعی برخورد با مخالفان را مشخص می‌کند نشان می‌دهد که از تمام اصول منطقی، عاطفی، روانی، تاکتیکی و خلاصه همه اموری که سبب نفوذ در مخالفین می‌گردد استفاده شده است.

ولی با این حال اسلام هرگز نمی‌گوید که تنها به منطق و استدلال قناعت کنید بلکه در بسیاری از موارد ضرورت پیدا می‌کند که در مقابل توطئه‌های دشمن عملأً وارد میدان شویم، و در صورت لزوم در مقابل خشونت‌ها به خشونت توسل جوییم، و در برابر توطئه‌ها به ضد توطئه پردازیم، ولی حتی در این مرحله نیز باید اصل عدالت و اصول تقوا و اخلاق اسلامی به دست فراموشی سپرده نشود.

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۴۵۵

* وَ لَا تَسْتُوِي الْحَسَنَةُ وَ لَا السَّيِّئَةُ اذْفَعْ بِالْيَتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي يَبْيَكُ وَ يَبْيَئُهُ عَدَاوَةُ كَائِنٌ وَلِيُّ حَمِيمٌ
 (فصلت/۳۴) هرگز نیکی و بدی یکسان نیست. بدی را با نیکی دفع کن، ناگاه (خواهی دید) همان کس که میان تو و او دشمنی است، گوبی دوستی گرم و صمیمی است!

هدف خالق یا بد فنندی مخلوق؟

عبدالله صدیق

مقدمه

نگاه انسانی به خداوند غلط است

هدف آفرینش

از کار خداوند سؤال نمی‌شود

اگر مقصود و غرضی ندارد، چرا آفرید؟

قدرت داشت نیافریند یا قدرت نداشت؟

سؤال صحیح

راه نزدیک شدن به کمال

هدف خالق، ما مد فنندی مخلوق؟

مقدمه

از پرسش‌های قدیمی که هنوز هم ذهن بسیاری از افراد را به خود مشغول داشته است سؤال از چرایی خلقت است. البته در طول اعصار مختلف در این خصوص پاسخ‌های فراوانی داده شده و علمای دینی به شکل‌های گوناگون به این سؤال جواب گفته‌اند. ولی با توجه به اهمیت موضوع در این مقاله با استفاده از بیان علمای ربانی اختصار به این سؤال پاسخ خواهیم داد.

مقدمه مهم برای رسیدن به جواب این گونه سؤالات تحقیق و فهم دقیق اصول عقاید است، زیرا برای پاسخ آن‌ها اول باید شناختی از خداوند و صفات او داشت. اگر این شناخت به وجود بیاید، نقاط به نظر مجھول بسیاری از پرسش‌ها روشن و شفاف شده و نیازی به پاسخ نخواهد داشت.

به عنوان مثال برای پاسخ به همین سؤال نیاز به شناخت صفت کمال، حکمت و بی‌نیازی، قدرت لایزال خدا و... داریم.

نگاه انسانی به خداوند غلط است

به طور معمول وقتی ما پرسشی را مطرح می‌کنیم، از دید یک انسان آن را می‌پرسیم؛ در حالی که در این خصوص باید توجه کرد که فرق بسیاری مابین خالق و مخلوق است. افرادی که این سؤال را مطرح می‌کنند که: «هدف خدا از آفرینش چیست؟» در اغلب موقع در دره خطرناک تشبیه خالق به مخلوق، فرو رفته و فاعلیت خدا را مانند فاعلیت مخلوق تصور کرده‌اند. در حالی که این سؤال صحیح نیست، چون خدا خود هدف است، نه این که هدف داشته باشد. هر کسی کاری را انجام می‌دهد، برای آن است که نقص خود را آن کار برطرف کند. احتیاجی دارد و می‌خواهد آن احتیاج را مرتفع سازد تا به کمال برسد. اگر انسان دست به کاری می‌زند، به خاطر کمبودی است که در خود احساس می‌کند و برای جبران این کمبود، دنبال یک رشته کارهایی می‌رود که هر کدام از آن‌ها، در رفع نقايس و برطرف ساختن کمبودهای او مؤثر می‌باشد.

به عبارت دیگر: بشر هدفی را که برای کار خود در نظر می‌گیرد، می‌خواهد از طریق نیل به آن هدف، کاستی را از خود برطرف نماید. بشر با فعالیت‌های خود، دنبال تکامل خویشتن است و با احساس نقصی که در خود کرده با جنب و جوش خاصی به دنبال گم شده خود می‌رود تا به مطلوب خود برسد. به عنوان مثال برای دیدار دوست خود سفر می‌کند، برای سیرشدن و رهایی از گرسنگی، دست و دهان را به حرکت وا می‌دارد، و به اصطلاح می‌خواهد کار خود را به واقعیتی که برای او کمال است، تبدیل کند و وجود ناقص خود را به صورت کامل درآورد.

از این بیان روشن می‌گردد که آفریدگار جهان که کمال مطلق است، نمی‌تواند دارای هدف و غرضی باشد که در دیگر فاعل‌های ناقص هست و به وسیله‌ی آن تکمیل می‌شوند، زیرا همان‌طور که گفته شد، فاعل پیوسته از طریق تعقیب هدف، به دنبال تکامل خود می‌باشد و می‌خواهد وجود ناقص خود را به صورت کامل درآورد و نقص وجود خود را به کمال تبدیل کند و هدف به این معنی، در خدا که کمال مطلق و از هر نقص پیراسته است، قابل تصور نیست.

پس خداوند در افعال خود هدف و غرضی که تکمیل کننده وجود او باشد، ندارد؛ زیرا هدف، کمالی است که نقص را ترمیم می‌کند و برای آفریدگار جهان، نقصی نمی‌توان فرض کرد، که جبران و تکامل آن نیازمند نیل به هدف باشد.

هدف آفرینش

باید توجه نمود که اگر می‌گوییم برای آفریدگار جهان هدف و غرضی نیست، این سخن غیر آن است که بگوییم آفرینش، هدف و غرض ندارد یا کار او فاقد غرض است؛ نفی هدف برای آفریدگار، غیر از آن است که آفرینش را بی‌هدف و بی‌غرض تصور نماییم.

اگر قرآن برای آفرینش انسان هدفی معتقد است و می‌فرماید:

﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّا حَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ﴾ (مؤمنون/۲۳)

«آیا تصور می‌کنید که شما را بیهوده آفریده‌ایم و شماها به سوی ما باز نمی‌گردید.»

﴿الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيمًا وَ قُعُودًا وَ عَلَى جُنُوبِهِمْ وَ يَتَنَاهَّرُونَ فِي حَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ رَبَّنَا مَا

حَلَقْتَ هَذَا بِاطْلَالًا﴾ (آل عمران/۱۹۱)

«همان‌ها که خدا را در حال ایستاده و نشسته، و آن‌گاه که بر پهلو خوابیده‌اند، یاد می‌کنند و در اسرار آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند (و می‌گویند): بار الها! این‌ها را بیهوده نیافریده‌ای!»

﴿وَ مَا حَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا لَا عَيْنَ﴾ (دخان/۳۸)

«هرگز آسمان‌ها و زمین و آن‌چه را که در میان آن‌ها قرار دارد، بازیچه و (بی‌هدف) نیافریدیم.»
مقصود این است که آفرینش انسان، هدفی دارد و جهان به خاطر هدفی آفریده شده است، هرچند برای آفریدگار که کمال مطلق است، هدفی که مکمل وجود او باشد، در کار نیست تا این طریق نقص خود را برطرف کند.

معنی حکمت الهی این نیست که خداوند اشیاء را به کار می‌گیرد و میان آن‌ها رابطه‌ای برقرار می‌کند تا به نتیجه‌ای برسد بلکه به معنی این است که او اشیاء را آفریده و برای اشیاء کمالاتی قرار داده است و توجه به این کمالات را در درون این اشیاء قرار داده که اسمش هدایت است. «رُبَّنَا الَّذِي أَغْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَةً ثُمَّ هَدَى (طه/۵۰) پروردگار ما همان کسی است که به هر موجودی، آن‌چه را لازمه‌ی آفرینش او بوده داده، سپس هدایت کرده است.»

از کار خداوند سؤال نمی‌شود

خداوند در آیه ۲۳ سوره مبارکه انبیاء می‌فرماید: «لَا يُسْتَأْلِعُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْتَأْلَوْنَ - او (خداوند) از آن‌چه انجام می‌دهد سؤال نمی‌شود، اما آن‌ها (مردم، در انجام کارهایشان) مورد بازخواست قرار می‌گیرند.»

از کار خداوند سؤال نمی‌شود که چرا آن کار را کرد. واقع امر این است که کار خدا «چرا» ندارد. خدا در کار خودش مسؤول نیست؛ آن، مردم هستند که در کار خود مسؤولند.

سؤال و «لَمْ - برای چه» بر دو نوع است: «لَمْ» اثباتی و «لَمْ» ثبوتی.

لم ثبوتی این است که از علت عینی و واقعی یا از غایت عینی و واقعی یک شیء سؤال می‌کنیم و لم اثباتی سؤال از دلیل است درباره یک امر مشکوک؛ می‌پرسیم: به چه دلیل؟ مثلاً می‌پرسیم: «شما چه دلیلی دارید بر این‌که فردا باران می‌آید؟» این برای اثبات موضوع است.

ولی اگر باران در حال باریدن باشد سؤال قبل بی‌معنی است و در اینجا می‌توان سؤال کرد که: «چرا بارن می‌آید؟» و این سؤال همان «لَمْ» ثبوتی است.

«لَمْ» ثبوتی خودش دو قسم است: یک وقت سؤال از علت فاعلی است، و یک وقت سؤال از علت غائی است.

۱- علت فاعلی: یک وقت می‌گوییم چرا چنین شد، یعنی چه عاملی سبب شد. مثلاً اگر ببینیم که یک لامپ سوخته است، می‌گوییم برای چه این لامپ سوخت؟ یعنی چه عاملی و چه فاعلی سبب شد که این لامپ بسوزد. که ممکن است بگوییم نوسانات برق باعث شد یا کسی به لامپ ضربه زد. آن وقت در جواب اول ممکن است بگوییم چه کسی باعث ایجاد نوسانات برق شد؟

پس سؤال از علت فاعلی، مثل این سؤال است که: چه طور این برق روشن می‌شود؟ آن عاملی که به وجود آورنده‌ی این برق است چیست؟ چه طور می‌شود که قطرات باران از بالا فرو می‌ریزد؟

۲- علت غایی: سؤال از علت غائی جایی است که می‌گوییم: «برای چیست؟» یعنی کاری به عامل آن نداریم، می‌پرسیم: عامل که این کار را می‌کند برای چه می‌کند؟ چرا باران فرو می‌ریزد؟ یعنی فرو می‌ریزد که چه بکند؟

یعنی با این‌که فاعل معلوم است، سؤال از «لم» می‌کنیم. اینجا سؤال از هدف می‌کنیم؛ مثل این‌که می‌گوییم؛ برای چه شما این درس را می‌خوانید؟ یعنی بعد از این‌که فرض کردیم که خواننده‌ی این درس شما هستید، سؤال از «لم» می‌کنیم، و از غایت این‌ فعل شما می‌پرسیم. در واقع می‌خواهیم بگوییم که هدف و انگیزه‌ی شما در این‌ کار چیست؟ در مورد خلقت خدا بحث از «لم» اثباتی معنی ندارد، «به چه دلیل» گفتن معنی ندارد. چون اثبات شده است. بحث در «لم» واقعی است. در «لم» ثبوتی است. سؤال یا از علت فاعلی است و یا از علت غائی.

مشخص است که ذات حق تعالی علةالعلل است، هم در علت فاعلی و هم در علت غائی. یعنی هر کس هر کاری انجام می‌دهد اتکایش به نیرویی است که او ارزانیش داشته و اما خود او به کسی اتكاء ندارد، **«أَنَّ التُّقْوَةَ لِلَّهِ جَمِيعًا»**(بقره/۱۶۵) پس علت همه‌ی پدیده‌ها در نهایت خود اöst.

از طرفی هر هدف و خیری که کسی از کار خود انتظار داشته و یا به دست می‌آورد همه به عنایت او و به دلیل اسبابی است که او فراهم نموده و عوامل و شرایطی است که او نظمیم می‌کند. یعنی هر هدفی که کسی داشته باشد به وسیله او مشخص شده است. و این هدف هرچه باشد کمال بالاتر از آن وجود دارد تا جایی که هدف خود خدا باشد که آن وقت کمال دیگری بالاتر از آن نخواهد بود. پس در نهایت تمام اهداف به او می‌رسد. در نتیجه اصلاً جواب «لم» خود اöst، هم در «لم» فاعلی و هم در «لم» غائی. اگر کسی این مطلب را درست درک کند، می‌داند که سؤال از [فعل] خدا، یا سؤال از فاعل است که فاعل کیست، که خودش فاعل است؛ یا سؤال از هدف و نهایت است که باز هم غایت نهایی خود اöst و ورای او غایتی نیست.

هنگامی که خدا را می‌خواهیم و می‌گوییم «تو» معنایش این است: ای آن چیزی که همه چیز از توست و همه چیز منتهی به توست. دیگر معنی ندارد که بپرسیم: این فعل تو از چه صادر شده و به سوی چیست؟ چون همه چیز از توست و همه چیز به سوی اوست. پس وقتی که انسان بخواهد از خدا سؤال کند و بگوید که: «ای خدا چرا؟» معنایش این است: «ای آن که همه چیز از توست و همه چیز به سوی توست، این که از تو پیدا شده از چه پیدا شده، و این که به سوی توست به سوی چیست؟» این سؤال معنی ندارد.

اگر مقصود و غرضی ندارد، چرا آفرید؟

خداآوند ذاتاً فیض بخش و مبدأ و سرچشمہ هر کمال است و هرگز در انجام دادن کاری به چیزی جز ذات خود نیاز ندارد، ذات او علت کامل و بدون نقص برای آفرینش جهان می‌باشد. سؤال از این که چرا آفرید؟ بسان این خواهد بود که چرا، عدد دو همراه زوجیت است؟ زیرا؛ بدیهی است زوجیت لازمه‌ی وجود عدد دو است و هرگز از او جدا نمی‌گردد هرگاه خداوند، فاعل تمام برای خلقت است، فیض او، از وی قابل انفکاک نخواهد بود.

اگر چیزی ذاتی بود انسان دنبال علت‌ش نمی‌رود. اگر شما گفتید که «الف» مساوی با «ب» است و «ب» مساوی با «ج»، پس لازمه‌ی ذاتش این است که «الف» مساوی با «ج» باشد و نمی‌توانید بگویید چه کسی «الف» را با «ج» برابر کرده است.

یا مثل این است که اگر مجموع زوایای مثلث صدوهشتاد درجه است شما نمی‌توانید بگویید که چه کسی مجموع زوایای مثلث را صدوهشتاد درجه کرده است. لازمه مثلث بودن این است که زوایایش صدوهشتاد درجه باشد.

یا مثل این که ما می‌گوییم عدد چهار جفت است. «عدد چهار جفت است» با این که «آب گرم است» خیلی فرق می‌کند. این که آب گرم است، آب در ذات خود گرم نیست، به سبب علتی گرم شده، ولی چهار جفت است، نمی‌تواند جفت نباشد. می‌تواند چهار وجود نداشته باشد، اما اگر چهار وجود داشته باشد نمی‌تواند جفت نباشد که بعد علتی باید آن را جفت کند.

آفرینش احسانی است درباره موجودات، هرگاه خداوند بزرگ پرهیز از این فیض بخشی می‌کرد و جهان را نمی‌آفرید، جای سؤال باقی بود که چرا نیافرید؟ آیا فاعلیت او ناقص بود؟ مگر قدرت بر آفرینش نداشت؟ چرا از بذل فیض، خودداری نمود؟ او که از هر نوع صفت بد مانند بخل منزه و پیراسته است اگر نیافرید آیا به خاطر این بود که اشیاء، قابلیت خلقت و آفرینش را نداشتند و برای آنان امکان وجود نبود؟

اکنون که پاسخ همه‌ی سؤال‌ها منفی است، یعنی در فاعلیت خدا نقص و نقصانی وجود ندارد، قدرت وجود او مورد انکار نیست، و تمام اشیاء امکان هستی و شایستگی تحقق را دارند، چرا با وجود داشتن قدرت و شایستگی موجودات برای پوشیدن لباس هستی، از آفرینش آن‌ها خودداری کند؟

به عبارت روش‌تر: ذات حق، جامع هر نوع کمال متصور است، و ذات او از هیچ کمالی بی‌یهده نیست، و یکی از کمالات، فیض بخشی و خیر رسانی است، طبعاً ذات او نباید، فاقد

چنین کمالی باشد و ذات خداوند بدون صفت فیض‌بخشی، و کمال آفرینی، ذات پیراسته از نقص نیست، و لازمه‌ی این که ذات او از هیچ کمالی بی‌بهره نیست، این است که حتی این کمال را نیز دارا باشد.

خدا بی‌نیاز مخصوص است و ذره‌ای احتیاج در او نیست و روشن است که یک بی‌نیاز، نیاز به چیزی از جمله خلقت ندارد بلکه یک بی‌نیاز می‌کوشد تا دیگران را هم بی‌نیاز کند و بی‌نیاز کردن دیگران برای خدا از خلقت آن‌ها آغاز و به تکامل رساندن آن‌ها منتهی می‌شود.

اگر چه مثال هیچ‌گاه کامل نیست، اما برای نزدیکی ذهن می‌توان چنین بیان داشت که: از «نور» روشنایی ظاهر می‌شود و با این روشنایی هر چیز دیگری ظاهر می‌گردد. حال درست نیست که بپرسیم: چرا از نور روشنایی ساعت می‌گردد، مگر نور به روشنایی بخشیدن احتیاجی دارد؟ خیر. بلکه روشنایی ذات نور است. لذا فرمود:

«اللهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (نور/۳۵)

معنای نور (حتی در عالم ماده و فیزیک) این است که «به خودی خود ظاهر است و موجب ظاهر شدن چیزهای دیگر می‌شود». خداوند متعال نیز هستی مطلق است و موجب هستی بخشیدن به چیزهای دیگر می‌شود. پس خلق موجودات به سبب یا به هدف نیاز به آن‌ها نیست. بلکه تجلی ذات است. ظهور اسماء الهی است و یا به تعبیر ساده‌تر نورافشانی آن نور مطلق است.

قدرت داشت نیافریند یا قدرت نداشت؟

این مسأله که «آیا خداوند عالم را بالاختیار آفرید یا بالاجبار؟» (یعنی آیا قدرت داشت نیافریند یا قدرت نداشت؟) ثابت شده است که بالاختیار است و نه بالاجبار، چون اگر نمی‌توانست، این نقص است. خداوند قدرت بر نیافریدن هم داشت، اما قدرتی که متناسب با ذات پروردگار است (یعنی قدرت کامل) نه نظیر قدرتی که در یک «ممکن» وجود دارد. قدرتی که در ما وجود دارد، به معنای یک امر بالقوه است، ولی در ذات واجب به معنای امر بالفعل است.

اراده و اختیار هم در او همین‌طور است. این‌که ما می‌گوییم «قدرت دارم که این کار را بکنم و قدرت دارم که نکنم» معناش این است که اگر بخواهم می‌کنم و اگر نخواهم نمی‌کنم. من قدرت دارم این کتاب را بلند کنم و قدرت دارم بلند نکنم؛ یعنی اگر این خواستن من پیدا بشود، این را بلند می‌کنم و اگر پیدا نشود بلند نمی‌کنم. پس بلند کردن

این، وابسته به مشیت من است و نفس این اراده، می‌شود پیدا بشود و می‌شود پیدا نشود، ولی با این خصوصیت که این اراده در یک امر ممکن‌الوجود است. این معنا و حقیقت در ذات واجب‌الوجود [انیز] هست (اگر بخواهد عالم را ایجاد کند ایجاد می‌کند و اگر نخواهد دیگر عالمی وجود ندارد).

اما اراده‌ی او مثل اراده ما نیست که تحت تأثیر عامل دیگری باشد که گاهی موجود باشد و گاهی موجود نباشد. او اراده کرده است و عالم ناشی از اراده و مشیت و قدرت اوست، و این «اگر» هم به صورت «اگر» موجود است؛ [یعنی] چون عالم ناشی از اراده اوست، اگر او نمی‌خواست، عالم موجود نمی‌شد. این‌طور نیست که او چه بخواهد و چه نخواهد، لازمه‌ی ذاتش این است که عالم موجود باشد؛ یعنی این‌طور نیست که اگر اراده هم در ذات او نبود عالم موجود بود؛ بلکه این اراده در ذات او بود و عالم هم ناشی از اراده اوست.

سؤال صحیح

همان‌طور که بیان شد این سؤال که چرا خداوند ما را آفرید؟ سؤال اشتباهی است، اما می‌شود پرسید: ما برای چه آفریده شده‌ایم؟ یعنی نهایت و کمال ما کجاست و چگونه حاصل می‌شود؟ قرار است چه کنیم و به کجا برسیم؟

همه‌ی مخلوقات و از جمله انسان، محدود به حدود هستند. یعنی کامل نیستند و از این رو عاشق کمال هستند و علت حرکت و انجام هر کاری (هدف از کار) همان میل رسیدن به کمال است، که این میل رسیدن به کمال، یعنی همان عشق به خداوند متعال که کمال مطلق است.

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفَقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ - ای مردم! شما (همگی) فقیر، (و محتاج) به خدایید و خدا تنها بی‌نیاز و ستوده است.»(فاتر/۱۵)

میل و عشق و حرکت به سوی او ذاتی اشیاء است. از مطالب بسیار بسیار عالی در فلسفه ملاصدرا همین است که او ثابت می‌کند که حتی عشق اشیاء به نهایت کمال، ناشی از عشق آن‌ها به علل خودشان است.

هر موجودی غایتش این است که خودش را به عالی‌ترین درجه‌ای که برایش ممکن است برساند؛ یعنی میل به بالا رفتن ذاتی هر موجود است، و چون میل و عشق به غایات از عشق به علل ناشی می‌شود، این است که در نهایت امر غایت‌جویی همه موجودات این است که می‌خواهند به ذات حق که علة‌العلل است تقرب پیدا کنند. تشیه به ذات علت، یعنی این که

هر چه بیشتر به کمال مطلق نزدیک شوند، بیشتر متکامل می‌شوند.

این است که ملاصدرا می‌گوید سرّ معاد و جمله‌ی «إِنَّا لَهُ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (بقره/۱۵۶) و بازگشت به خداوند، همان بازگشت اشیاء به علت‌شان و حرکت اشیاء به سوی غایات‌شان است که ذاتی همه‌ی موجودات است.

راه نزدیک شدن به کمال

و راه نزدیک شدن به کمال مطلق و تشبیه به ذات او عبادت است. خداوند کریم می‌فرماید: «وَمَا حَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونَ» (ذاریات/۵۶) و من جن و انس را نیافریدم مگر برای این که عبادتم کنند.^{۱۲}

در نگاه ساده به این آیه و واژه و مفهوم «عبادت»، همان سؤال پیش می‌آید: برای چی؟ مگر خدا به عبادت ما نیاز داشت که ما را آفرید تا عبادتش کیم؟

اما اگر معنای «عبادت» را درست و بیشتر درک کنیم، این سؤال پاسخ داده می‌شود. بیان شد که حق تعالی نور است. نور یعنی هستی. پس از او «تور» ساعت می‌شود. یعنی هستی بخش است. اما مخلوقی که هستی‌اش را از دیگری گرفته است، کامل نیست و عشق بی‌حدی به مبدأ خود، یعنی همان «کمال مطلق» دارد. لذا باید اندیشه کند، خود را بشناسد، هدف را بشناسد و به سوی هدف حرکت کند.

هدف انسان هر چه که باشد، به سوی آن می‌رود. اگر این هدف ناقص و فانی باشد، انسان نیز به کمال نرسیده و به هلاکت می‌افتد، اما اگر هدف کامل و باقی باشد، این انسان همیشه به سوی کمال رفته و حیات و بقا می‌یابد. چه هدفی به غیر از کمال مطلق «الله جل جلاله» کامل و باقی است؟ هر چه به غیر از خداوند متعلق در نظر گرفته شود، خود مخلوق، محتاج و فانی است. لذا انسان باید با عقل، اختیار، علم، راهنمایی توسط انبیاء و کتاب و نیز با تبعیت از انسان کامل، خداوند را هدف بگیرد و به سوی او حرکت کند تا به کمال برسد. این یعنی عبادت.

منابع:

- * مجموعه آثار استاد شهید مطهری: جلد ۴ (نبرد حق و باطل، فطرت، توحید) و جلد ۸ (درس‌های اشارات، نجات، الهیات، شفا)
- * ترجمه‌های المیزان، جلد ۸ و ۱۴ * تفسیر نمونه، جلد ۱۳ * تفسیر نور، جلد ۷
- * مجله درس‌هایی از مکتب اسلام، شماره ۵۵۵، مرداد ۱۳۸۶، مقاله «هدف از آفرینش چیست؟/ جعفر سبحانی»
- * پرسش‌ها و پاسخ‌ها / جوادی آملی) - دفتر بیستم، ص ۱۲۸

نامه‌هایی از مولا

تهییه و تدوین: حسین جلیلی

در کتب روایی نامه‌هایی از حضرت امام زمان ارواحنا له الفدا نقل شده است که در آن‌ها نکات بسیار مهمی را بیان فرموده‌اند. در این سطور بخش‌هایی از سه نامه آن وجود مبارک را آورده‌ایم. متن زیر بخش‌هایی از نامه‌ای است که از جانب بقیة الله الاعظم عجل الله تعالى فرجه الشریف به شیخ مفید نوشته شده است.

بسم الله الرحمن الرحيم

أَمَّا بَعْدُ سَلَامٌ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمَوْلَى الْمُخْلصُ فِي الدِّينِ الْمَحْصُوصُ فِينَا بِالْيَقِينِ فَإِنَّا نَحْمَدُ إِلَيْكَ اللَّهَ الَّذِي لَأَنَّهُ إِلَّا هُوَ وَنَسَأْلُهُ الصَّلَاةَ عَلَى سَيِّدِنَا وَمَوْلَانَا لَيْسَنَا مُحَمَّدًا وَآلَهُ الطَّاهِرِينَ
سلام بر تو ای دوست مخلص در دین که در اعتقاد به ما با علم و یقین امتیاز داری. ما شکر وجود تو را به پیشگاه خداوندی که جز او خدایی نیست برده و از ذات بی‌زالش مسالت می‌نماییم که رحمت پیاپی خود را بر آقا و مولی و پیغمبر ما محمد و اولاد طاهرين او فرو فرستد و تعلمک آدم الله توفیقک لنصرة الحق و اجزل مُثوبتک علی نطفک عَنَ بالصدق أَنَّهُ قَدْ أَدَنَنَا فِي شُرُّيفِكَ بِالْمُكَاثِيَةِ وَتَكْيِيفِكَ مَا ثُوَّدَيْهِ عَنَّا إِلَى مَوَالِيْنَا قَبْلَكَ أَغْرَيْهُمُ اللَّهُ بِطَاعَتِهِ وَكَفَاهُمُ الْمُهِمَّ بِرِعَايَتِهِ لَهُمْ وَ حِرَاسَتِهِ فَقِيقُ

و به تو که پروردگار توفیقات را برای یاری حق مستدام بدارد و پاداش تو را با سخنانی که از جانب ما می‌گویی با صداقت افرون گرداند، اعلام می‌داریم که: بهما اجازه داده شده که تو را به شرافت مکاتبه مفتخر سازیم و موظف بداریم که آن‌چه به تو می‌نویسیم به دوستان ما که نزد تو می‌باشند برسانی. خداوند آن‌ها را به طاعت خود عزیز بدارد و با حفظ و عنایات خود مشکلات آن‌ها را برطرف سازد.

أَمَدَّكَ اللَّهُ بِعَوْنَهُ عَلَى أَعْدَائِهِ الْمَارِقِينَ مِنْ دِينِهِ عَلَى مَا نَذْكُرُهُ وَ اعْمَلْ فِي تَأْدِيَتِهِ إِلَى مَنْ تَسْكُنُ إِلَيْهِ بِمَا رُسِّمُهُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ خداوند تو را با امداد خود بر دشمنانش که از دینش بیرون رفته‌اند، پیروز گرداند و در رسانیدن

(سخنان ما) به کسانی که اطمینان به آن‌ها داری به طرزی که ان شاء الله می‌نویسیم عمل کن.

نَحْنُ وَ إِنْ كُنَّا تَأْوِينَ بِمَكَانِنَا الْأَنَّى عَنْ مَسَاكِنِ الظَّالِمِينَ حَسَبَ الَّذِي أَرَاهَا اللَّهُ تَعَالَى لَنَا مِنَ الصَّالَحِ وَ لِشَيْءِنَا
الْمُؤْمِنِينَ فِي ذَلِكَ مَا دَامَتْ دُوَّلَةُ الدِّينِ لِلْفَاسِقِينَ فَإِنَّا يُحِيطُ عِلْمُنَا بِأَيْمَانِكُمْ وَ لَا يَعْرُبُ عَنَّا شَيْءٌ مِّنْ أَخْبَارِكُمْ
هر چند ما در جایی منزل کردهایم که از محل سکونت ستمگران دور است و این هم به
علتی است که خداوند صلاح ما و شیعیان با ایمان ما را تا زمانی که دولت دنیا از آن فاسقان
می باشد در این دیده است، ولی در عین حال از اخبار و اوضاع شما کاملاً آگاهیم و چیزی از
آن بر ما پوشیده نمی ماند.

وَ مَعْرِفَتُنَا بِالْزَلَلِ الَّذِي أَصَابَكُمْ مُذْجَنَّحٌ كَثِيرٌ مِنْكُمْ إِلَى مَا كَانَ السَّلَفُ الصَّالِحُ عَنْهُ شَاسِعًا وَ تَبَذُّلُ الْعَهْدِ
الْمُأْخُوذُ مِنْهُمْ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ

ما از لغرش هایی که از بعضی شیعیان سرمی زند - از وقتی که بسیاری از آن ها میل
به بعضی از کارهای ناشایسته ای نموده اند که نیکان گذشته از آن ها احتراز می نمودند و
پیمانی که از آن ها برای توجه به خداوند و دوری از رشتی ها گرفته شده و آن را پشت سر
انداخته اند - اطلاع داریم.

كَانُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّا غَيْرُ مُهْمِلِينَ لِمُرَاغَاتِكُمْ وَ لَا تَأْسِينَ لِذِكْرِكُمْ وَ لَوْلَا ذَلِكَ لَنَزَلَ بِكُمُ اللَّاؤَاءُ وَ
اصْطَلَمْكُمُ الْأَعْذَاءُ

گویا آن ها نمی دانند که ما در رعایت حال شما کوتاهی نمی کنیم و یاد شما را از خاطر
نبرده ایم، و اگر جز این بود از هر سو گرفتاری به شما رو می آورد و دشمنان شما، شما را از
میان می بردنند.

فَأَتَقُوا اللَّهُ جَلُّ جَلَالُهُ وَ ظَاهِرُونَا عَلَى اتِّيَاشِكُمْ مِنْ فَتْنَةٍ قَدْ أَنَافَتْ عَلَيْكُمْ يَهْلِكُ فِيهَا مَنْ حُمَّ أَجْلُهُ وَ يُحْمَى
عَيْهِ مَنْ أَذْرَكَ أَمْلَهُ وَ هِيَ أَمَارَةٌ لَأُزُوفُ حَرَكَتَنَا وَ مُبَاشِكُمْ بِأَمْرِنَا وَ نَهْيَنَا وَ اللَّهُ مُتَمِّمُ ثُورِهِ ... وَ لَوْكَرِهِ
الْمُسْتَرِ كُونَ

تقوی پیشه سازید و بهما اعتماد کنید و چاره‌ی این فتنه و امتحان را که به شما رو آورده
است از ما بخواهید. امتحانی که هر کس مرگش رسیده باشد، در آن نایبود می گردد و آن کس
که به آرزوی خود رسیده باشد از ورطه‌ی آن بهسلامت می رود. آن فتنه و امتحان علامت
حرکت ما و امتیاز شما در برابر اطاعت از اوامر و نواهی ماست. خداوند هم نور خود را کامل
می گرداند هر چند مشرکان نخواهند.

... فَيَعْمَلُ كُلُّ امْرَئٍ مِنْكُمْ مَا يَقْرُبُ بِهِ مِنْ مَحَبَّتِنَا وَ لِيَسْتَجِبَ مَا يُدْنِيْهِ مِنْ كَرَاهِيَتِنَا وَ سَخَطِنَا فَإِنَّ امْرًا يَعْتَثِّ
فَجَاهَهُ حِينَ لَا تَنْفَعُهُ تَوْبَةٌ وَ لَا يُنْجِيْهِ مِنْ عَقَابِنَا نَدَمٌ عَلَى حَوْبَةٍ

هر کسی از شما باید به آن چه که به وسیله دوستی ما به آن تقرب می‌جست عمل کند و از آن چه مقام او را پست می‌گرداند و خوش آیند ما نیست اجتناب نماید زیرا خداوند به طور ناگهانی انسان را برانگیخته می‌کند؛ آن‌هم در وقتی که توبه سودی به حال او ندارد و پشیمانی، او را از کیفر ما نجات نمی‌دهد.

در بخشی از نامه‌ی دیگری که در کتاب‌های مختلف ذکر شده است، آن حضرت

خطاب به شیخ مفید نوشته‌اند:

أَلَّهُ مَنْ أَتَقَى رَبَّهُ مِنْ إِخْوَانَكَ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجَ مَمَّا عَلَيْهِ إِلَى مُسْتَحْقِيهِ كَانَ آمِنًا مِنَ الْفَتْشَةِ الْمُبْطَلَةِ وَ
مَحْنَهَا الْمُظْلَمَةُ الْمُضْلَلَةُ وَ مَنْ بَخْلَ مِنْهُمْ بِمَا أَعْلَمَ اللَّهُ مِنْ نِعْمَةٍ عَلَى مَنْ أَمْرَهُ يَكُونُ خَاسِرًا بِذَلِكَ
لِأَوْلَاهُ وَآخِرَتِهِ

... هر که برای خداوند رعایت حال برادران دینی خود را بنماید، و حقوق الهی را به مستحقانش پرداخت نماید، چنین فردی از فتنه و گرفتاری آینده و رنج و زحمت تاریک و مشرف آن در امان خواهد بود، و هر کدامشان نسبت به نعمت‌های الهی - که عاریت او است - بخل ورزد؛ همان‌ها که امر به صله آن‌ها نموده، یک چنین فردی در دنیا و آخرت قرین خسران و زیان خواهد بود.

... وَ لَوْ أَنَّ أَشْيَاعَنَا وَفَهْمَمُ اللَّهُ لَطَاعَتْهُ عَلَى اجْتِمَاعٍ مِنَ الْقُلُوبِ فِي الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ عَلَيْهِمْ لَمَّا تَأْخَرَ عَنْهُمْ
إِلَيْمُنُ بِلْقَائِنَا وَ لَتَعْجِلَتْ أَهْمُمُ السَّعَادَةِ بِمُشَاهِدِنَا عَلَى حَقِّ الْمَعْرِفَةِ وَ صِدْقَهَا مُهْمُّ بِنَا فَمَا يَخِسِّنُ عَنْهُمْ إِلَّا مَا
يَتَّصِلُّ بِنَا مِمَّا نَكْرَهُهُ وَ لَا تُؤْثِرُهُ مِنْهُمْ.

و اگر شیعیان ما - که خدا به طاعت خود موققشان بدارد - قلبًا در وفای به عهدهشان اجتماع می‌کردند، نه تنها سعادت لقای ما از ایشان به تأخیر نمی‌افتد، که سعادت مشاهده ما با شتاب بدیشان می‌رسید و این‌ها در پرتو شناخت کامل ما و صداقت محض نسبت بهما می‌باشد، بنابراین هیچ چیز ما را از ایشان محبوس نمی‌دارد جز اخباری که از ایشان بهما می‌رسد و ما را ناراحت می‌سازد و از ایشان انتظار نداریم.

هر دو نقل: الإحتجاج/ج/۲/ص ۴۹۷ و ۴۹۹ - کتاب المزار/المقدمة/ص ۹۷ و ۹ - نوادر الأخبار/النص/ص ۱۴۲ و ۲۴۳ -

تهذیب الأحكام/مقدمه ج ۱/ص ۳۷ و ۳۹ - بحار الأنوار/ج ۵۳/ص ۱۷۵ و ۱۷۶

فقط نقل اول: رياض الأبرار/ج ۳/ص ۲۷۳ - إلزم الناصب/ج ۱/ص ۴۱۰ - المقنعة/مقدمة/ص ۷

فقط نقل دوم: مستدرک/الخاتمة/ج ۳/ص ۲۲۷ - الوافى/ج ۲۶/ص ۲۸۶

و در بخش‌هایی از نامه‌ای که در جواب اسحاق بن یعقوب مرقوم فرموده‌اند آمده است:

... وَ أَمَّا ظُهُورُ الْفَرَجِ فِي إِلَى اللَّهِ وَ كَذَبَ الْوَقَائِعُونَ

و اما ظهور فرج، بسته به اراده خداست. آن‌ها که وقت آن را تعیین می‌کنند دروغ‌گو هستند
وَ أَمَّا قَوْلُ مَنْ زَعَمَ أَنَّ الْحُسَيْنَ لَمْ يُقْتَلُ فَكُفْرٌ وَ تَكْذِيبٌ وَ ضَلَالٌ

و اما کسی که عقیده دارد که حسین علیه السلام کشته نشد، عقیده‌ی وی کفر و تکذیب
حقیقت است و ضلال و گمراهی می‌باشد.

وَ أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعوا فِيهَا إِلَى رُوَاةِ حَدِيشَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَ أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ

و اما در حوادثی که برای شما پیش می‌آید، رجوع کنید به روایان حدیث ما زیرا
آن‌ها حجت من بر شما هستند، و من حجت خدا بر آن‌ها می‌باشم.

... وَ أَمَّا عِلْمٌ مَا وَقَعَ مِنَ الْغَيْبِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَ يَقُولُ: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْياءِ

إِنْ تُبَدِّلَ كُمْ تَسْؤُلُكُمْ (سوره مائدہ آیه ۱۰۱)

و اما درباره‌ی علت غیبی که به وقوع پیوسته؛ خداوند عز و جل می‌فرماید: «ای کسانی
که ایمان آورده‌اید از چیزهایی که اگر برای شما آشکار شود شما را آزرده می‌کند،
سؤال ننمایید.»

... وَ أَمَّا وَجْهُ الائِتِفَاعِ بِي فِي غَيْبِي فَكَالائِتِفَاعِ بِالشَّمْسِ إِذَا غَيَّبَهَا عَنِ الْأَبْصَارِ السَّحَابُ

و اما کیفیت بهره‌ای که مردم در غبیتم از من می‌برند، مانند بهره بردن از آفتاب پنهان در ابرهاست.
وَ إِلَيْ لَامَانَ لِأَهْلِ الْأَرْضِ كَمَا أَنَّ السُّجُومَ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ

من امان مردم روی زمین هستم، همان‌طور که ستارگان امان اهل آسمان می‌باشند!
فَأَغْلِقُوا أَبْوَابَ السُّؤَالِ عَمَّا لَا يَعْلَمُونَ وَ لَا تَسْكُلُفُوا عِلْمَ مَا قَدْ كُفِيْتُمْ

پس درهای سوال را از چیزهایی که مورد لزوم نیست، بیندید و خود را برای دانستن
چیزهایی که از شما نخواسته‌اند، بهمشقت نیاندازید.

وَ أَكْثِرُوا الدُّعَاءَ بِتَعْجِيلِ الْفَرَجِ فَإِنَّ ذَلِكَ فَرَحْكُمْ

و زیاد دعا کنید برای تعجیل فرج، زیرا دعا کردن در تعجیل فرج، خود فرج است.

كمال الدين / ج ۲ / ص ۴۸۴ - الغيبة (اللطوسي) / النص / ۲۹۱ - إعلام الورى / النص / ص ۴۵۲ و ۲۷۱

الخراج / ص ۱۰۹۵ - الإحتجاج / ج ۲ / ص ۴۷۰ - كشف الغمة / ج ۲ / ص ۵۳۱ - إلزم الناصب / ج ۱ / ص ۲۹۱

الدرة الباهرة / متن عربی / ص ۵۱ - منتخب الأنوار المضيئة / النص / ص ۱۲۲ - نوادر الأخبار / النص / ۲۴۱

وسائل الشيعة / ج ۲۷ / ص ۱۴۰ - الفصول المهمة / ج ۱ / ص ۵۳۹ و ۵۸۴ - هداية الأمة / ج ۱ / ص ۳۳

بحار الأنوار / ج ۲ / ص ۵۳۰ و ج ۱۸۱ - مستدرک / ج ۲ / ص ۷۵ و ج ۹ / ص ۹ و ج ۹ / ص ۳۳۳

در نماز از سامون نباش

نویسنده: سید محسن مژینانی

جرأت شیطان در فریب انسان	ویل چیست؟
والله مرا ملاقات نمی‌کند	چهارده نفر
به شفاعت نمی‌رسد	گروههایی که در ویل می‌روند
اول وقت نخواندن	سهو چیست؟
اقوامی که خداوند مذمتشان فرمود	مراحل سهو
دعا و نفرین نماز	دشمنان ولی الهی
ملعون است	بی‌توجهی به نماز
توجه مهم	پانزده عذاب

در نماز از ساهمون نباش

خداؤند کریم در قرآن مجید می‌فرماید: «فَوَيْلٌ لِّلْمُصَلِّينَ - ویل برای نمازگذاران است». «الَّذِينَ هُمْ عَن صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ - کسانی که در نمازشان ساهون هستند». **ویل چیست؟**

«ویل وادی است در دوزخ!، قعر آن دورتر و آتش آن گرمتر و و عذاب آن سخت‌تر و ماران و کژدمان آن بیشتر (از هر جایی است) و - تنادی کل یوم الهی قد اشتند حری و بعد فَعْرَى و كُثُر حَيَاةٍ و عقار بِيَلَى أَهْلِي - آواز می‌دهد هر روز که بار خدایا گرمای من در نهایت است و قعر من بسیار دور است و ماران و کژدمان من کثیر است و طاقتمن بهسر رسیده، اهل مرا به من رسان!»^۱

«این چاه در قعر جهنم (واقع شده) و تمام آتش جهنم از آن بیرون می‌آید و از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل است که در قعر آن چاه تابوتی است که در آن چهارده نفر معذب هستند، هفت نفر از پیشینیان و هفت نفر از ملحقيان (کسانی که بعد از زمان پیامبر به آن‌ها ملحق می‌شوند) هفت نفر پیشینیان: قابیل، پی‌کننده ناقه صالح، نمرود، شداد، فرعون، هامان و قارون (هستند) اما هفت نفر لاحقیان را بیان نفرموده فقط به حاضرین فرمود که شما جزو آن هفت نفر نباشید.»^۲

و همچنین از آن حضرت روایت است که: «ویل وادی است در جهنم که به قدری گود است که وقتی که کافر را در آن جا افکنند، چهل سال^۳ پائین می‌رود و به قعر آن نمی‌رسد^۴ و اگر کوهها را درون آن بیندازنند، قبل از آن که به قعر آن برسند از شدت گرما نابود می‌شوند.»^۵ «(و آن جا) وادی جوشانی است از چرک و خون جهنّمیان»^۶ «و در اخبار رسیده هر جا در قرآن تهدید به ویل شود مقصود همان چاه است.»^۷

گروههایی که در ویل می‌روند

- ۱) کافران - وَيَأْلِ لِلْكَافِرِينَ. ^۹ فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ كَفَرُوا! ^{۱۰}
- ۲) مشرکین - وَيَأْلِ لِلْمُشْرِكِينَ. ^{۱۱}
- ۳) ظالمین - فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ ظَلَمُوا!. ^{۱۲}
- ۴) کسانی که کتاب و مطلبی از خود می‌نویسند و آن را به خدا نسبت می‌دهند - فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ. ^{۱۳}
- ۵) کسانی که خدا و معاد را بر اساس نفس خود وصف می‌کنند - لَكُمُ الْوَيْلُ مِمَّا تَصْفُونَ. ^{۱۴}
- ۶) کسانی که دل‌هایشان در اثر غفلت از یاد خدا سخت گردیده - فَوَيْلٌ لِّلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ. ^{۱۵}
- ۷) تمام دروغگویان گنهکار - وَيَأْلِ لِكُلِّ أَفَاكِ أَثَيْمٍ. ^{۱۶}
- ۸) تکذیب کنندگان خدا، پیامبر، معاد و... - فَوَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ. ^{۱۷}
- ۹) فروشان - وَيَأْلِ لِلْمُطْفَفِينَ. ^{۱۸}
- ۱۰) همهی عیب‌جویان مسخره کننده - وَيَأْلِ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ. ^{۱۹}
- ۱۱) نمازخوان‌هایی که در نماز سهل‌انگارند - فَوَيْلٌ لِّلْمُصْلِيَنَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ. ^{۲۰}
- ۱۲) نمازخوان‌هایی که ریاکاری می‌کنند. فَوَيْلٌ لِّلْمُصْلِيَنَ... الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ. ^{۲۱}
- ۱۳) نمازخوان‌هایی که اسباب و وسائل مورد نیاز را (مانند وام، زکات، صدقه، عاریه، اثاث خانه و غیره) از دیگران دریغ می‌دارند - فَوَيْلٌ لِّلْمُصْلِيَنَ... وَ يَمْتَعُونَ الْمَاغُونَ. ^{۲۲}
- ۱۴) ظالم به اهل بیت علیهم السلام - پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «الْوَيْلُ لِظَالِمٍ أَهْلٍ بَيْتِي عَذَابُهُمْ مَعَ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ» (نسا ۱۴۵) - ویل برای کسی است که به اهل بیتم ستم روا دارد، عذاب اینان با منافقان در درک اسفل (پایین‌ترین مرتبه جهنم) از آتش دوزخ است» ^{۲۳}

سهو چیست؟

«ساهون» از ماده «سهو» در اصل به معنی خطای است که از روی غفلت سرزند، خواه در فراهم کردن مقدماتش مقصراش باشد یا نه، البته در صورت اول معذور نیست، و در صورت دوم معذور است، ولی در اینجا منظور سهو توأم با تقصیر است. باید توجه داشت که نمی‌فرماید «در نمازشان سهو می‌کنند» چون سهو در نماز به هر حال برای هر کس واقع می‌شود، بلکه می‌فرماید «از اصل نماز سهو می‌کنند» و کل آن را به دست فراموشی می‌سپرند.

روشن است این مطلب اگر یک یا چند بار اتفاق بیفتند ممکن است از قصور باشد، اما کسی که پیوسته نماز را فراموش می‌کند و آن را به دست فراموشی می‌سپارد، پیدا است که برای آن اهمیتی قائل نیست، و یا اصلاً به آن ایمان ندارد، و اگر گهگاه نماز می‌خواند از ترس زبان مردم و مانند آن است.^۴

«یعنی آن‌هایی که از نمازشان غافلند اهتمامی به امر نماز ندارند، و از فوت شدنش باکی ندارند چه این‌که به کلی فوت شود و چه این‌که بعضی از اوقات فوت گردد، و چه این‌که وقت فضیلتش از دست برود و چه این‌که ارکان و شرایطش و احکام و مسائلش را ندانسته نمازی باطل بخوانند.

در آیه شریفه؛ تکذیب‌گر روز جزا به چنین نمازگزارانی تطبیق شده، چون حرف «فاء» که بر سر جمله آمده می‌فهماند جمله‌ی مزبور نتیجه تکذیب روز جزا است و می‌رساند چنین نمازگزارانی خالی از نفاق نیستند، چون تکذیب روز جزا تنها به این نیست که به کلی آن را منکر شود، کسی هم که ظاهر به ایمان می‌کند و نماز مسلمانان را می‌خواند، اما طوری می‌خواند که عملأ نشان می‌دهد باکی از روز جزا ندارد، او نیز روز جزا را تکذیب کرده.^۵

مراحل سهو

خداآند در آیه ۱۱ سوره ذاریات دروغ پردازان منحرف را ساهون خطاب کرده است. الَّذِينَ هُمْ فِي غَمْرَةٍ سَاهُونَ

«غمرة» در اصل به معنی آب فراوانی است که محلی را بپوشاند، سپس به جهالت و نادانی عمیقی که کسی را فرا گیرد اطلاق شده است و «ساهون» از ماده «سهو» به

معنی هرگونه غفلت است، بعضی گفته‌اند نخستین مرتبه‌ی جهل "سهو و اشتباه" است، سپس "غفلت" و بعد از آن "غمراه" می‌باشد.

بنا بر این، آن‌ها از مرحله‌ی سهو شروع می‌کنند، بعد به غفلت و بی‌خبری می‌انجامد، و در ادامه‌ی راه به طور کامل در "جهل" فرو می‌رونند. جمع میان دو تعبیر "سهو و غمرا" در آیه فوق ممکن است اشاره به آغاز و انجام این حرکت باشد.^{۴۶}

این مراحل در سوره ماعون نیز آمده است. مرحله اول بی‌توجهی به نماز است.^{۴۷}

مرحله دوم این است که این بی‌توجهی فرد را به سوی ریاکاری سوق می‌دهد و غفلت او از خداوند افزایش می‌یابد. در مرحله آخر از انجام واجبات الهی سرباز می‌زند. زیرا یکی از مصاديق ماعون که در روایات به آن شاره شده است، زکات می‌باشد.^{۴۸} با ندادن زکات و مانع شدن برای آن به طور کامل در جهل فرو می‌رود.

ضایع کنندگان نماز

ارتباط ویل با ضایع کنندگان نماز و سهل‌انگاران در نماز نشان‌دهنده‌ی آن است که هر دو یک گروه هستند که با تعبیرات مختلف از آن‌ها یاد شده است.

امام کاظم علیه‌السلام درباره آیات ۴ و ۵ سوره ماعون فرمود: «**هُوَ التَّضِيْعُ** –

کسی است که حق نماز را ضایع کند.»^{۴۹}

پیامبر عظیم الشأن اسلام صلی الله علیه وآل‌ه‌وسلم به اصحاب خود فرمودند:

«لَا تُضِيِّعُوا صَلَاتَكُمْ ، فَإِنَّ مَنْ ضَيَّعَ صَلَاتَهُ حُشِّرَ مَعَ قَارُونَ وَ هَامَانَ وَ فِرْعَوْنَ ، وَ كَانَ حَقَّاً عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَ النَّارَ مَعَ الْمُنَافِقِينَ فَالْوَيْلُ لِمَنْ لَمْ يُحَافِظْ عَلَى صَلَاتِهِ وَ أَدَاءِ سُنَّةِ نَبِيِّ

یاران من! نمازتان را تباہ نکنید، زیرا هر کس نماز خود را تباہ سازد روز قیامت با قارون و هامان و فرعون محشور می‌شود. پس در این حال شایسته است که خداوند او را همراه منافقان به آتش افکند. و ویل برای کسی است که نمازش را مراقبت و حفاظت نکند و سنت پیامبرش را به جا نیاورد.»^{۵۰}

و نیز فرموده‌اند: «الصَّلَاةُ عِمَادُ الدِّينِ فَمَنْ تَرَكَ صَلَاتَهُ مُتَعَمِّدًا فَقَدْ هَدَمَ دِيَنَهُ وَ مَنْ تَرَكَ أَوْقَاتَهَا

يَدْخُلُ الْوَيْلَ وَ الْوَيْلَ وَادِ فِي جَهَنَّمَ – نماز ستون دین است پس هر که ترک کند نماز خود را عمداً به تحقیق که خراب کرده است دین خود را و هر که ترک کند وقت‌های آن را،

در ویل داخل شود؛ و ویل وادی است در جهنم.»^{۵۱}

قرآن در آیه ۱۵ سوره مریم به ضایع کنندگان نماز اشاره فرموده است:

فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَأَبْعُوا الشَّهُوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيَّاً

«آن گاه پس از آنان (پیامبران و انسان‌های صالح)، جانشینان بد و ناشایسته‌ای آمدند که نماز را ضایع کردند و از هوس‌ها را پیروی نمودند. پس به زودی (کیفر) گمراهی خود را خواهند دید. »

«کلمه "اضاعوا" از ضایع است، که ضایع هر چیزی به معنای فساد و یا از بین رفتن آن است، از این جهت که آن طور که باید، سرپرستی نشود، مثلاً وقتی گفته می‌شود "فلان اضع المال - فلاطی مال را ضایع کرد" که با سوء تدبیرش آن را محافظت نکرد و از دست داد، و در جایی مصرف کرد که نباید می‌کرد.

معنای جمله "فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ ..." این است که به جای آنان که خدا انعامشان کرده بود و طریقه‌شان خضوع و خشوع برای خدای تعالی بوده همواره با عبادت متوجه او می‌شدند، قومی آمدند و قائم مقام ایشان شدند که آن‌چه را از آنان گرفتند یعنی نماز و توجه عبادی به سوی خدای سبحان را ضایع کرده و در آن سهل‌انگاری نمودند، بلکه به کلی از آن اعراض کردند، و در عوض شهوت را پیروی کردند، و در نتیجه همان شهوت، ایشان را از مجاهده در راه خدا و توجه به او مانع گردید.

از همین جا روشن می‌شود که مراد از ضایع کردن نماز فاسد کردن آن است، به این‌که در آن سهل‌انگاری و بی‌اعتنایی کنند، و در نتیجه کار به جایی برسد که آن را بازیچه قرار دهند و در آن دخل و تصرف نمایند، و سر انجام بعد از قبولش به کلی ترکش کنند و ضایعش گذارند.

پس این‌که بعضی‌ها گفته‌اند: مراد از ضایع کردن نماز ترک آن است خیلی حرف صحیحی نیست، چون ترک، به کلی ضایع کردن را نمی‌گویند، و عنایت دو آیه شریفه متعلق به این نکته است که دین‌الهی از آن طبقه‌ی صالح به این طبقه خلف ناصالح آن‌ها منتقل گردید، و حق جانشینی آنان را درباره دین ادا نکردند، و آن‌چه را از نماز به ارث برده بودند ضایع گذارند.»^{۳۲}

پس «ضایع کردن نماز، غیر از نخواندن و ترک آن است. کسی که نماز می‌خواند، ولی بدون رعایت شرایط آن یا با تأخیر، چنین کسی نماز را ضایع کرده و آن را سبک شمرده است.»^{۳۳}

«در حدیثی که در بسیاری از کتب دانشمندان اهل سنت آمده، چنین می‌خوانیم: پیامبر ﷺ هنگامی که آیه فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ... را تلاوت کرد، فرمود: یکون خلف من بعد ستین سنه اضاعوا الصلاة و اتبعوا الشهوتات فسوف يلقون غياثاً ثم يكون خلف يقعون القرآن لا يعدوا تراقيهم، و يقرأ القرآن ثلاثة مؤمن و منافق و فاجر:» بعد از شصت سال، افرادی به روی کار می‌آیند که نماز را ضایع می‌کنند و در شهوتات غوطه‌ور می‌شوند و به زودی نتیجه گمراهی خود را خواهند دید، و بعد از آن‌ها گروه دیگری روی کار می‌آیند که قرآن را (با آب و تاب) می‌خوانند ولی از شانه‌های آن‌ها بالاتر نمی‌رود (چون نه از روی اخلاص است و نه برای تدبیر و اندیشه به خاطر عمل، بلکه از روی ریا و ناظر است و یا قناعت کردن به الفاظ، و به همین دلیل اعمال آن‌ها به مقام قرب خدا بالا نمی‌رود).^{۳۴}

«اگر این سخن در اوایل سال اول هجری گفته شده باشد، سال ۶۰ همان سال شهادت امام حسین علیه السلام و سال به قدرت رسیدن یزید است.»^{۳۵}

«از عبارت "يُلْقَوْنَ غَيَّاً" معلوم می‌شود که کیفر ضایع کردن نماز، سردرگمی است.»^{۳۶}

پس وقتی افراد جامعه در نماز سهل‌انگار شوند دچار سردرگمی شده و کم کم کارشان از غفلت به جایی می‌رسد که نماز می‌خوانند ولی اولیاء الهی را به شهادت می‌رسانند. این نتیجه نماز بی روح و بی عمل و ضایع شده است.

دشمنان ولی الهی

در بخشی از دعاوی که از نائب دوم امام زمان - عجل الله تعالى فرجه الشریف - ابو جعفر محمد بن عثمان عمری رحمت الله عليه به عنوان دعای فرج نقل شده است می‌خوانیم: «اللَّهُمَّ أَكْفِ وَلِيَكَ وَ حُجَّتَكَ فِي أَرْضِكَ هَوْلَ عَذَوْهُ ... وَ الْعَنْهُمْ فِي بِلَادِكَ وَ أَسْكِنْهُمْ أَسْفَلَ نَارِكَ وَ أَحْطِ بِهِمْ أَشَدَّ عَذَابِكَ وَ أَصْلِهِمْ نَارًا وَ احْشُ قُبُورَ مَوْتَاهُمْ نَارًا وَ أَصْلِهِمْ حَرَّ نَارِكَ فَإِنَّهُمْ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَ اتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ وَ أَذْلُوا عِبَادَكَ.

بار الها! از ولی و حجت خودت در زمین هراس دشمنش را کفایت کن ... و آن‌ها را در میان بلادت ملعون ساز و در درک اسفل جای ده و در محاصره شدیدترین عذاب خود درآور و آتشت را مستمر به آن‌ها برسان و قبور اموات آن‌ها را مملو از آتش کن و آتش سوزان خود را از آن‌ها دریغ مدار، که آن‌ها نماز را ضایع ساخته و پیروی شهوتات کرده و بندگانت را خوار ساخته‌اند.»^{۳۷}

چند روایت دیگر درباره بی توجیهی به نماز

پانزده عذاب

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در پاسخ به سؤال زهرای اطهر سلام الله علیها در مورد عذاب کسی که نماز را کوچک شمارد فرمود:

ای فاطمه، هر کس چه مرد باشد و چه زن، نمازش را سبک بشمارد، خداوند او را به پانزده مصیبت گرفتار می نماید: شش چیز در سرای دنیا، و سه چیز هنگام مرگ، و سه چیز در قبرش، و سه چیز در قیامت هنگام بیرون آمدن از قبر.

مصطفیت هایی که در دار دنیا بدان مبتلا می گردد عبارتند از:

- ۱- خداوند، خیر و برکت را از عمر او برمی دارد.

- ۲- خداوند، خیر و برکت را از روزی اش برمی دارد.

- ۳- خداوند - عز و جل - نشانه صالحان را از چهره او محو می فرماید.

- ۴- در برابر اعمالی که انجام داده پاداش داده نمی شود.

- ۵- دعای او به سوی آسمان بالا نمی رود و مستجاب نمی گردد.

- ۶- هیچ بهره ای در دعای بندگان شایسته خدا نداشته و مشمول دعای آنان نخواهد بود.
و مصائبی که هنگام مرگ به او می رسد بدین ترتیب است:

- ۱- با حالت خواری و زبونی جان می دهد.

- ۲- گرسنه می میرد.

- ۳- تشنه جان می سپارد، به گونه ای که اگر آب تمام رودخانه های دنیا را به او بدهند، سیراب نگشته و تشنجی اش برطرف نخواهد شد.

و مصیبت هایی که در قبرش بدان گرفتار می گردد بدین قرار می باشد:

- ۱- خدا فرشته ای را برابر او می گمارد تا او را در قبر نگران و پریشان نموده و از جایش برکند.

- ۲- خداوند گور را برابر تنگ می گردد.

- ۳- قبرش تاریک می شود.

و مصائبی که در روز قیامت، هنگام بیرون آمدن از قبر، بدان مبتلا می شود، عبارت است از:

- ۱- خداوند فرشته ای را برابر او می گمارد تا در حالی که مردم به او می نگرند، او را به رو بر زمین بکشد.

- ۲- سخت از او حساب می کشند.

- ۳- خداوند هرگز نظر رحمت به او ننموده و از بدی ها پاکیزه اش نمی گردد، و برای او عذاب در دنای کی خواهد بود.^{۳۸}

جرأت شیطان در فریب انسان

نبی اکرم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرموده‌اند: «همیشه شیطان از کار مؤمن در وحشت است مادامی که از نمازهای پنج گانه محافظت می‌کند. پس هنگامی که آن‌ها را ضایع ساخت بر او جرأت پیدا می‌کند و او را داخل در گناهان بزرگ می‌کند.»^{۴۹}

والله مرا ملاقات نمی‌کند

پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در یک بیان قهرآمیز، با صراحةً چنین خطاب فرمودند: «لَيْسَ مِنِّي مَنِ اسْتَخَفَ بِصَلَاةٍ لَا يَرُدُّ عَلَيَّ الْحَوْضَ لَا وَاللَّهِ»
 «آن کس که نماز را سبك شمارد (به خدا قسم) روز قیامت در کنار حوض کوثر، با من ملاقات نخواهد کرد.»

این تأکید و بیان همراه با قسم، حکایت از عمق فاصله بین ولی‌الهی و نماز گزارانی که به نماز اهمیت نمی‌دهند دارد.^{۴۰}

به شفاعت نمی‌رسد

در هنگام شهادت امام صادق علیه السلام جریانی رخ داد که وقتی ابو بصیر آمد به «ام حمیده» تسلیت عرض کند، ام حمیده گریست، ابو بصیر هم که نابینا بود گریست بعد «ام حمیده» به ابو بصیر گفت:
 ابو بصیر نبودی و لحظه‌ای آخر امام را ندیدی، جریان عجیبی رخ داد.
 ابو بصیر عرض کرد: چه چیزی؟

فرمود: امام در یک حالی فرو رفت که تقریباً حال غشوه‌ای بود. بعد چشم‌هایش را باز کرد و فرمود:

تمام خویشان نزدیک مرا بگویید، بیایند بالای سر من حاضر شوند. ما امر امام را اطاعت و همه را دعوت کردیم. وقتی همه جمع شدند، امام در همان حالات که لحظات آخر عمرش را طی می‌کرد یک مرتبه چشمش را باز کرد، رو کرد به جمعیت و همین یک جمله را فرمود:

إِنَّ شَفَاعَتَنَا لَنْ تَنالَ مُسْتَحْفَفًا بِالصَّلَاةِ - هرگز شفاعت ما به مردمی که نماز را سبك بشمارند، نخواهد رسید.» این را گفت و جان به جان آفرین تسلیم کرد.^{۴۱}

اول وقت نخواندن

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه ۴ و ۵ سوره ماعون می فرماید:

«تَأْخِيرُ الصَّلَاةِ عَنْ أَوَّلِ وَقْتِهَا لَغَيْرِ عَذْرٍ»^{۴۲}

«مراد از بی اعتنایی به نماز، تأخیر آن از اول وقت بدون عذر است.»

یونس بن عمار از حضرت صادق علیه السلام پرسید: «الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ از وسوسه شیطان است؟ فرمود: «لَا كُلُّ أَحَدٍ يُصِيبُهُ هَذَا وَ لَكِنَّ أَنَّ يُغْفِلُهَا وَ يَدْعَ أَنْ يُصَلِّي فِي أَوَّلِ وَقْتِهَا - نه، وسوسه به هر کس می رسد، بلکه منظور آن است که از نماز غفلت کند و در اول وقت نخواند.»^{۴۳}

اقوامی که خداوند مذمتshan فرمود

امام علی علیه السلام فرمود: «لَيْسَ مِنْ عَمَلٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ مِنَ الصَّلَاةِ - لَا تَشْغُلُنَّكُمْ عَنْ أَوْقَاتِهَا أُمُورُ الدُّنْيَا فَإِنَّ اللَّهَ ذَمَّ أَفْرَاماً أَسْتَهَنُوا بِأَوْقَاتِهَا فَقَالَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ يَعْنِي غَافِلِينَ - هیچ عملی نزد خدا محبوب‌تر از نماز نیست، پس مبادا هیچ کاری از کارهای دنیا، شما را از نماز در اول وقت باز بدارد، برای این که خداوند اقوامی را به همین جرم مذمت نموده و فرموده: "الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ" کسانی که در امر نماز و اوقات آن سهل‌انگاری می‌کنند؛ یعنی غافلند.»^{۴۴}

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآلہ وسلم فرمود: «فَإِنَّ فِي تَأْخِيرِهَا مِنْ غَيْرِ عِلْمٍ غَضَبَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ»^{۴۵}

«تأخیر نماز از اول وقت بدون دلیل، موجب غضب خداوند متعال می‌گردد.»

دعا و نفرین نماز

امام صادق علیه السلام فرمود: «کسی که نمازهای واجب را در اول وقت ادا کند و حدود آن‌ها را حفظ نماید، فرشته آن را سپید و پاکیزه به آسمان برد. نماز (به نمازگزار) گوید: خدا تو را نگاه دارد همان‌گونه که مرا نگاه داشتی، مرا به ملکی بزرگوار سپرده. و کسی که نمازها را بی‌سبب به تأخیر اندازد و حدود آن‌ها را حفظ نکند، فرشته نماز او را سیاه و تاریک به آسمان برد در حالی که نماز با صدای بلند به نمازگزار گوید: مرا ضایع کردی، خدای تو را ضایع کند آن‌چنان که مرا ضایع کردی، و خدا تو را رعایت نکند، آن‌چنان که تو مرا رعایت نکردی.»^{۴۶}

ملعون است

نظر به اهمیت روایت؛ متن کامل آن را به همراه متن عربی آورده‌ایم. در بخش پی‌نوشت‌ها نیز تقریباً سند تمام کتبی که این روایت از آن‌ها نقل شده؛ ذکر کرده‌ایم.

روی مُحَمَّد بْنُ يَعْقُوبَ رَفَعَهُ عَنِ الرُّهْبَرِيِّ قَالَ طَلَبْتُ هَذَا الْأَمْرَ طَلَبًا شَاقًا حَتَّى ذَهَبَ لِي فِيهِ مَالٌ صَالِحٌ فَوَرَقْتُ إِلَى الْعُمْرِيِّ وَحَدَّمْتُهُ وَسَأَلْتُهُ بَعْدَ ذَلِكَ عَنْ صَاحِبِ الزَّمَانِ فَقَالَ لِي لَيْسَ إِلَى ذَلِكَ وُصُولٌ فَخَضَعْتُ فَقَالَ لِي بَكْرٌ بِالْعَدَاءِ فَوَافَيْتُ وَاسْتَقْبَلَنِي وَمَعْهُ شَابٌ مِنْ أَحْسَنِ النَّاسِ وَجْهًا وَأَطْيَبِهِمْ رَائِحَةً بِهِنْتَهُ التُّجَارَ وَفِي كُمَّهُ شَتِّيْءُ كَهْنَتَهُ التُّجَارَ فَلَمَّا نَظَرْتُ إِلَيْهِ دَنَوْتُ مِنَ الْعُمْرِيِّ فَأَوْمَأْتُ إِلَيْهِ وَسَأَلْتُهُ فَأَجَابَنِي عَنْ كُلِّ مَا أَرَدْتُ مُثْمِنًا لِي دُخُلَ الدَّارَ وَكَانَتْ مِنَ الدُّورِ الْأَنِيِّ لَا تَكُسْرُ لَهَا فَقَالَ الْعُمْرِيُّ إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَسْأَلَ سُلْنَانَ فَلِئَنَكَ لَأَرَاهُ بَعْدَ ذَلِكَ فَذَهَبْتُ لِلْسَّأَلِ فَلَمْ يَسْمَعْ وَدَخَلَ الدَّارَ وَمَا كَلَمْتَنِي بِأَكْثَرَ مِنْ أَنْ قَالَ: «مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مِنْ أَخْرِ الْعِشَاءِ إِلَى أَنْ تَسْتَبِّكَ النُّجُومُ مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مِنْ أَخْرِ الْعِدَاءِ إِلَى أَنْ تَقْضِيَ النُّجُومُ» وَدَخَلَ الدَّارَ.

در احتجاج و غیبت، شیخ از کلینی و او با سلسله سند از زهری روایت نموده که گفت: به قدر کافی در جستجوی امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف گردش کردم، و مال زیادی از من در این راه صرف شد. سپس به خدمت محمد بن عثمان رسیدم، و به همین منظور مدتی نزد اوی به خدمتگزاری پرداختم تا آن که روزی، از صاحب‌الزمان علیه‌السلام سراغ گرفتم و او گفت: نمی‌توانی حضرت را ببینی.

من با التماس زیاد مقصود خود را تکرار کردم، گفت: فردا صبح بیا. چون فردا صبح نزد اوی رفتم، دیدم جوانی که در زیبائی و خوشبوئی از همه کس بهتر [است] و لباس تجار بر تن داشت؛ با اوی است و به هیئت تجار چیزی در آستین دست دارد.

وقتی نظرم به او افتاد، نزدیک محمد بن عثمان رفتم ولی او به من اشاره نمود که به طرف آن جوان برگردم.

من هم به طرف جوان برگشتم و سؤالاتی از اوی نمودم و هر چه می‌خواستم به من جواب داد، آن گاه رفت که داخل خانه شود، و آن خانه، چندان مورد نظر نبود. [خانه ساده‌ای بود]

محمد بن عثمان به من گفت: اگر می‌خواهی چیزی بپرسی که دیگر بعد از این او را نمی‌بینی. من هم بدنبال او رفتم که سؤالاتی بنمایم ولی او گوش نداد و داخل خانه شد و جز این دو جمله (یعنی این جمله را دوبار تکرار فرمود):

«ملعون است ملعون است کسی که نماز مغرب را چندان به تأخیر بیاندازد که ستارگان آسمان همچون تیر بگذرند، ملعون است ملعون است کسی که نماز صبح را چندان به تأخیر بیاندازد که ستارگان آسمان ناپدید شوند.»

چیزی نفرمود، و سپس داخل خانه شد.^{۴۷}

توجه مهم

در این نوشتار بنا داشتیم آن‌چه را که مربوط به آیه ساهون است، نقل کنیم. تا آن جا که ما یافتیم؛ در روایات اهل بیت آن‌چه به صراحت درباره‌ی رعایت نماز و ضایع نکردن آن آمده است، همه اشاره به خواندن نماز در اول وقت دارد که این نشان دهنده‌ی اهمیت موضوع می‌باشد.

اما در برخی روایات به رعایت حدود اشاره شده ولی این‌که حدود چیست گفته نشده است. برای احصاء حدود اشاره شده باید به سراغ روایات دیگری که در آداب نماز است رفت. با بررسی آن روایات به این نتیجه می‌رسیم که هرچه این حدود بهتر رعایت شود، نماز از عمق بیشتری برخوردار بوده و نشان دهنده اهمیت دادن فرد نمازگزار به نماز است و هرچه کمتر رعایت شود حاکی از بی‌توجهی به نماز خواهد بود.

بعضی از این حدود عبارتند از:

توجه به مقدمات نماز از جمله: لباس، نظافت، مسوак، مکان، بوی خوش، وضوی با توجه، حضور در مسجد و مکان‌های مقدس و...

توجه به آداب باطنی مانند طمأنینه، محافظت از تصرفات شیطانی، نشاط و بهجت، تفهیم اذکار و اوراد به قلب، حضور قلب، طهارت روح، و...

در این خصوص کتاب‌های زیادی توسط علمای بزرگ نوشته شده که بعضی از آن‌ها تحت عنوان «آداب الصلوة» است. که می‌توانید به آن‌ها مراجعه کنید.

یکی از بهترین کتاب‌ها در این خصوص «آداب الصلوة» نوشته معمار کبیر انقلاب اسلامی حضرت امام خمینی قدس‌الله سره‌الشريف است.

ایشان در صفحه ۱۴ این کتاب درباره خضوع در نماز به عنوان یکی از مصاديق رعایت حدود می‌فرمایند:

«چون امثال ماهها با این حال از نور مشاهدات محرومیم، ناجار باید در صدد تحصیل خشوع از طریق علم یا ایمان بر آییم. قال تعالیٰ: قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ. خشوع در نماز را از حدود و علائم ایمان قرار داده، پس، هر کس در نماز خاشع نباشد، به حسب فرموده ذات مقدس حق از زمرة اهل ایمان خارج است. و نمازهای ماهها که مشفوع با خشوع نیست از نقصان ایمان یا فقدان آن است.

- (۲۸) ترجمه المیزان ج ۲۰ ص ۶۳۶ - امیر المؤمنین علی علیه السلام می فرماید: «ماعون» زکات واجب است که از آن مضایقه می کنند، و به نماز خوبیش خودنمایی و ریا می کنند، و مانع زکات خود می شوند.
- (۲۹) وسائل الشیعة، ج ۴، ص ۲۷
- (۳۰) صحیفه الإمام الرضا علیه السلام ص ۶۰
- (۳۱) جامع الأخبار (الشعیری)، ص ۷۳
- (۳۲) ترجمه المیزان ج ۱۴ ص ۱۰۳
- (۳۳) تفسیر نور، ج ۷ ص ۲۸۸
- (۳۴) تفسیر نمونه ج ۱۳ ص ۱۰۳
- (۳۵) تفسیر نور، ج ۷ ص ۲۸۸
- (۳۶) همان ص ۲۸۹
- (۳۷) کمال الدین و تمام التعمة ج ۲ ص ۵۱۵
- (۳۸) فلاح السائل و نجاح المسائل ص ۲۲
- (۳۹) اصول کافی ج ۳ ص ۲۶۹
- (۴۰) مستدرک الوسائل ج ۳ ص ۲۵
- (۴۱) همان
- (۴۲) وسائل الشیعة ج ۴ ص ۱۲۴
- (۴۳) وسائل الشیعة ج ۴ ص ۱۱۴
- (۴۴) تحف العقول، النص ص ۱۱۲
- (۴۵) بحار الانوار ج ۲ ص ۱۵۴
- (۴۶) الأُمَالِي (الصدقوق)، ص ۲۵۶
- (۴۷) بحار الأنوار (ط - بيروت) ج ۵۲ ص ۱۵
- مهدى موعد (ترجمه بحار الأنوار) متن ص ۷۳۷
- بحار الأنوار (ط - بيروت) ج ۸ ص ۶۰
- الإحتجاج على أهل اللجاج (الطباطبائی)، ج ۲ ص ۴۷۹
- الغيبة (الطووسی) النص ص ۲۷۱
- منتخب الأنوار المضيئة النص ص ۱۴۲
- بحار الأنوار (ط - بيروت) ج ۸ ص ۶۰
- إلزم الناصب في إثبات الحجة الغائب ج ۱ ص ۲۴۳
- إلزم الناصب في إثبات الحجة الغائب ج ۱ ص ۳۹۶
- الغيبة (الطووسی)/كتاب الغيبة للحجۃ النص ص ۲۷۱
- وسائل الشیعة ج ۴ ص ۲۰۱

- پی نوشت‌ها
- (۱) ترجمه المیزان ج ۱۴ ص ۱۰۸
- (۲) تفسیر سور آبادی ج ۴ ص ۲۴۳۶ و ۲۷۴۹
- (۳) أطیب البیان فی تفسیر القرآن ج ۴ ص ۲۵۰ و ج ۱۱ ص ۸۷ و ج ۱۴ ص ۲۲۳
- (۴) تفسیر آسان ج ۱ ص ۱۸۲ - گفته شده چهل خریف و بعضی گفته‌اند: خریف نام یکی از فصول سال است - الولیل واد فی جهنّم یهوی فیه الكافر أربعین خریفاً ثم یهوی فیه كذلك أبداً
- (۵) مخزن العرفان در تفسیر قرآن، ج ۱ ص ۲۸۰
- (۶) لسان العرب ج ۱۱ ص ۷۳۹
- (۷) ترجمه مجمع البیان ج ۲۲ ص ۳۴۰
- (۸) مخزن العرفان در تفسیر قرآن ج ۱۵ ص ۲۷۶
- (۹) إبراهيم / ۲
- (۱۰) مريم / ۳۷ - ص ۲۷ - الذاريات / ۶۰
- (۱۱) فصلت / ۶
- (۱۲) الزخرف / ۶۵
- (۱۳) البقرة / ۷۹
- (۱۴) الأئمّة / ۱۸
- (۱۵) الزمر / ۲۲
- (۱۶) الجاثية / ۷
- (۱۷) الطور / ۱۱ - المرسلات / ۱۵ و ۱۹ و ۲۴ و ۲۸ و ۳۴ و ۳۷ و ۴۰ و ۴۵ و ۴۷ و ۴۹ - المطففين / ۱۰
- (۱۸) الططفین / ۱
- (۱۹) الهمزة / ۱
- (۲۰) الماعون / ۴ و ۵
- (۲۱) الماعون / ۴ و ۶
- (۲۲) الماعون / ۴ و ۷
- (۲۳) صحیفه الإمام الرضا علیه السلام ص ۵۸
- (۲۴) تفسیر نمونه ج ۲۷ ص ۳۶۰
- (۲۵) ترجمه المیزان ج ۲ ص ۶۳۴
- (۲۶) تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۳۱۶
- (۲۷) قاموس قرآن ج ۳ ص ۳۴۶

تبیه و تدوین: حامد شریف

به مجلس روش‌نگرانها نروید

آن‌چه در پی می‌خوانید گزیده‌ای از درس اخلاق حضرت آیت‌الله حاج شیخ مجتبی تهرانی در نهم اردیبهشت ۱۳۸۹ است.

این روایت در اصول کافی است. مرحوم کلینی (رضوان‌الله تعالیٰ علیه) آن را نقل می‌کند. من از وسائل نقل می‌کنم. عن ابی عبد‌الله علیه السلام قال: «**ثَلَاثَةُ مَجَالِسٍ يَكْفِيُهُ اللَّهُ وَ يُرِسِّلُ نِقْمَتَهُ عَلَى أَهْلِهَا فَلَا تُقْاعِدُهُمْ وَ لَا تُجَالِسُهُمْ**» - از امام صادق (علیه السلام) است که فرمود: سه مجلس هست که خدا از آن مجالس خشمگین است و نقمتش را بر اهل آن مجلس می‌فرستد. پس شما به آن‌ها نروید! با این‌ها ننشینید! با این‌ها رابطه برقرار نکنید!» (وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۶۲)

یکی از آن مجالس، مورد نظر من است؛ چون می‌فرماید سه مجلس. «... وَ مَجَلِسًا ذُكْرًا أَعْدَاهُنَا فِيهِ جَدِيدٌ وَ ذُكْرًا فِيهِ رَثٌ» مجلسی که دشمنان ما جدید شمرده می‌شوند. این جنبه‌ی شخصی ندارد. بحث شخص نیست. یعنی آن کسانی که با روش ما سر ناسازگاری دارند، روششان جدید تلقی شود. اعداء ما، در روش با ما ناهمگون‌اند. در جاهایی که به کسانی که با روش ما مخالفند، متجدّد می‌گویند، نباشید. اعداء ما در آن‌جا جدید خوانده می‌شوند. می‌گویند: این‌ها نواورند، روش‌نگرانند. «وَ ذُكْرًا فِيهِ رَثٌ» ما را رث می‌دانند. رث یعنی کهنه؛ از ما، بعنوان "کهنه" یاد می‌کنند. آقا! این روش‌نگران است، آن سنت‌گراست.

آقا این حرف‌ها قدیمی شده، کهنه است. به ما می‌گویند: کهنه! یعنی چه؟ یعنی روش ما کهنه است. و گرنه خود من را که نمی‌گویند: کهنه شده! روش ما را می‌گویند. این حرف‌ها آقا کهنه شده! این‌ها واپس گرایند! امّا مترجمند! سنت‌گرایند! کسی که مخالف آن‌ها می‌گوید روش‌نگران است. متجدّد است.

اگر غیر از این حرف‌ها در مناقب اهل بیت هیچ چیزی نبود، کافی بود. کأنه امام صادق (علیه السلام) امروز من و تو را دارد می‌بیند. آن موقع بحث تجدّد و این حرف‌ها نبود. یک روز می‌آید که روش و سنت الهیّه انسانیّه می‌شود: کهنه‌گرایی، واپس‌گرایی؛ و نظرات مقابل آن‌ها می‌شود: نواوری، روش‌نگرانی، تجدّد.

چرا از شرکت در این مجلس نهی می‌کند؟ به خاطر این‌که خواه ناخواه این مجلس روى تو اثر می‌گذارد. خدا نسبت به این مجلس‌ها خشمگین است و نقمتش را بر این‌ها فرو می‌ریزد. با این‌ها ننشین! هم لا تُقْاعِدُوا دارد، هم لا تُجَالِسُوا. چون شما که آدم وارسته نیستی، خواه ناخواه اثر می‌پذیری. آن وقت آن جاست که دیگر وامصیبت است. تو نرو! اگر مسلمانی، اگر تابع اهل بیتی؛ نرو!

تبیین تقوی در فرمایشات امام خامنه‌ای

تئیه و تدوین: احمد بام‌افکن

۳- الزامات تقوا

۱/۱- ترس از خدا

۲/۳- تقوا تکلیف دائم

۳/۳- سنگینی مسؤولیت

۴/۳- حرکت در جهت اراده‌ی الهی

۵/۳- انطباق با الگوی اسلامی

۶/۳- احساس حضور

۴- مواضع تقوا

۱/۴- اشرافیگری

۲/۴- خستگی روحی

۳/۴- غفلت از مسؤولیت

۴/۴- عدم رعایت اولویت در بودجه

۵/۴- ایمان بدون تقوا

۶/۴- عمل دیگری را ملاک قراردادن

۷/۴- غفلت از خود

۸/۴- ایمان بدون معرفت

۵- راه‌های کسب تقوا

۱/۵- عمل به تکلیف

۲/۵- حفظ ایمان

۳/۵- مراقبت از خود

۴/۵- علامت ایمان

۵/۵- دعا و توسل

قرآن درباره‌ی تقوا می‌فرماید

۱- تقوا چیست؟

۱/۱- معنی تقوا

۲/۱- انواع تقوا

تقوا فردی

تقوا سیاسی

تقوا اقتصادی

تقوا اجتماعی

۳/۱- مظهر تقوا

۴/۱- حد تقوا

۱/۴/۱- تقوا عمومی

۲/۴/۱- تقوا خصوصی

۲- فواید و آثار تقوا

۱/۲- به نتیجه رسیدن

۲/۲- فهم درست مسائل

۳/۲- عامل موفقیت

۴/۲- اثربخشی در زندگی

۵/۲- تقوا زره محافظ

۶/۲- عزیز شدن پیش خدا

۷/۲- حمایت سنت‌های آفرینش

۸/۲- تقوا، راه علاج

۹/۲- حافظ ایمان

۱۰/۲- راه نجات

تبیین تقوی در فرمایشات امام خامنه‌ای مظلمه‌العالی

قرآن درباره‌ی تقوی می‌فرماید:

إِنَّمَا يَتَبَعَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ - فقط اعمال متقيين پذيرفته می شود - مائدہ/۲۷

هُدَىٰ لِلْمُتَّقِينَ - قرآن متقيين را هدایت می کند - بقره/۲

إِنْ تَتَّقُوا اللَّهُ يَجْعَلُ لَكُمْ فُرْقَانًا - اگر تقوای الهی پیشه کنید، خداوند برایتان قوه‌ی شناخت حق از باطل قرار می‌دهد - أفال/۲۹

مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلُ لَهُ مَحْرَاجًاً - هر کس تقوای الهی پیشه کند، خداوند راه نجاتی برای او فراهم می‌کند - طلاق/۲

وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ - خدا ولی متقيين است - جاثیه/۱۹

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ - خدا متقيين را دوست دارد - توبه/۴

أَتَقُوا اللَّهَ وَيُعْلَمُكُمُ اللَّهُ - اگر تقوی پیشه کنید خدا به شما می‌آموزد - بقره/۲۸۲

وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ - عاقبت نیک برای متقيين است - أعراف/۱۲۸

وَأَرْفَأْتَ الْجَنَّةَ لِلْمُتَّقِينَ - در قیامت بهشت به متقيين نزدیک می شود - شعراء/۹۰

این آیات نشان از اهمیت فوق العاده تقوی در عاقبت بشر دارد. برای این که چیستی تقوی و راه رسیدن به آن معلوم گردد باید از کسانی که تسلط کامل به علوم اسلامی دارند کمک گرفت و برای این که شکل تقوی در روابط پیچیده اجتماعی امروز، معین گردد باید شناخت کافی از وضعیت جامعه داشت. به یقین بهترین فرد برای موضوع ذکر شده کسی جز نائب امام زمان ارواحنا له الفدا حضرت امام خامنه‌ای مظلمه‌العالی نیست. به همین دلیل در این مقاله به کنکاش موضوع تقوی در بیانات ایشان پرداخته ایم تا ان شاء الله راه روشنی در حصول به این فضیلت پیش رویمان گشوده شود.

۱- تقوا چیست؟

۱/۱- معنی تقوا

۱/۱/۱- تقوا یعنی آن شدت مراقبتی که انسان در اعمال شخصی خود از راه حق هیچ تخطی نکند؛ این معنی تقواست. یعنی کاملاً مراقب خود باشد. در دست زدن به پول مراقبت کند؛ در دست زدن به آبروی انسان‌ها مراقبت کند؛ در گزینش‌ها مراقبت کند؛ در طرد کردن‌ها مراقبت کند؛ در حرف زدن مراقبت کند که برخلاف حق سخنی نگوید. یعنی شدت مراقبت. (۸۱/۶/۳۰)

۲/۱/۱- تقوا، یعنی مراقب باشیم برخلاف اراده‌ی الهی حرکتی از ما سرنزند. (۱۳۶۸/۴/۲۳)

۳/۱/۱- پایه‌ی همه‌ی خیرات در جامعه، تقواست.... تقوا و پرهیزکاری، یعنی گستره‌ی وسیع عمل‌های خوب، اقدام‌های خوب، فعل‌های خوب و ترک‌های خوب. (۱۳۸۱/۵/۵)

۴/۱/۱- تقوا، یعنی مراقب خود بودن. تقوا، یعنی یک انسان بداند که چه کار می‌کند و هر حرکت خودش را با اراده و فکر و تصمیم انتخاب کند؛ مثل انسانی که سوار بر یک اسب رهوار نشسته، دهانه‌ی اسب در دستش است و می‌داند کجا می‌خواهد برود. تقوا، این است. (۱۳۷۷/۲/۷)

۵/۱/۱- تقوا هم معنایش این است که به طور دائم مراقب حرکات و اعمال و رفتار و گفتار خودتان باشید و خود را رها نکنید. این مراقبت، خیلی برکات دارد. همین مراقبت است که انسان را در صراط مستقیم الهی حفظ می‌کند. بر اثر تقواست که همه چیز به دست می‌آید. (۷۶/۶/۲۶)

۲/۱- انواع تقوا

۱/۲/۱- تقوای فردی؛ یعنی هر کس بین خود و خدا سعی کند از جاده‌ی صلاح و حق تخطی نکند و پا را کج نگذارد. (۱۳۸۱/۵/۵)

۲/۲/۱- تقوای سیاسی؛ یعنی هر کس که در کار سیاست است، سعی کند با مسائل سیاسی صادقانه و دردمدانه و از روی دلسوزی برخورد کند. سیاست به معنای پشت هم اندازی و فریب و دروغ گفتن به افکار عمومی مردم، مطلوب اسلام نیست. (۱۳۸۱/۵/۵)

سیاست یعنی اداره‌ی درست جامعه؛ این جزو دین است. تقوای سیاسی، یعنی انسان در میدان سیاست، صادقانه عمل کند. (۱۳۸۱/۵/۵)

۳/۲/۱ - تقوای اقتصادی؛ یعنی اگر هر کس برای گذران زندگی و ضمناً آباد کردن محیط خود مجبور است تلاش اقتصادی داشته باشد، راه درست را انتخاب کند. غصب کردن، حرام خوری، دست اندازی به مال دیگران - به خصوص به اموال عمومی - از دستاورد عمومی مردم به نفع جیب خود استفاده کردن و احیاناً زرنگی‌هایی که علی الظاهر در چارچوب قانون هم می‌گنجد، اما خود انسان می‌داند که باطن آن چه قدر فاسد و تباہ است، این‌ها خلاف تقوای اقتصادی است. (۱۳۸۱/۵/۵)

۴/۲/۱ - تقوای اجتماعی؛ یعنی برخورد با مردم در محیط‌های مختلف - چه محیط کسب، چه محیط معاشرت، چه محیط خانواده، چه محیط مدرسه و دانشگاه، چه محیط اداری - همراه با انصاف و خدا ترسی و امانت و صداقت باشد. اگر این نمونه‌ها در جامعه تحقق پیدا کند و عملی شود، اکثر مشکلات مادی و معنوی مردم برطرف خواهد شد. (۱۳۸۱/۵/۵)

۳/۱ - مظہر تقوا

مسئولان بالای کشور و بخش‌های مختلف، باید بزرگ‌ترین مظہر تقوایشان این باشد که آن مسؤولیتی را که بر حسب قانون بر عهده گرفته‌اند، به بهترین وجه و بدون هیچ نقصی ادا کنند. البته در سطوح متوسط یا در بدنه‌ی وسیع مسئولان کشور، ممکن است نشود توقعات را در این حد برای آن‌ها مطرح کرد؛ اما در مورد مسئولان سطح بالا و مدیران ارشد نظام - نمایندگان مجلس، مسئولان قوه‌ی قضاییه، اعضای دولت، نیروهای مسلح، نهادهای انقلابی و بخش‌های مسؤول روحانی در زمینه‌ی انقلاب می‌شود. این مسئولان... باید بیشترین تلاش و کار را بکنند تا این مسؤولیت‌هایی که به عهده‌ی آن‌هاست، به بهترین وجه انجام گیرد. اگر این شد، زندگی مردم آباد و عقب‌ماندگی‌های کشور جبران خواهد شد؛ کما این‌که هر مقدار که کار کردیم، اثرش را در جامعه دیده‌ایم. (۱۳۸۲/۸/۱۱)

۴/۱ - حد تقوا

۱/۴/۱ - تقوای عمومی

البته تقوای عمومی - تقوای ملت - غیر از تقوای خصوصی یکایک افراد است. تقوای عمومی، یعنی همین که وقتی امام اشاره می‌کردد، ناگهان همه‌ی جامعه به حرکت در می‌آمد. این ملت را با تقوا می‌گوییم. معناش این نیست که حالا اگر یکایک افراد را در میزان پرهیزگاری و تقوا بگذاریم، آن‌ها را یک پرهیزگار کامل ببینیم. نه، اکثراً سرخالی و کسری دارند. مجموعه، یک مجموعه‌ی مؤمن و متقدی است - که البته برای یک ملت، خیلی هم افتخار است - اما یکایک ما باید به فکر خودمان باشیم. (۱۳۶۹/۶/۲۹)

۲/۴/۱- تقوای خصوصی(حد تقوای هر کس)

در نظام جمهوری اسلامی، هیچ کس نباید از جاده‌ی تقوای مناسب با شأن خودش، خارج بشود. تقوایی که برای مسؤولیت فعلی من لازم است - که من واقعاً باید به خاطر ضعفها و روسياهی‌های فراوان خودم، به خدا پناه ببرم - با تقوای فلان برادری که فرماندهی یک گردان سپاه است، فرق می‌کند. او در همان حد تقوای خودش باید رعایت بکند.

اگر رعایت نکرده، زیردستش می‌تواند مطمئن باشد که فرماندهی او، ادامه پیدا نخواهد کرد. و به همین ترتیب، تا به بالا و به خود این جایی که من نشسته‌ام، برسد. اگر تخلفی انجام بگیرد، بدون این که کسی بخواهد دخالتی بکند، خودبه خود آن توانایی‌هایی که خدای متعال داده، مثل برف، زیر خورشید ذوب می‌شود. قوام مسؤولیت در اینجا، به وجود آن شرایط است.(۱۳۶۹/۶/۲۹)

۲- فواید و آثار تقوا

۱/۲- به نتیجه رسیدن کار

اگر تقوا را رعایت کنیم، کار ما درست انجام خواهد شد و با شرایط لازم و دور از شائبه‌ها و اختلال‌هایی که از ناحیه‌ی فساد هر کاری پیش می‌آید، جلو خواهد رفت و به نتایج خود خواهد رسید.(۱۳۸۲/۸/۱۱)

۲/۲- فهم درست مسائل

تقوا موجب می‌شود که ما، هم خوب و درست بفهمیم، هم درست بیان و عمل کنیم. وقتی انسان درست بفهمد و درست عمل و تبیین کند، موفقیت حتمی و اجتناب‌ناپذیر است. به همین دلیل است که بیشترین توصیه در قرآن و روایات به مؤمنان، توصیه‌ی به تقواست.(۱۳۸۲/۸/۱۱)

۳/۲- عامل موفقیت فردی و اجتماعی

تقوا مایه‌ی این است که یک فرد یا یک جامعه، در هر میدانی که وارد می‌شود، موفق شود. «وَالْعَاقِبةُ لِلْمُتَّقِينَ» (اعراف/۱۲۸ - قصص/۸۳)؛ عاقبت این سیر عظیم تاریخی و جهانی، متعلق به متقین است. آخرت هم متعلق به متقین است. عاقبت همین دنبیا هم متعلق به متقین است. امام اگر باتقوا نبود، در طول این مبارزه نمی‌توانست آن منش و شخصیتی را از خود بروز دهد که برای چنین حرکت عظیمی محور شود و کار به اینجا منتهی گردد. تقوای او، او را به اینجا رساند. تقوای او، او را حفظ کرد.(۱۳۷۶/۶/۲۶)

۴/۲- اثربخشی در امور زندگی

تقوا در امور زندگی هم اثر می‌بخشد. در این دستگاه عظیم و در این سپاه مقدس - که به تعبیر امام رضوان‌الله‌تعالی‌علیه لشکر امام زمان [عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشیریف] و لشکر اسلام است - سعی کنید در تمام زوایا تقوا را زنده کنید؛ تقوا در عمل فردی، تقوا در عمل جمعی، تقوای کاری، تقوای سازمانی، تقوای سیاسی - آن جایی که جایش هست - تقوا در عمل فردی خود، در رابطه‌ی با خدا، در رابطه‌ی با انسان‌ها، در رابطه‌ی با بیت‌المال و در رابطه‌ی با کار. اگر این شد، از همه‌ی آن چه که به عنوان برنامه‌ی انقلاب و نظام جمهوری اسلامی از اول تا به حال ترتیب داده شده است، و نیز از آن چه که امام بزرگوار ترسیم کرده است و همه‌ی ما ملت ایران آن را پذیرفته‌ایم، به کوری چشم دشمن، یک سر سوزن عقب و جلو نخواهد رفت و همان برنامه‌ها عیناً انجام خواهد شد. (۱۳۷۶/۶/۲۶)

۵/۲- تقوا زره محافظ

تقوا زره‌ای است که اگر انسان آن را پوشید، تیرهای زهرآگین فساد و گناه در او کارگر نخواهد شد و او را از پا نخواهد انداخت. تقوا حصن منيع انسان است. این که این همه‌ما را به تقوا توصیه کرده‌اند، به خاطر همین است. بسیاری از خطاهای اندیشه‌ی فکری ندارد؛ نه این که خیال کنید یک ایدئولوژی است که کسی را به این نحوه عمل کردن و ادار می‌کند؛ نه، ریشه‌ی بسیاری از این‌ها در نفسانیات خود انسان است. یک جا پای انسان می‌لغزد و جلوگیری نمی‌کند؛ این لغزش ادامه پیدا می‌کند و انسان در صدد توجیه بر می‌آید و برای خودش ایدئولوژی می‌سازد. انسان گاهی مبنای فکری درست می‌کند تا خطای خود را اصلاح کند. جلو خطاهای خود را از همه جا بگیریم و بهتر از همه‌جا، اول کار است و بهتر از اول کار، پیشگیری است. این، روح تقوا را در ما تقویت خواهد کرد. (۱۳۸۲/۹/۱۷)

۶/۲- عزیز شدن پیش خدای متعال

من و شما پیش خدای متعال عزیزتر نیستیم از کسانی که قبل از ما بودند و از کسانی که بعد از ما خواهند آمد؛ مگر این که عملمان خوب باشد و تقوایمان بیشتر از آن‌ها باشد؛ این را توجه داشته باشید. اگر تقوای بیشتری به خرج دادیم، از خودمان بیشتر مراقبت کردیم، بهتر کار کردیم، بهتر به وظایفمان عمل کردیم، به قانون بیشتر احترام گذاشتیم و در جهت این اهداف، بیشتر پیش رفتیم، پیش خدای متعال عزیزتر خواهیم بود؛ اما بدون آن،

نخیر. باید تلاشمان را در این جهت متمرکز کنیم. مواطن باشیم در دامهایی که دیگران افتادند، ما نیفیم. هر کس در آن دامها بیفتاد، همان بلاها و همان عواقب برایش متصور است؛ لذا فرقی بین ما و آن‌ها نیست. (۱۳۸۴/۷/۱۷)

۷/۲ - حمایت قوانین و سنت‌های آفرینش

برادران! باید با خدا باشیم، تا خدای متعال به ما کمک کند. «من کان لله کان الله له». اگر برای خدا بودیم و نیت کردیم و تصمیم گرفتیم و حرکت نمودیم، خدای متعال اراده‌اش را در جهت پیشرفت ما قرار خواهد داد، و آن وقت همه‌ی قوانین عالم با ما همراه خواهد. (۱۳۷۰/۲/۲۱)

۸/۲ - تقوا، وسیله و راه علاج

به‌هرحال، آن‌چه که ما در این آیه* و در آیات زیادی به دست می‌آوریم، این است که تقوا، هم یک وسیله است، هم یک راه علاج است. فقط تکلیف و وظیفه نیست. (۱۳۷۸/۱۰/۴)

* [إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمْيَةَ حَمَيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ وَعَلَىٰ الْمُؤْمِنِينَ وَأَرْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَىٰ وَكَأَوْا أَحَقَّهَا وَأَهْلَهَا وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا] (به خاطر بیاورید) هنگامی را که کافران در دل‌های خود خشم و نخوت جاهلیت داشتند و (در مقابل)، خداوند آرامش و سکینه خود را بر فرستاده خویش و مؤمنان نازل فرمود و آن‌ها را به حقیقت تقوا ملزم ساخت، و آنان از هر کس شایسته‌تر و اهل آن بودند و خداوند به همه چیز دانا است.» (فتح/۲۶)

۹/۲ - علامت و حافظ ایمان

علامیم ایمان، گناه نکردن، از خدا ترسیدن، با بندگان خدا خوب بودن، با دشمنان خدا خصم و سرسخت بودن، از اختلاف‌های کوچک برادران راحت صرف نظر کردن، و با دشمنان ذره‌ذره را به حساب آوردن است. در مقابل مؤمنین، فروتن باشید و خودتان را ذلیل بگیرید؛ «أَذْلَهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» (مائده/۵۴). این، با شاخ و شانه کشیدن با همدیگر، نمی‌سازد. این، با محبت و گذشت و مدارا ایجاد می‌شود. تقوا، این‌هاست. تقوا در مسائل مالی، تقوا در مسائل ناموسی، تقوا در مسائل شخصی، تقوا در مسائل سیاسی، بهخصوص تقوا در مسائل کاری را مهم بینگارید. بدانید که در حرکت تقوایی این کشور و این ملت، آن چنان اوج و رونقی به حرکت این ملت داده خواهد شد که چشم دنیا را خیره خواهد کرد. (۱۳۶۹/۳/۲)

۱۰/۲- راه نجات در بن بست‌ها

باید دانست که تقوا راه را هم باز می‌کند: «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلُ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ» (طلاق/۲ و ۳) تقوا موجب می‌شود که در همه‌ی بن بست‌ها - به خصوص بن بست‌های اجتماعی - شما راه نجات پیدا کنید. در بن بست‌های بزرگ، تقوای مسؤولان، برای آن‌ها راه نجات پدید خواهد آورد. «وَيَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ».

این محاسبه‌های ما و شما که همیشه محاسبه‌های تمام نیست. پس، اصل قضیه تقواست. توصیه‌ی ما هم به تقواست؛ روزه‌ی این ماه هم کمک به تقواست. به مشکلات مردم باید براساس همین روحیه‌ی تقوا بررسید. (۱۳۷۸/۱۰/۴)

۳- الزامات تقوا

۱/۳- ترس از خدا

ترس از خدا یعنی چه؟ یعنی حالا مواظب خودتان، مواظب دل و جان و عمل خودتان، مواظب تقوای خودتان و ثبات و استقامتی که از هر انسانی در این راه، متوقع است، باشید. (۱۳۷۸/۱/۱۶)

۲/۳- تقوا تکلیفِ دائم

روح‌های ضعیف، دل‌های ضعیف، انسان‌های ضعیف، نمی‌توانند در مشکلات نقش ایفا کنند. این، آن معنویاتی است که نظام اسلامی، جامعه‌ی اسلامی، مسؤول اسلامی، مدیر اسلامی، نسبت به آن مسؤول است... کی ممکن می‌شود ما نقش ایفا کنیم؟ وقتی که «وَالزَّهَمُ كَلْمَةُ التَّقْوِيَّةِ»؛ (فتح/۲۶) برای خودمان، تقوا را به عنوان کلمه‌ی ثابت، کلمه‌ی حق و تکلیفِ دائم در نظر بگیریم. تقوا باید در گفتار، در عمل، در تصمیم‌گیری، با زیردستان خود و با مجموعه‌ی کسانی که با ما کار می‌کنند، مورد توجه قرار گیرد؛ که این‌ها درسی به آن‌هاست؛ رفتار آن‌ها هم درسی برای مردم است. (۱۳۷۸/۱۰/۴)

۳/۳- سنگینی مسؤولیت

ما بیش از همه‌ی مردم به تقوا احتیاج داریم؛ چون مسؤولیتمان سنگین است و بخشی از اقتدار ملی در اختیار ماست. اگر تقوا نباشد، این اقتداری که متعلق به ملت است و گوشه‌ای از آن در اختیار هر یک از افراد جمع حاضر است، ممکن است در راه و جای درست خود مصرف نشود. بنابراین، مهمترین مسأله برای ما تقواست. (۱۳۸۲/۸/۱۱)

۴/۳- حرکت در جهت خواست و اراده‌ی الهی

بنابراین دو نکته‌ی همراهی با مردم و حرکت در جهت خواست و اراده‌ی الهی را فراموش نکیند. مسأله‌ی خواست خدا هم امر غیر قابل فهم و مبهمی نیست. در هر کاری آنچه را که فکر می‌کنید تکلیف الهی است، عمل کنید. اگر تکلیف الهی با خواسته‌های شخصی معارض شد، خواسته‌ی شخصی را کنار بگذارید. این همان تقوای حقیقی و کاری است که برای مسؤولان لازم است. برای پست و مقام و شغل و امثال این‌ها اصالت و اهمیت قائل نباشد.
(۱۳۷۴/۸)

۵/۳- تلاش برای انطباق با الگوی اسلامی

هر کدام از شما تلاش کنید که برای این مسؤولیت‌ها، خودتان را با الگوی اسلامی منطبق سازید؛ یعنی دینتان، تقوایتان، رعایتتان نسبت به حال مردم، رعایتتان نسبت به شرع، رعایتتان نسبت به بیت‌المال، اجتنابتان از خودخواهی‌ها و خودپرستی‌ها و رفیق‌بازی‌ها و قوم‌وخویش‌پرستی‌ها و اجتنابتان از تنبیلی و بیکارگی و بی‌عملی و هوی و هوس و این چیزها مطابق با الگوی اسلام باشد. هر کدام از شما بتوانید در این زمینه‌ها کار خودتان را بکنید و پیش بروید و خودتان را بسازید، البته ثواب شما از آن کسی که در زمان امیر المؤمنین علیه الصلاة والسلام این کار را می‌کرد، یقیناً بیشتر است؛ چون او به امیر المؤمنین علیه الصلاة والسلام نگاه می‌کرد و آن حضرت الگوی کامل بود؛ اما شما چنین کسی را ندارید که آن طور به او نگاه کنید و برایتان الگو باشد؛ لیکن ضوابط در دست همه‌ی ما هست و امروز همه‌مان وظیفه داریم.
(۱۳۷۹/۹)

۶/۳- احساس حضور در مقابل پروردگار عالم

اگر دینداری و پایبندی به اصول نباشد، پای امنیت هم بهشت می‌لنگد. حتی پلیس‌هایی که در دنیا به اضباط معروفند، اگر آن قید معنوی، آن حاکم درونی، آن احساسی که بر همه‌ی وسوسه‌ها غلبه دارد، در آن‌ها نباشد، کارایی نخواهد داشت. آن احساس چیست؟ بعضیها از میهن دوستی، از احساسات ناسیونالیستی، یا احساسات تشکیلاتی و سازمانی استفاده می‌کنند؛ لیکن واضح شده است که همه‌ی این‌ها در جاهایی لنگ می‌مانند. آن احساسی که همه جا برای خودش را دارد، احساس دینی و احساس حضور در مقابل پروردگار عالم است.
(۱۳۷۰/۱۱)

۴- موانع تقوا

۱/۴- تجمل‌گرایی و گرایش به اشرافیگری

سال‌هاست که بندۀ درباره‌ی زندگی تشریفاتی مکرّر تذکر می‌دهم. این دو جنبه دارد: یک جنبه از لحاظ اصل پایبندی به تجملات و تشریفات است که این بد و دون شان انسان والاست؛ یعنی یک وقت انسان به یک چیز غیر لازم پایبند می‌شود که دون شان انسان است؛ به علاوه، مسرفانه است؛ تضییع سرمایه‌ها، تضییع اموال و تضییع موجودی‌ها در آن هست. این یک بعد قضیه است که اصل اسراف بد است؛ اصل تجمل همراه با اسراف و همراه با زیاده روی است و بد است؛ لیکن جنبه‌ی دومی دارد که اهمیتش کمتر از جنبه‌ی اول نیست و آن انعکاس تجمل شما در زندگی مردم است. بعضی‌ها از این غفلت می‌کنند. وقتی شما جلو چشم مردم، وضع اتاق و دفتر و محیط کار و محیط زندگی را آن چنانی می‌کنید، این یک درس عملی است و هر کسی این را می‌بیند، بر او اثر می‌گذارد. حداقل این را باید رعایت کرد... این اهمیت تقوای ما را این قدر زیاد می‌کند. (۱۳۷۸/۱۰/۴)

۲/۴- خستگی روحی

یکی از نعمت‌های بزرگ خدا این است که آدم خسته نشود و حوصله‌اش سر نرود. در راه‌های طولانی گاهی انسان قوه هم دارد؛ زانو و پاها اصلاً خسته نشده؛ اما آدم از حرکت، خسته‌ی روحی می‌شود. این خستگی روحی، انسان را از رسیدن به اهداف باز می‌دارد. برای این که این خستگی روحی پیش نیاید - که از خستگی جسمی گاهی خطرش هم بیشتر است - استمداد از پروردگار، توکل به خدا و امیدواری به کمک الهی لازم است؛ این را از دست ندهید و این را داشته باشید. (۱۳۸۴/۷/۱۷)

۳/۴- غفلت از مسؤولیت

... فقط این نیست که خدای متعال از تقوای ما در هنگامه‌ی حساب سؤال خواهد کرد؛ که البته اگر بفهمیم و توجه کنیم، این هم چیز عظیمی است. ما که مسؤول هستیم، از حساب الهی، از سختی حساب الهی، از فرع یوم الحساب غفلت داریم و هر چه مسؤولیتمان بیشتر باشد، این خطر سنگین‌تر است. (۱۳۸۲/۸/۱۱)

۴/۴- عدم رعایت اولویت در صرف و خرج بودجه

در صرف و خرج بودجه هم باید خیلی دقیق باشیم. یکی از مشخصه‌های تقوای شما همین است. این طور نباشد که ما هر اقدامی که می‌خواهیم بکنیم که مستلزم هزینه‌ای است، به این اکتفا کنیم که این اقدام، اقدام مفیدی است. این کافی نیست. صرف مفید بودن این کار،

کافی نیست برای این که ما این هزینه را بکنیم. در شرایط کنونی ما، باید اولویت داشته باشد. بدون اولویت، هزینه کردن جایز نیست. بعضیها در محیط کارشناس و در دفترشان بعضی کارها را می‌کنند؛ بعضی سمتیارها و بعضی از اجتماعات و دعوت‌ها و مهمانی‌ها و سفرها را برگزار می‌کنند؛ بلاشک این‌ها فوایدی هم دارد؛ اما این فایده داشتن کافی نیست. در حالی که در آمدهایمان محدود و نیازهایمان بسیار زیاد است، باید اولویت‌ها را رعایت کنیم. (۱۳۷۸/۱۰/۴)

۴-۵- ایمان بدون تقوا

قرآن کریم می‌گوید: «هَدِيٌ لِلْمُتَقِينَ»(بقره/۲)؛ نمی‌گوید «هَدِيٌ لِلْمُؤْمِنِينَ». «هَدِيٌ لِلْمُتَقِينَ»؛ یعنی اگر یک نفر باشد که دین هم نداشته باشد، اما تقوا داشته باشد... او بلاشک از قرآن هدایت خواهد گرفت و مؤمن خواهد شد. اما اگر مؤمن تقوا نداشته باشد، احتمالاً در ایمان هم پایدار نیست. بستگی به شانسیش دارد: اگر در فضای خوبی قرار گرفت، در ایمان باقی می‌ماند؛ اگر در فضای خوبی قرار نگرفت، در ایمان باقی نمی‌ماند. (۱۳۷۷/۲/۷)

۶-۶- عمل دیگری را ملاک قراردادن

ما دستور کارمان را از عقیده و تشخیص خودمان می‌گیریم. ما باید خوب و ملایم و دینی و تقوا بی عمل کنیم. واقعاً «أَسْسُ عَلَى التَّقْوَى» باشد. مبنا و ملاک کار تقوا باشد. اگر ما فرضاً یک وقت دیدیم که در جامعه، نفر دیگری بر مبنای تقوا عمل نمی‌کند، نگوییم که پس او چرا عمل نمی‌کند. حالا او عمل نکند. عمل نکردن او بر تقوا، موجب این نمی‌شود که ما هم بر تقوا عمل نکنیم. ما باید بر اساس تقوا عمل کنیم. (۱۳۶۸/۱۰/۱۲)

۷-۷- غفلت از خود

خیلی از کارهایی که ما می‌کنیم و لغزش‌هایی که از ما سر می‌زند، بر اثر عدم مراقبت است. خیلی از گناهان را ما با قصد قبلی انجام نمی‌دهیم؛ از خود غفلت می‌کنیم، زبان ما به غیبت و تهمت و شایعه پراکنی و دروغ آلوده می‌شود؛ دست ما و چشم ما هم همین طور. بنابراین غفلت است که ما را در بلا می‌اندازد. اگر مراقب چشم و زبان و دست و امضاء و قضاوت و نوشتن و حرف زدنمان باشیم، بسیاری از خطاهای گناهان بزرگ و کوچک از ما سر نمی‌زند. اگر مراقب دل خود باشیم، دچار حسد، بدخواهی، بددلی، کینه، بخل، ترس‌های بی‌مورد، طمع به مال و منال دنیا و طمع به ناموس و مال دیگران در دل ما رسوخ نمی‌کند. این مراقبت در انسان، جاده‌ی نجات است. عاقبت نیک، در سایه‌ی این مراقبت به دست می‌آید؛ «و العاقبة للّمُتَقِينَ». اگر این مراقبت در انسانی باشد، امکان گناه از او بسیار کم می‌شود. (۱۳۸۴/۵/۲۸)

۴/۸- ایمان بدون معرفت و معرفت بدون ایمان

معرفت، با ایمان فرق دارد. بعضی‌ها معرفت هم دارند؛ اما ایمان درست و حسابی ندارند. ایمان بدون معرفت هم برای شما کافی نیست. ممکن است برای یک آدم خیلی عامی دورافتاده کافی باشد و او را به بهشت هم برساند؛ اما برای شما نه. آمادگی‌های معنوی و ذخایر روحی و ایمانیتان را حفظ کنید. (۱۳۶۹/۶/۲۹)

۵- راههای کسب تقوا

۱/۵- عمل به تکلیف اسلامی و شرعی

اگر انسان، شرع را امام خود قرار بدهد؛ یعنی طبق آنچه که تکلیف اسلامی و شرعی است، قدم به قدم حرکت بکند، یقیناً به پیروزی خواهد رسید. ما هیچ‌چیز کم نخواهیم داشت. (۶۹/۶/۲۹)

۲/۵- حفظ ایمان

ایمان را باید حفظ کنید. حفظ ایمان، با رفتار خوب، با تأمل و تدبیر خوب، با توجه به خدا، با حفظ و تقویت ارتباط با خداست. حفظ این گوهر، با تواصی به حق و تواصی به صبر است. هر دو نفرت‌ان، یکدیگر را به حق و صبر توصیه کنید. صبر، یعنی پایداری و استقامت. (۷۷/۷/۲۶)

۳/۵- مراقبت از خود

اگر مراقب چشم و زبان و دست و امضاء و قضاوت و نوشتن و حرف زدنمان باشیم...

اگر مراقب دل خود باشیم،

این مراقبت در انسان، جاده‌ی نجات است.

عاقبت نیک، در سایه‌ی این مراقبت به دست می‌آید؛ «و العاقبة للملتین».

اگر این مراقبت در انسانی باشد، امکان گناه از او بسیار کم می‌شود.

عدالت یک انسان هم از همین مراقبت سرچشمه می‌گیرد.

استقامت یک انسان و یک ملت هم از همین مراقبت سرچشمه می‌گیرد.

حق‌جویی و حق‌پویی هم از همین مراقبت سرچشمه می‌گیرد.

این مراقبت و این تقوا مادر همه‌ی نیکی‌هاست؛

هدایت هم به خاطر این مراقبت ایجاد می‌شود؛

پیشرفت دنیا و آخرت هم ناشی از همین مراقبت است.

وقتی مراقبت کنیم، فکر ما هم بیکار نمی‌ماند؛ دل ما هم به راه کج نمی‌رود؛ جوارح و

اعضای ما هم خطأ و لغزش پیدا نمی‌کند یا کم پیدا می‌کند.

دنیا و آخرت زیر سایه‌ی تقواست؛ این درس امیرالمؤمنین است. امروز ما به این درس نیاز داریم؛ نه فقط امروز، بلکه همیشه نیازمندیم؛ اما این مقطع زمانی برای ما مهم است. (۱۳۸۴/۵/۲۸)

۴/۵ - علامت ایمان

علایم ایمان، گناه نکردن، از خدا ترسیدن، با بندگان خدا خوب بودن، با دشمنان خدا خصم و سرخست بودن، از اختلاف‌های کوچک برادران راحت صرف‌نظر کردن، و با دشمنان ذره‌ذره را به حساب آوردن است. در مقابل مؤمنین، فروتن باشید و خودتان را ذلیل بگیرید؛ «أَذْلَلُ الْمُؤْمِنِينَ» (مائده ۵۴). این، با شاخوشانه کشیدن با همدیگر، نمی‌سازد. این، با محبت و گذشت و مدارا ایجاد می‌شود. تقوا، این‌هاست. تقوا در مسائل مالی، تقوا در مسائل ناموسی، تقوا در مسائل شخصی، تقوا در مسائل سیاسی، بخصوص تقوا در مسائل کاری را مهم بینگارید. بدانید که در حرکت تقوایی این کشور و این ملت، آن چنان اوج و رونقی به حرکت این ملت داده خواهد شد که چشم دنیا را خیره خواهد کرد. (۱۳۶۹/۳/۲)

۵/۵ - دعا و توسل

در دعاهای معتبر خیلی معارف وجود دارد که انسان این‌ها را در هیچ‌جا پیدا نمی‌کند؛ جز در خود همین دعاهای از جمله‌ی این دعاهای صحیفه‌ی سجادیه است. در منابع معرفتی ما چیزهایی وجود دارد که جز در صحیفه‌ی سجادیه یا در دعاهای مؤثر از ائمه (علیهم السلام) انسان اصلاً نمی‌تواند این‌ها را پیدا کند. این معارف با زبان دعا بیان شده. نه این که خواستند کتمان کنند؛ طبیعت آن معرفت، طبیعتی است که با این زبان می‌تواند بیان شود؛ با زبان دیگری نمی‌تواند بیان شود؛ بعضی از مفاهیم جز با زبان دعا و تضرع و گفتگو و نجوای با پروردگار عالم اصلاً قابل بیان نیست. لذا ما در روایات و حتی در نهج البلاغه از این گونه معارف کمتر می‌بینیم؛ اما در صحیفه‌ی سجادیه و در دعای کمیل و در مناجات شعبانیه و در دعای عرفه‌ی امام حسین و در دعای عرفه‌ی حضرت سجاد و در دعای ابوحمزه‌ی ثمالی از این گونه معارف، فراوان می‌بینیم.

از دعاهای غفلت نکنید؛ به دعاهای بپردازید. دعا هم بکنید. شما بارهای سنگینی بر دوش دارید؛ دشمن‌های زیادی هم دارید؛ مخالفان زیادی هم دارید... مقابله‌ی با این مخالفتها یک مقدار:

- عزم و تصمیم قاطع و جد در عمل و خسته نشدن و دنبال کار را گرفتن می‌خواهد
- یک مقدار هم توسل و توجه و تضرع و از خدا کمک خواستن لازم دارد. (۱۳۸۴/۷/۱۷)

تهیه و تدوین: مریم روحانی

چهار چیز

امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود:

مَنْ أُعْطِيَ أَرْبَعاً لَمْ يُحِرِّمْ أَرْبَعاً

هر که را چهار چیز بخشنده از چهار چیز محروم ننمایند:
مَنْ أُعْطِيَ الدُّعَاءَ لَمْ يُحِرِّمْ الْإِجَابَةَ.

محروم ننمایند.

آن را که دعا بخشنده از اجابت

وَ مَنْ أُعْطِيَ التَّوْبَةَ لَمْ يُحِرِّمِ الْقُبُولَ.

محروم ننمایند.

و هر که را توبه بخشنده از قبول

وَ مَنْ أُعْطِيَ الْاسْتِغْفَارَ لَمْ يُحِرِّمِ الْمَغْفِرَةَ.

محروم ننمایند.

و هر که را استغفار بخشنده از آمرزش

وَ مَنْ أُعْطِيَ الشُّكْرَ لَمْ يُحِرِّمِ الزِّيَادَةَ.

و هر که را شکر بخشنده از اضافه شدن نعمت محروم ننمایند.

سید رضی رحمت‌الله علیه گوید گواه این واقعیات در کتاب خداست:

خداآوند در مسأله دعا فرمود:

«اَدْعُونِي اَسْتَجِبْ لَكُمْ - مَا بَخَوَانِيدُ تَا (دعای) شَمَا رَا بِپَذِيرَمِ.» (غافر/۶۰)

و در استغفار فرمود:

«وَ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهُ يَجِدِ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا - کسی که کار بدی

انجام دهد یا به خود ستم کند، سپس از خداوند طلب آمرزش نماید، خدا را آمرزنده و

مهربان خواهد یافت.» (نساء/۱۱۰)

و درباره شکر فرمود:

«لِئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ - اگر شکرگزاری کنید، (نعمت خود را) بر شما خواهم افزود.» (ابراهیم/۷)

و در توبه فرمود:

«إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَاهَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ

کانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا - پذیرش توبه از سوی خدا، تنها برای کسانی است که کار بدی را از

روی جهالت انجام می‌دهند، سپس زود توبه می‌کنند. خداوند، توبه چنین اشخاصی را

می‌پذیرد و خدا دانا و حکیم است.» (نساء/۱۷)

تعدد زوجات

صلی الله علیه وآلہ وسلم
سامرا کرم

تبیه و تدوین: جواد گلپی

اشاره

یکی از سؤالات متدائلی که همیشه مطرح است ولی متاسفانه کمتر به آن جواب داده می‌شود، دلیل تعدد زوجات پیامبر اکرم صلی الله علیه وآلہ وسلم است. این بحث بسیار قدیمی است و علمای اسلام جواب‌های دقیقی به آن داده‌اند. یکی از بهترین این جواب‌ها که در عین حال خلاصه و مختصر هم هست؛ پاسخ علامه طباطبائی در تفسیر المیزان به این سؤال است که ما آن را از ترجمه المیزان، جلد ۴، صفحه ۳۰۷ با تغییراتی اندک به محضر خوانندگان تقدیم می‌کنیم.

یکی از اعتراضاتی که بر مساله تعدد زوجات رسول خدا صلی الله علیه وآلہ وسلم شده این است که گفته‌اند: تعدد زوجات جز حرص در شهوت‌رانی و بی‌طاقتی در برابر طغيان شهوت، هیچ انگيزه‌ی ديگري ندارد و رسول خدا صلی الله علیه وآلہ وسلم برای همین جهت تعدد زوجات را برای امتش تجویز کرد و حتی خودش به آن مقداری که برای امت خود تجویز نموده (چهار همسر) اكتفاء ننموده و عدد همسرانش را به نه نفر رسانید.

این مساله به آیات متفرقه زیادی از قرآن کریم ارتباط پیدا می‌کند که اگر ما بخواهیم بحث مفصلی که همه‌ی جهات مسأله را فرا گیرد آغاز کنیم، علی القاعده باید این بحث را در تفسیر یک یک آن آیات بیاوریم و به همین جهت گفتگوی مفصل را به محل مناسب خود می‌گذاریم و در اینجا به طور اجمال اشاره‌ای می‌نمائیم.

ابتدا لازم است که نظر ایراد و اشکال کننده را به این نکته معطوف بداریم که تعدد زوجات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به این سادگی‌ها که آنان خیال کرده‌اند نیست و انگیزه‌ی آن جناب از این کار زیاده‌روی در زن دوستی و شهوترانی نبوده است، بلکه در طول زندگی و حیاتش هر یک از زنان را که اختیار می‌کرده، به طرز خاصی بوده است.

اولین ازدواج آن حضرت با خدیجه کبرا علیها السلام بوده، و حدود بیست سال و اندی از عمر شریف‌ش را (که تقریباً یک ثلث از عمر آن حضرت است) تنها با این یک همسر گذراند و به او اکتفاء نمود، که سیزده سال از این مدت بعد از نبوت و قبل از هجرتش (از مکه به مدینه) بوده.

آن گاه - در حالی که هیچ همسری نداشت - از مکه به مدینه هجرت نموده و به نشر دعوت و اعلای کلمه دین پرداخت و سپس با زنانی که بعضی از آن‌ها باکره و بعضی بیوه و همچنین بعضی جوان و بعضی دیگر عجوز و سالخورده بودند ازدواج کرد و همه‌ی این ازدواج‌ها در مدت نزدیک به ده سال انجام شد و معلوم است که چنین عملی با این خصوصیات ممکن نیست با انگیزه‌ی عشق به زن توجیه شود، چون نزدیکی و معاشرت با این گونه زنان آن هم در اواخر عمر و آن هم از کسی که در اوان عمرش ولع و عطشی برای این کار نداشته، نمی‌تواند انگیزه آن باشد.

علاوه بر این که هیچ شکی نداریم در این که بر حسب عادت جاری، کسانی که زن دوست و اسیر دوستی آنان و خلوت با آنانند، معمولاً عاشق جمال و مفتون ناز و کرشمه‌اند که جمال و ناز و کرشمه در زنان جوان است که در سن خرمی و طراوتند و سیره‌ی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم از چنین حالتی حکایت نمی‌کند و عملاً نیز دیدیم که بعد از دختر بکر، با بیوه زن و بعد از زنان جوان با پیرزن ازدواج کرد، یعنی بعد از ازدواج با عایشه و ام حبیبه‌ی جوان، با ام سلمه سالخورده و با زینب دختر جحش، که در آن روز بیش از پنجاه سال از عمرشان گذشته بود ازدواج کرد.

از سوی دیگر زنان خود را مخیر فرمود که اگر منظورشان از همسری با آن جناب، خدا و رسول و خانه آخرت باشد، در صورت ادامه زندگی با آن حضرت، زهد در دنیا و ترک خودآرایی و تجمل نمایند و اگر منظورشان از ازدواج با رسول خدا صلی الله علیہ وآلہ وسلم تمتع و کامگیری از دنیا باشد، سراح جمیل - یعنی طلاق - را انتخاب کنند. آیه زیر شاهد بر همین داستان است:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِلَّذِوْاْجَكَ إِنْ كُثْرَتْ نُرْدَنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ زَيْنَتَهَا فَعَالَيْنَ أُمْتَعْكُنَ وَ أُسْرَحْكُنَ سَرَاحًا جَمِيلًا وَ إِنْ كُثْرَتْ نُرْدَنَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الدَّارُ الْآخِرَةِ فَإِنَّ اللَّهَ أَعْدَ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَ أَجْرًا عَظِيمًا
 «هان ای نبی به همسرانت بگو اگر زندگی دنیا و زینت آن را می خواهید بیائید تا شما را از دنیا بهرهمند کنم و سپس به خوبی و خوشی طلاقتان دهم، و اگر خدا و رسول و خانه‌ی آخرت را می خواهید بدانید که خدای عز و جل برای زنان نیکوکار شما اجری عظیم آماده کرده است. (سوره احزاب، آیه ۲۹)

و این معنا هم به طوری که ملاحظه می‌کنید با وضع مرد زن دوست و جمال پرست و عاشق وصال زنان، نمی‌سازد، (چون چنین مردی هرگز حاضر نیست زنی را که سال‌ها عاشقش بوده و به زحمت به وصالش رسیده، چنین آسان از دست بدده) پس برای یک دانشمند اهل تحقیق اگر انصاف داشته باشد، راهی جز این باقی نمی‌ماند که تعدد زوجات رسول خدا صلی الله علیہ وآلہ وسلم و زن گرفتنش در اول بعثت و اواخر عمر را، با عواملی غیر زن دوستی و شهوترانی توجیه کند.

(و اینک در توجیه آن می‌گوئیم): رسول خدا صلی الله علیہ وآلہ وسلم با بعضی از همسرانش به منظور کسب نیرو و به دست آوردن اقوام بیشتر و در نتیجه به خاطر جمع‌آوری یار و هوادار بیشتر ازدواج کرد و با بعضی دیگر به منظور جلب نمودن و دل‌جویی و در نتیجه ایمن شدن از شر خویشاوندان بعضی از همسرانشان ازدواج فرمود و با بعضی دیگر به این انگیزه ازدواج کرد که هزینه‌ی زندگیش را تکفل نماید و به دیگران بیاموزد که در حفظ زنان بی‌شوهر فقیر و پیر زنان از فقر و مسکن‌نشی و بی‌کسی کوشانند، و مؤمنین رفتار رسول خدا صلی الله علیہ وآلہ وسلم را در بین خود سنت قرار دهند و با بعضی دیگر به این منظور ازدواج کرد که با یک سنت جاھلیت مبارزه نموده و عملاً آن را باطل سازد.

۱- ازدواجش با "زینب" دختر "جحش" به همین منظور بوده است، چون او نخست همسر زید بن حارثه (پسر خوانده رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم) بود و زید او را طلاق داد و از نظر رسوم جاهلیت ازدواج با همسر پسر خوانده ممنوع بود، چون پسر خوانده در نظر عرب جاهلی حکم پسر را داشت، همان‌طور که یک مرد نمی‌تواند همسر پسر صلبی خود را بگیرد، از نظر اعراب ازدواج با همسر پسر خوانده نیز ممنوع بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با زینب ازدواج کرد تا این رسم غلط را بر اندازد، و آیاتی از قرآن در این باب نازل گردید.

وَ إِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمْتَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِ وَ إِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمْتَ اللَّهَ عَلَيْهِ وَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِ
أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَ اتَّقِ اللَّهَ وَ تُحْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَ تَحْشِي النَّاسَ وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ
تَحْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْنَهُ مِنْهَا وَطَرَأً زَوْجَنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجٍ أَدْعَيْا إِلَيْهِمْ إِذَا
قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرَأً وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولاً

(به خاطر بیاور) زمانی را که به آن کس که خداوند به او نعمت داده بود و تو نیز به او نعمت داده بودی [به فرزند خواندهات «زید»] می‌گفتی: «همسرت را نگاهدار و از خدا بپرهیز!» (و پیوسته این امر را تکرار می‌کردی) و در دل چیزی را پنهان می‌داشتی که خداوند آن را آشکار می‌کند و از مردم می‌ترسیدی در حالی که خداوند سزاوارتر است که از او بترسی! هنگامی که زید نیازش را از آن زن به سراورد (و از او جدا شد)، ما او را به همسری تو درآورديم تا مشکلی برای مؤمنان در ازدواج با همسران پسر خوانده‌ها يشان - هنگامی که طلاق گيرند - نباشد و فرمان خدا انجام شدنی است (و سنت غلط تحريم این زنان باید شکسته شود). (احزاب/۳۷)

۲- ازدواجش با "سوده" دختر "زمعه" به این جهت بوده که وی بعد از بازگشت از هجرت دوم از حبشه همسر خود را از دست داد و اقوام او همه کافر بودند و او اگر به میان اقوامش برمی‌گشت یا به قتلش می‌رسانندند و یا شکنجه‌اش می‌کردند و یا بر گرویدن به کفر مجبورش می‌کردند لذا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای حفظ او از این مخاطرات با او ازدواج نمود.

۳- دلیل ازدواجش با "زینب" دختر "خزیمه" این بود که همسر وی عبد الله بن جحش در جنگ احمد کشته شد و او زنی بود که در جاهلیت به فقرا و مساکین بسیار انفاق و مهریانی می‌کرد و به همین جهت یکی از بانوان آبرومند و سرشناس آن دوره بود و او را مادر مساکین نامیده بودند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خواست با ازدواج با وی آبروی او را حفظ کند (و فضیلت او را تقدیر نماید).

۴- و انگیزه ازدواجش با "ام سلمه" این بود که وی نام اصلیش "هند" بود و قبل از همسر عبد الله بن ابی سلمه پسر عمه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و برادر شیری آن حضرت بود و اولین کسی بود که به حبسه هجرت کرد، زنی زاهده و فاضله و دین‌دار و خردمند بود، بعد از آن که همسرش از دنیا رفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به این جهت با او ازدواج کرد که چون او زنی پیر و دارای ایتمام بود و نمی‌توانست یتیمان خود را اداره کند؛ خواست در این زمینه کمک حال او باشد.

۵- و ازدواجش با "صفیه" دختر "حی بن اخطب" بزرگ یهودیان بنی النضیر به این علت صورت گرفت که پدرش ابن اخطب در جنگ بنی النضیر کشته شد و شوهرش در جنگ خیری به دست مسلمانان به قتل رسیده بود و خودش در همین جنگ در بین اسیران قرار گرفته بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را آزاد کرد و سپس به ازدواج خویش در آورد، تا به این وسیله هم او را از ذلت اسارت حفظ کرده باشد و هم داماد یهودیان شده باشد و یهود به این خاطر دست از توطئه علیه او بردارند.

۶- سبب ازدواجش با "جویریه" که نام اصلیش "برة" و دختر "حارث" بزرگ یهودیان بنی المصطلق بود، بدین جهت بود که در جنگ بنی المصطلق مسلمانان دویست خانه‌وار از زنان و کودکان قبیله را اسیر گرفته بودند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با جویریه ازدواج کرد تا با همه‌ی آنان خویشاوند شود، مسلمانان چون اوضاع را چنین دیدند گفتند: همه‌ی این‌ها خویشاوندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستند و سزاوار نیست اسیر شوند، ناگزیر همه را آزاد کردن و مردان بنی المصطلق نیز چون این رفتار را بدیدند تا آخرین نفر مسلمان شده و به مسلمین پیوستند و در نتیجه جمعیت بسیار زیادی به نیروی اسلام اضافه شد و این عمل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و آن عکس العمل قبیله بنی المصطلق اثر خوبی در دل عرب به جای گذاشت.

۷- ازدواجش با "میمونه" که نامش "بره" و دختر "حارث هلالیه" بود، به این خاطر بود که وی بعد از مرگ شوهر دومش "ابی رهم" پسر عبدالعزی، خود را به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بخشید تا کنیز او باشد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در برایر این اظهار محبت او را آزاد کرد و با او ازدواج نمود و این بعد از نزول آیه‌ای بود که در این باره نازل شد.

ثُرْجِيٌّ مَنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ وَ ثُبُوٰتِ إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ وَ مَنِ ابْتَغَيْتَ مِمْنُ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ ذَالِكَ أَدْنَى أَنْ تَقَرَّ أَعْيُنَهُنَّ وَ لَا يَخْرُنَّ وَ يَرْضِيَنَّ بِمَا أَعْيَتَهُنَّ كُلُّهُنَّ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَلِيمًا از آنان هر یک را بخواهی می‌توانی قبول پیشنهاد را تاخیر انداری، و هر یک را بخواهی می‌توانی پیشنهاد ازدواجش را بپذیری، و آن را هم که قبل اطلاق گفته‌ای می‌توانی بگیری، این به خوشنودی آنان، و این که اندوهناک نشوند، و این که به همه آن‌چه به آنان داده‌ای راضی شوند، نزدیک‌تر است، و خدا آن‌چه در دل‌های شماست می‌داند، و خدا دانای شکیبا است. (احزان ۵۱).

۷- سبب ازدواجش با "ام حبیبه" (رمله) دختر "ابی سفیان" این بود که وقتی با همسرش عبیدالله بن جحش در دومین بار به حبسه مهاجرت نمود، شوهرش در آن جا به دین نصرانیت در آمد و خود او در دین اسلام ثبات قدم به خرج داد و این عملی است که باید از ناحیه‌ی اسلام قدردانی بشود، از سوی دیگر پدرش از سر سخت‌ترین دشمنان اسلام بود و همواره برای جنگیدن با مسلمین لشکر جمع می‌کرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با او ازدواج کرد تا هم از عمل نیکش قدردانی شود، و هم پدر او دست از دشمنی با او بردارد و هم خود او از خطر محفوظ بماند.

۸- ازدواجش با "حفصه" دختر عمر نیز بدین جهت بود که شوهر او خنیس بن حذافه در جنگ بدر کشته شد و او بیوه زن ماند.

۹- تنها همسری که در دختریش با حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم ازدواج کرد عایشه دختر ابی بکر بود.

بنابراین اگر در این خصوصیات و در جهاتی که از سیره‌ی آن حضرت در اول و آخر عمرش در اول بحث آوردیم و در زهدی که آن جناب نسبت به دنیا و زینت دنیا داشت و حتی همسران خود را نیز بدان دعوت می‌کرد دقت شود، هیچ شکی باقی نمی‌ماند در این که ازدواج‌های رسول خدا صلی الله علیه وآلہ وسلم نظیر ازدواج‌های مردم نبوده، به اضافه این که رفتار رسول اکرم صلوات الله عليه و على آبائے الطاهرين با زنان و احیای حقوق از دست رفته‌ی آنان در قرون جاهلیت و تجدید حرمت به باد رفته‌شان و احیای شخصیت اجتماعیشان، دلیل دیگری است بر این که پیامبر عظیم الشأن اسلام صلی الله علیه وآلہ وسلم زن را تنها یک وسیله برای شهوترانی مردان نمی‌دانسته و تمام همچ این بوده که زنان را از ذلت و برده‌گی نجات دهد و به مردان بفهماند که زن نیز انسان است. حتی در آخرین نفس عمرش نیز سفارش آنان را به مردان کرده و فرمود: «الصلاۃ الصلاۃ و ما ملکت ایمانکم لا تکلفوهم ما لا یطیقون، اللہ اللہ فی النساء فافھن عوان ف ایدیکم - نماز، نماز و برده‌گانی که در ملک شمایند زنهار که مافوق طاقتیشان بر آنان تحمیل نکنید، خدا را خدا را درباره‌ی زنان مد نظر داشته باشید که آنان مقهور و زیر دست شمایند.» (سیره حلبي ج ۳ ص ۴۷۳ - تا آخر حدیث).

و سیره‌ای که حضرت رحمت‌للعالمین در رعایت عدالت بین زنان و حسن معاشرتشان و مراقبت حال آنان داشت مختص به خود آن حضرت بود. اما این که چرا برای رسول خدا صلی الله علیه وآلہ وسلم بیش از چهار زن جایز بوده، پاسخش این است که این حکم مانند روزه‌ی وصال یعنی چند روز به یک افطار روزه گرفتن، از مختصات آن جناب است و برای احدی از امت جایز نیست، و این مساله برای همه‌ی امت روشن بود و به همین جهت دشمنانش مجال نداشتند که به خاطر آن و به جهت تعدد زوجات بر پیامبر اعظم صلی الله علیه وآلہ وسلم خرده بگیرند، با این که همواره منتظر بودند از او عملی بر خلاف انتظار ببینند و آن را جار بزنند.

ترک گناه

و فوی در داسکاه اصلی ب کوشش: علی زمانی

مبارزه با نفس، تنها به اراده و طلب توفیق از خداوند نیاز دارد. داستان‌های زیادی در احوال عارفان و پیامبران در مبارزه با شهوت در کتب مختلف آمده است که شاید بعضی آن را مربوط به گذشته بدانند و یا بگویند فلانی پیامبر بود و یا فلانی در خانواده علم و دین رشد یافت و هزاران اما و اگر دیگر.

می‌گویند: اگر حضرت یوسف علیه السلام گناه نکرد چون خود پیامبر بود و در خانواده وحی پرورش یافت و پدر و مادرش از بهترین‌های آن روزگار بودند. می‌گویند زمینه گناه فراهم نیست و گرنه کسی نمی‌تواند خود را در برابر گناه به خصوص گناهان جنسی کنترل کند. می‌گویند: یوسف علیه السلام فقط یکبار در معرض گناه قرار گرفت. می‌گویند تاریخ پر است از داستان علماء و عرفایی که در برابر دیو شهوت به زمین خورده‌اند و نتوانستند خود را کنترل کنند، ما که جای خود داریم.

در سال ۱۳۶۵ جوانی مشکلی برایش به وجود آمد و چون در خانواده‌ای غیر مذهبی بزرگ شده بود نمی‌دانست از چه کسی باید کمک بگیرد. به این دلیل چون مشکل در رابطه با زنان بود، نامه‌ای برای مجله زن روز نوشت. بعد که مشکلش حل شد نامه دوم را برای این مجله ارسال کرد.

این دو نامه را مجله زن روز در اردیبهشت ماه ۱۳۶۶ در شماره ۱۱۱۴ منتشر نمود. خواندن این دو نامه کافی است و نیاز به هیچ شرح و توضیحی ندارد و راه بهانه‌جویی و عذرتراشی را بر همگان می‌بنند.

(چند خط از نامه‌ها که به موضوع اصلی ارتباط کمتری داشت حذف شده است.)

به نام خداوند بخشنده و مهریان

... سلام من را از این فاصله دور پذیرا باشید. آرزو می‌کنم که در تمام مراحل زندگیتان موفق و مؤید و سلامت باشید ... اما دلیل این که امروز در این هوای بارانی، این برادر کوچکتان تصمیم گرفت با شما درد دل کند، مشکل بزرگی است که بر سر راهش قرار گرفته است. جریان را براتان بازگو می‌کنم:

من پسروی ۱۷ ساله هستم و در خانواده‌ای مرفه و ثروتمند، زندگی می‌کنم. اما چه شروطی که می‌خواهم سر به تنش نباشد. پدر و مادر من هر دو پزشک هستند و از صبح زود تا پاسی از شب را در خارج از منزل سپری می‌کنند. تازه وقتی هم به خانه می‌آیند از بس خسته و کوفته هستند زود می‌روند و می‌خوابند. اصلاً در طول روز یکبار از خود سؤال نمی‌کنند که پسرمان (یعنی من) کجاست؟ حالا چه کار می‌کند؟ با چه کسی رفت و آمد می‌کند؟

اما خوشبختانه به حول و قوه الهی من پسروی نیستم که از این موقعیت‌ها سوء استفاده کنم و خودم را به منجلاب فساد بکشانم. البته این مشکل اصلی من نیست چون من دیگر به این بی‌توجهی‌ها عادت کرده‌ام و از این که آن‌ها اصلاً به من کاری ندارند که کجا می‌روم و چه می‌پوشم و یا کجا می‌گردم تعجب نمی‌کنم، بلکه مشکل اصلی من از حدود یک‌سال پیش شروع شد. پدر و مادرم به دلیل این که من تنها بچه خانواده هستم و ضمناً وضع مادیشان هم خوب است، دختر خاله‌ام را که در خانواده‌ای متواتر زندگی می‌کند به فرزندی که چه عرض کنم به سرپرستی قبول کردند. (البته لازم به تذکر است که دختر خاله‌ام هم سن خود من است). بله از آن تاریخ به بعد مشکل من شروع شد و خانه‌ی آرام و ساكت ما که در طول روز کسی جز من در آن زندگی نمی‌کرد تبدیل به زندگی پسروی شد که سعی در دور کردن هوای نفس دارد با دختری که به مراتب از شیطان هم پست‌تر و گناه‌کارتر و حرفة‌ای تر است. تنها کارهای دختر خاله‌ام را در یک جمله خلاصه می‌کنم:

«درخواست از من برای انجام بزرگ‌ترین گناه کبیره»

می‌دانم که حتماً منظور من را فهمیده‌اید و لازم به توضیحات اضافی نیست. همان‌طور که گفتم پدر و مادرم حدود ۱۷ ساعت از روز را در بیرون از منزل به سر می‌برند یعنی از ۶ صبح تا ۱۱ شب، من هم از ۷ صبح تا ۱ بعد از ظهر مشغول تحصیل هستم یعنی حدود ۱۰ ساعت از روز را با دختر خاله‌ام در خانه تنها هستم. و همان‌طور که گفتم دختر خاله‌ام یک لحظه‌هی من را تنها نمی‌گذارد، دائمًا در سرم فکر گناه را می‌اندازد. بارها در طول روز از من درخواست گناه می‌کند. البته من پسروی نیستم که تسلیم حرفه‌ای او شوم، همیشه سعی می‌کنم از او خودم را دور کنم ولی او مانند شیطانی است که سر راه هر انسانی ظاهر می‌شود

و او را درون قعر جهنم پرتاب می‌کند و برای همین است که من از او احتراز می‌کنم ولی او دست از سر من برنمی‌دارد.

تو را به خدا کمک کنید. چه طور جواب این حرفهای چرب و نرم او را بدهم؟ من بعضی وقت‌ها فکر می‌کنم که او شیطانی است که از آسمان به زمین آمده تمام عبادات چندین ساله‌ی من را دود و نابود کند و سپس دوباره به آسمان برگردد. خواهران عزیز کمک کنید. من چه طور می‌توانم او را سر راه بیاورم؟ هر چه به او می‌گوییم دست از سرم بردار، گوشش بدھکار نیست. هر چه به او می‌گوییم، شخصیت زن این نیست که تو داری انجام می‌دهی، اصلاً گوش نمی‌کند. می‌ترسم آخر و عاقبت کاری دست من بدھد. دوست ندارم که تسلیم او بشوم. باور کنید حتی بعضی وقت‌ها من را تهدید هم می‌کند.

البته فکر می‌کنم همه‌ی این بدبختری‌ها به خاطر این است که من یک مقداری زیبا هستم. فکر می‌کنم اگر این موهای طلایی و پوست روشن را نداشتم حتماً این مشکل سرم نمی‌آمد. روزی هزار بار از خداوند درخواست می‌کنم که این زیبایی را از من بگیرد. دوست داشتم در خانواده‌ای فقیر زندگی می‌کردم و زشت‌ترین پسر روی زمین بودم ولی گیر این دختر خاله شیطان صفت نمی‌افتدام که نمی‌گذارد من تا قبل از ازدواج پاک بمانم.

البته تا حالا که من تسلیم خواهش‌های او نشده‌ام ولی می‌ترسم که بالاخره من را وادر به تسلیم کند. خواهران خوبیم کمک کنید، نگذارید این برادرتان پاکی خود را از دست بدھد. بگویید به او چه بگوییم و چه طور او را ارشاد کنم تا دست از هوای نفس خود بردارد و من را هم این‌همه آزار ندهد؟ چه طور او را مانند یک دختر مسلمان بکنم و چه طور می‌توانم طرز فکر و رفتار و عقیده‌اش را تغییر دهم؟ ضمناً فکر نمی‌کنم که در میان گذاشتن این مسئله با پدر و مادرم فایده‌ای داشته باشد چون آن‌ها نه وقت و نه حوصله‌ی فکر کردن به این مسائل را ندارند، تازه اگر هم داشته باشند هیچ عکس‌العملی نشان نمی‌دهند، چون رفتار آن‌ها هم در بیرون از خانه، دست کمی از رفتار دختر خاله‌ام در خانه ندارد. امیدوارم که هر چه زودتر من را کمک کنید. خواهران گرامی جواب نامه‌ام را به این آدرس به صورت کتبی بدھید که قبلًاً تشکر و سپاس‌گذاری می‌کنم. با تشکر مجدد. برادرتان امین

پاسخ مجله زن روز

برادر گرامی سلام علیکم

حتماً موضوع را با خانواده خود در میان بگذارید. زیرا آگاهی خانواده‌تان می‌تواند برای شما مؤثر باشد. موفق باشید.

در چنین مواردی واقعًا انسان در می‌ماند که چه بگوید و راهنمایی بسیار سخت است. به همین دلیل مجله زن روز با این‌که این جوان نوشته بود که گفتن مطلب به پدر و مادرش فایده‌ای ندارد، در پاسخ نوشت موضوع را با پدر و مادر خود در میان بگذارد. وقتی کسی بخواهد که هدایت شود خداوند خود او را هدایت می‌کند. نامه مجله زن روز وقتی رسید که روح امین به عالم بالا پررواز کرده بود و مدیر دبیرستانی که امین در آن تحصیل می‌کرد در پاسخ مجله زن روز نوشت:

بسمه تعالیٰ مجله محترم زن روز:

با سلام، برادر امین ... در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۵ در عملیات کربلای ۴ به شهادت رسیده‌اند. نامه شهید ضمیمه می‌شود. با تشکر رئیس دبیرستان شهید ...

و این هم آخرین نامه این مجاهد فی سبیل الله در جهاد اکبر و جهاد اصغر

بسم رب الشهداء و الصدیقین

سلام، سلامی به گرمای آفتاب خوزستان و به لطافت نسیم بهاری از این راه دور برای شما می‌فرستم. مدت‌های متاخر است که منتظر نامه‌ای شما هستم ولی تا حالا که عازم دانشگاه اصلی هستم، جوابی از شما دریافت نکرده‌ام. البته مطمئن هستم که شما نامه‌ام را جواب خواهید داد ولی وقتی شما جواب بدھید من امیدوارم که دیگر در این دنیای فانی نباشم. حدود یک هفته بعد از این‌که برای شما نامه‌ای نوشتم و گفتم خواهر خوانده‌ام من را ترغیب به گناه کبیره‌ی زنا می‌کند، شبی در خواب دیدم که مردی با کت و شلوار سبز در خیابان من را دیده است و به من گفت: «امین، برو به دانشگاه اصلی، وقتی را تلف نکن». من این خواب را از روحانی مسجدمان سئوال کردم و ایشان گفتند که دانشگاه اصلی یعنی جبهه. من هم از این‌که خدا دست نیاز من را گرفته بود و راهی به روی من گشوده بود خوشحال شدم و حال عازم جبهه‌ی نور علیه تاریکی هستم. البته این نامه را به کادر دبیرستان می‌دهم تا اگر خوشبختانه من شهید شدم و بعد از شهادت من نامه‌ی شما آمد، این را برایتان پست کنند تا از خبر شهادت من آگاه شوید.

... همان‌طور که در نامه قبلی هم نوشته بودم پدر و مادر من آدم‌های درستی نیستند و رفتار و گفتار و کردارشان غریب است و خواهر خوانده‌ام هم که این موضوع را بعد از آمدن به منزل ما دید، فکر کرد من هم زود تسليیم می‌شوم ولی او کور خوانده است. من مدت‌ها با شیطان مبارزه کرده‌ام و خودم را از آلودگی حفظ کرده‌ام. ولی فکر می‌کنید که من تا کی

می‌توانستم در مقابل این شیطان دخترنما مقاومت کنم و برای همین و با توجه به خوابی که دیده بودم تصمیم گرفتم که خودم را به صف عاشقان حقیقی خدا پیوند بزنم و از این دام شیطانی که در جلوی پاییم قرار دارد، خلاصی پیدا کنم.

من می‌روم اما بگذار این دختر فاسد بماند، من فقط خوشحالم که حال که عازم جبهه هستم، هیچ گناه کبیره‌ای ندارم و برای گناهان ریز و درشت دیگرم از خداوند طلب مغفرت می‌کنم.

من می‌روم ولی بگذار پدر و مادرم که هر دو دکتر هستند و ادعای تمدن می‌کنند بمانند و به افکار غرب‌زده‌ی خود ادامه دهند. امیدوارم که به زودی از خواب غفلت بیدار شوند. من تا حالا به جبهه نرفته‌ام و نمی‌دانم حال و هوای آن جا چگونه است ولی امیدوارم که خداوند ما بندگان سراپا تقصیر را هم مورد لطف خودش قرار دهد و از شربت غرور انگیز و مسخ کننده‌ی شهادت به ما هم بنوشاند. این تنها آرزوی من است.

پدر و مادرم هیچ وقت برای من پدر و مادرهای درست و حسابی نبودند. همیشه بیرون از خانه بودند و از صبح زود تا نیمه‌های شب در حال کار در بیمارستان‌ها و یا مطب خصوصی و یا در مجلس‌های فسادانگیزی بودند که من از رفتن به آن‌ها همیشه تنفر داشته‌ام. هیچ وقت من محبت واقعی پدر و مادر را احساس نکردم چون اصلاً آن‌ها را درست و حسابی ندیده‌ام. بعد هم که این دختر را پیش ما آورده‌م که زندگی آرام و بدون دغدغه‌ی من را تبدیل به طوفان مبارزه با گناه کردند. با این‌همه همان‌طور که گفتم خوشحالم که به گناهی که خواهر خوانده‌ام من را به آن تشویق می‌کرد، آلوه نشدم...

قلیم با شنیدن کلمه شهادت، تندر می‌زند و عطش پایان ناپذیری در رسیدن به این کمال در وجودم شعله می‌کشد.

همان‌طور که گفتم اگر خداوند ما را پذیرفت و شهید شدیم که این نامه را از طرف رئیس دبیرستان برایتان می‌فرستند و اگر خداوند ما را لائق و شایسته‌ی رسیدن به این مقام رفیع ندید و برگشته‌ی من اگر نامه‌ای از شما دریافت کرده بودم، حتماً جوابش را می‌دهم.

البته امیدوارم برنگرددم چون آن‌وقت همان آش و همان کاسه است. بیشتر از این وقت شما را نمی‌گیرم. برای من حتماً دعا کنید... در پایان آرزو می‌کنم که همه‌ی انسان‌های خفته - مخصوصاً پدر و مادر و خواهر خوانده‌ام - از خواب غفلت بیدار شوند و رو به سوی اسلام بیاورند....

راههای کنترل شهوت

نویسنده: عباس داؤدی

شوهی و مزاح	خواب با خستگی کامل	خطرات شهوت
نکات تکمیلی	دعایی برای رفع بی خوابی	راههای کنترل
(۱۳) شوهی	تا بیدار شدی برخیز	(۱) کنترل چشم
(۱۴) نرفتن به مجلس گناه	پرهیز از پر خوابی	یَغْضُوا و يَغْضُضُنَّ
(۱۵) همنشینی ... ناپاکان	بستر خواب	تیر شیطان
(۱۶) عدم کنجدکاوی	شكل خوابیدن	حسرت طولانی
(۱۷) بوسه‌های ممنوع	قرآن و دعا	هلاکت
(۱۸) یاد عذاب	سه نکته دیگر	آتش
زنا	۸) برنامه خوراک	اگر چشم را حفظ کردیم!
هم‌جنس‌خواهی	پرهیز از لقمه حرام	چند نگاه دیگر را ترک کن
لواط	نوع خوراک	زنای چشم
مساچقه	پرهیز از پرخوری	(۲) کنترل گوش
حیوانات	باری از گرسنگی	(۳) کنترل فکر
استمنا (خود ارضایی)	۹) روزه	(۴) پرهیز از تنهایی
الف) آسیب‌های جسمانی	۱۰) تنها نماندن با نامحرم	(۵) پرهیز از بیکاری
ب) ضررها روحی - روانی	۱۱) موهای زائد	(۶) ورزش
راه قوبه باز است	۱۲) پرهیز از اختلاط	(۷) برنامه خواب
نتیجه کنترل شهوت	برخورد متکبرانه	

راه‌های کنسل شهوت

خطرات شهوت

- ۱- خداوند کریم در قرآن مجید می‌فرماید:
«زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَ الْبَيْنَ وَ الْقَنَاطِيرِ الْمُقَطَّرَةِ مِنَ الدُّهُبِ وَ الْفِضَّةِ وَ
الْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَ الْأَئُنَامِ وَ الْحَرْثُ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ اللَّهُ عَنْهُ حُسْنُ الْمَآبِ»
- ۲- محبت امور مادی، از زنان و فرزندان و اموال هنگفت از طلا و نقره و اسبهای ممتاز و چهارپایان و زراعت، در نظر مردم جلوه داده شده است (تا در پرتو آن، آزمایش و تربیت شوند ولی) این‌ها (در صورتی که هدف نهایی آدمی را تشکیل دهنند)، سرمایه زندگی پست (مادی) است و سرانجام نیک (و زندگی والا و جاویدان)، نزد خداست. (آل عمران/۱۴)
- ۳- و در آیه دیگری وقتی درباره‌ی جانشینان پیامبران صحبت می‌کند علت انحراف آن‌ها را پیروی از شهوت‌ها - که مصدق اولیه آن طبق آیه قبل و روایات شهوت جنسی است - بیان می‌فرماید: «فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَوةَ وَ اتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غِيَّاً»
- ۴- اما پس از آنان، فرزندان ناشایسته‌ای روی کار آمدند که نماز را تباہ کردند، و از شهوت‌ها پیروی نمودند و بزودی (مجازات) گمراهی خود را خواهند دید.» (مریم/۵۹)
- ۵- از ابتدای خلقت اقوام مختلف دچار انحرافات جنسی بوده‌اند، و یکی از دلایل درگیری آن‌ها با پیامبرانشان، این بود که نمی‌خواستند تن به دستورات آن‌ها در خصوص کنترل شهوت بدهند. نمونه‌هایی از آن‌ها که در آیات و روایات ذکر شده است از این قرار است:
 - (۱) در زمان حضرت نوح علیه السلام زنانی هوسران در مجلس مردان شرکت می‌کردند.
 - (۲) طبق بعضی از نقل‌ها کشندگان ناقه‌ی حضرت صالح علیه السلام به دلیل کامروایی از زنان فاسد دست به این اقدام زدند.
 - (۳) قوم حضرت لوط علیه السلام به عمل شنیع هم‌بسازی پرداختند.
 - (۴) حضرت یوسف علیه السلام به دلیل این که تسليم شهوت زنان نشد به زندان افتاد.

- ۴- در طول تاریخ نیز حکام جور برای غلبه بر مردم به ترویج شهوت رانی پرداخته‌اند.
- (۴/۱) «در تاریخ اندلس اسلامی یعنی اسپانیای فعلی می‌خوانیم که نقشه‌ای که مسیحیان برای تصرف اندلس و بیرون کشیدن آن از دست مسلمین کشیدند این بود که به صورت دوستی و خدمت، وسائل عیاشی برای آن‌ها فراهم کردند: باغ‌ها و بوستان‌ها وقف ساختن شراب و نوشانیدن مسلمین شد. دختران زیبا و طنّاز در خیابان‌ها به دل‌ربایی و عاشق‌سازی پرداختند. سرگرمی‌های شهوتی از هر جهت فراهم شد و روح ایمان و جوانمردی مرد. پس از این جریان بود که توانستند مسلمانان را بی‌درنگ از دم تیغ بگذرانند».(۵)
- (۴/۲) «امروز سیاست مشترکی در همه‌ی دنیا، به وسیله‌ی مراکز معینی دنبال می‌شود. این سیاست عبارت است از این که جوانان را تا خرخره در شهوت و غرایز جنسی و فساد اخلاقی غرق کنند».(۶)
- ۵- «خُلُقُ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا - نساء/ ۲۸ - (یعنی) انسان در برابر شهوت جنسی ضعیف است».(۷)
- ۶- رسول اکرم صلی الله علیه وآل‌ه‌وسلم فرمود: «أَكْثُرُ مَا تَلْجُّ بِهِ أَمْنِيَ النَّارَ الْأَجْوَافَ الْبَطْنُ وَ الْفَرْجُ
- بیشترین چیزی که امت من به واسطه آن داخل جهنم خواهند شد شکم و فرج است».(۸)
- ۷- و همچنین فرموده‌اند «خداؤند هیچ پیامبری را در گذشتگان مبعوث نکرد مگر آن‌که شیطان امید داشت او را به مهلهکه زنان افکند و هلاک سازد».(۹)
- ۸- امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «اگر جلوی شهوت را نگیری اسیری هستی که هرگز از بند اسارت رها نمی‌شوی».(۱۰)
- ۹- و نیز فرمود: «پایه‌های کفر چهار چیز است: رغبت (دلبستگی به‌دنیا)، رهبت (ترس از دست رفتن دنیا)، خشم و شهوت».(۱۱)

راه‌های کنترل

توجه به این نکته که خداوند در همه حال ناظر اعمال ماست، حیا از خداوند و گناه نکردن در محضر او، یاد مرگ و قیامت، حیا از امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، ملائکه و دیگرانی که بر گناه ما آگاه می‌شوند، غیرت و عزت و کرامت از عواملی است که باعث می‌گردد تا انسان هر گناهی را ترک کند. اما به صورت اختصاصی برای کنترل شهوت جنسی، مواردی کارساز خواهد بود که در ادامه به آن‌ها اشاره نموده‌ایم.

(۱) کنترل چشم

انسان حتی اگر یکبار صحنه‌ای را ببیند و تا آخر عمر دیگر توبه کرده و دنبال این گناه نباشد، هر از چندگاهی شیطان و نفس اماره صحنه‌ای را که دیده از عمق ذهن بیرون کشیده و در معرض دیدگانش خیال قرار می‌دهند تا بتوانند دوباره انسان را به گناه آلوده نمایند. این رو سفارشات زیادی در اسلام به کنترل نگاه شده است.

حضرت علی علیه السلام در روایتی نورانی می‌فرماید: «**الْقَلْبُ مُصْحَفُ الْبَصَرِ** - قلب مصحف دیدگان است» یعنی هرچه بخواهی در این کتاب به وسیله دیدگان می‌نویسی.^(۱۲)

يَعْضُوا و يَغْضُضُنَ

«**قُلْ لِلّٰهِمَّ مِنِ يَعْضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَ يَخْفَظُوا فُرُوجَهُمْ** - به مردان مؤمن بگو چشم‌های خود را (از نگاه به نامحرمان) فروگیرند، و عفاف خود را حفظ کنند.»(نور/۳۰)
 «**وَ قُلْ لِلّٰهِمَّ نَاتِ يَعْضُضُنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَ يَخْفَظُنَ فُرُوجَهُنَّ** ... - و به زنان با ایمان بگو چشم‌های خود را (از نگاه هوس‌آلود) فروگیرند، و دامان خویش را حفظ کنند...»(نور/۳۱)

تیر شیطان

«شیطان گفته است نگاه کردن تیر و کمان من است که هرگز در آن خطانمی کنم».^(۱۳)

حسرت طولانی

چون همیشه انسان آن‌چه را می‌بیند به دست نمی‌آورد باعث حسرت همیشگی شده و ذهن فرد را به طور دائم مشغول به مسائل جنسی می‌شود.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «نگاه ناروا تیری است زهرآلود از تیرهای شیطان که به قلب صاحب‌ش می‌خورد و چه بسیار نظرهای ناروا که حسرت طولانی در پی دارد.»^(۱۴)

هلاکت

امام صادق علیه السلام فرمود: «دیدن اوّل (چون عمدی نبوده) به نفع تو، ولی نظر دوم (چون ارادی است) به ضرر تو خواهد بود، و نظر سوم تو را به هلاکت خواهد افکند.»^(۱۵)

آتش

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «هر کس چشمان خود را پر کند از دیدن زنی که دیدنش بر او حرام است خدای عز و جل در روز قیامت دو دیده او را با میخ‌های آتشین پر نماید و آن‌ها را پر از آتش کند تا وقتی که درباره مردم حکم نماید، آن‌گاه امر صادر شود که او را به دوزخ برد.»^(۱۶)

اگر چشم را از حرام حفظ کردیم!

امام اول شیعیان علیه السلام فرموده است: «بهترین عبادت چشم پوشی از محرمات خداست.»(۱۷)

و درباره متقین فرمود: «آنها از آن‌چه خدا بر آن‌ها حرام کرده چشم پوشیدند.»(۱۸) این عمل آن‌ها باعث شده تا عجایب عالم هستی را بهتر دیده و درک کنند زیرا رسول

اکرم صلی الله علیه وآل‌ه‌وسلم فرمود: «چشم‌ها را از حرام بیندید تا عجایب را ببینید.»(۱۹)

امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر کسی چشمش به‌زنی افتاد و چشم از او بردارد و به‌آسمان اندازد، یا ببیند، هنوز چشم به‌هم نزدیک باشد که خداوند حور العینی به‌او تزویج نماید.»(۲۰)

و رسول خدا صلی الله علیه وآل‌ه‌وسلم درباره همین عمل فرمود: «هر کس برای خدا نه برای

غیر او نگاه حرام را ترک کند خداوند ایمانی به او عطا می‌کند که طعمش را می‌چشد.»(۲۱)

چند نگاه دیگر را ترک کن

الف) از آن‌جا که اندام زن برای مرد تحریک کننده است، مرد حق ندارد به بدن او نگاه نماید؛ چه به قصد لذت باشد و چه نباشد. اگر نگاه به صورت و دست‌های زن تا مج مجاز شمرده شده است، ظاهرًا به خاطر عسر و حرجمی است که در پوشش زنان پیش می‌آید؛ علاوه بر این که، این جواز هم در صورتی است که به قصد لذت نباشد.

ب) حضرت عیسی علیه السلام از نگاه به لباس زن نیز نهی فرموده است: «نباید به چیزی که بر تو روانیست، خیره نگاه کنی، زیرا تا وقتی که چشمت را حفظ کنی هرگز دچار زناکاری نمی‌شوی، و اگر توانستی به لباس زنی که نامحرم است نگاه نکنی، نگاه نکن.»(۲۲)

ج) در چند روایت از نگاه کردن به پشت سر زن‌ها هر چند با حجاب باشند نهی شده است که البته حمل بر کراحت می‌شود.(۲۳)

د) و همچنین نظر کردن مردان بر پسران امرد (بی‌مو، که موی بر صورت نیاورده‌اند) اگر از روی شهوت و موجب فتنه باشد حرام شده است. و از این رو بزرگان دین و اخیار هر عصر و دیاری از نظر کردن به روی پسران احتراز می‌نمودند، حتی یکی از آنان گفته است: «ترس من برای جوان عابد و زاهدی که با پسر امرد می‌نشیند بیشتر از ترسی است که برای او از درنده‌های خطروناک دارم»(۲۴)

ه) نگاه کردن زن هم به مرد، در زمینه میل جنسی تاثیر دارد؛ از این‌رو به آن‌ها هم سفارش شده که به مردّها نگاه نکنند (سوره نور آیه ۳۱)؛ به خصوص اگر به قصد لذت‌جویی باشد.

زنای چشم

رسول اکرم صلی الله علیہ وآلہ وسلم فرموده‌اند:

«لَكُلُّ عُضُوٍّ مِنِ ابْنِ آدَمَ حَظٌّ مِنَ الزَّرَّةِ - برای هر عضوی از اعضاء آدمی بهره‌ای از زناست
فَالْعَيْنُ زِنَاهُ النَّظَرُ - زنای چشم‌ها نگریستن
وَاللُّسَانُ زِنَاهُ الْكَلَامُ - و زنای زبان سخن گفتن
وَالْأَذْنَانُ زِنَاهُمَا السَّمْعُ - و زنای گوش‌ها شنیدن
وَالْيَدَانُ زِنَاهُمَا الْبَطْشُ - و زنای دست تعدی نمودن
وَالرِّجْلَانُ زِنَاهُمَا الْمَشْيُ - و زنای پاها رفتن
وَالْفَرْجُ يُصَدِّقُ ذَلِكَ وَيُكَذِّبُهُ - و عورت ممکن است از آن‌ها پیروی کند یا نکند». (۲۵)

۲) کنترل گوش

پیامبر اعظم صلی الله علیہ وآلہ وسلم فرمود: «زنای گوش‌ها شنیدن است». پس هر شنیدنی که باعث تحریک شهوت شود زنا است و حرام است. به همین دلیل یکی از عوامل مهم برای کنترل شهوت این است که مراقب شنیدنی‌ها باشیم.

همان وجود نورانی فرموده است: «الْغِنَاءُ رُقْيَةُ الرِّنَا - غنا افسون زنا است» (۲۶) یعنی غنا انسان را با سحری عجیب به سوی زنا می‌کشاند. و تحریک شهوت را در پی دارد.

حدیث دیگری از آن حضرت مؤید این مطلب است: «صاحب غنا و خوانندگی از گور خود کور و کر و لال برانگیخته می‌شود و زناکننده نیز مثل او برانگیخته خواهد شد». (۲۷)
به همین دلیل وعده عذاب زیادی برای اهل موسیقی و غنا داده شده است.

از جمله آن که رسول اکرم صلی الله علیہ وآلہ وسلم فرموده‌اند:

«کسی که به لهو گوش دهد، (روز قیامت) در گوشش سرب مذاب ریخته می‌شود». (۲۸)
از طرفی برای مبارزه با دیو شهوت، نیاز به عزم جدی و اراده قوی داریم. ولی گوش دادن به تغنیات این اراده را از بین می‌برد.

حضرت امام خمینی رحمت الله علیه فرموده‌اند: «استاد معظم ما، دام ظله، می‌فرمودند بیشتر از هر چه گوش کردن به تغنیات سلب اراده و عزم از انسان می‌کند». (۲۹)

(۳) کنترل فکر

فکر و خیال بسیاری از موقع فرد را به سمت گناه می‌کشاند. به همین دلیل برای پرهیز از خیالات گناه‌آلود لازم است، همیشه موضوعات مورد علاقه‌ای برای فکر کردن آماده داشته باشیم. موضوعاتی علمی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، ورزشی و... تا هرگاه افکار و وسوسه‌های شیطانی به ذهن و خیالمان هجوم آوردن، از موضوعات جایگزین استفاده نماییم. زیرا فکر گناه قلب را سیاه می‌کند.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: عیسی علیه السلام به اصحاب خود فرمود:

«موسى نبی الله علیه السلام به شما دستور داد که زنا نکنید و من به شما دستور می‌دهم که فکر زنا هم در سر نپرورانید تا چه رسد به این که زنا نکنید زیرا کسی که خیال زنا کند مانند کسی است که در خانه‌ای نقش و نگار شده، دود و آتش به پا کند. چنین کاری گرچه خانه را نمی‌سوزاند ولی زینت و صفاتی آن را مکدر کرده و فاسد می‌کند». (۳۰)

از طرفی فکر به گناه باعث کشیده شدن به سوی معصیت و غلبه آن بر ما خواهد شد.

مولی‌الموحدين علیه السلام در این خصوص فرموده‌اند: «مَنْ كَثُرَ فِكْرُهُ فِي الْمَعَاصِي دَعَتْهُ إِلَيْهَا -

«کسی که زیاد درباره گناهان فکر کند، گناهان او را به سوی خود می‌کشند». (۳۱)

و «مَنْ كَثُرَ فِكْرُهُ فِي اللَّذَاتِ غَلَبَتْ عَلَيْهِ

هر که بسیار باشد فکر او در لذت‌ها، غالب شوند لذت‌ها بر او». (۳۲)

حضرت امام خمینی رحمت‌الله‌علیه می‌فرمایند: «خیال یکی از دستاویزهای شیطان است که انسان را به واسطه‌ی آن بیچاره کرده به شقاوت دعوت می‌کند. و آن‌چه باعث غلبه بر شیطان و سپاهش می‌شود، حفظ پرندۀ خیال است. چون که این خیال مرغی است بس پرواز کن که در هر آنی به شاخی خود را می‌آویزد، و این موجب بسیاری از بدختی‌هاست. انسان مجاهد که در صدد اصلاح خود برآمده و می‌خواهد باطن را صفاتی دهد باید زمام خیال را در دست گیرد و نگذارد هر جا می‌خواهد پرواز کند و مانع شود از این که خیال‌های فاسد باطل برای او پیش آید و خیال خود را متوجه امور شریفه کند. اگر چه در اول، شیطان و سپاهش این‌کار را بسیار مشکل جلوه می‌دهند، ولی با قدری مراقبت و مواظبت، انجام آن آسان می‌شود». (۳۳)

(۴) پرهیز از تنهایی

تنها ماندن در اکثر موارد باعث می‌شود تا شیطان افکار گناه‌آلود را به خیال انسان وارد کند. از این‌رو اهل بیت علیهم السلام سفارش اکید نموده‌اند که افراد تنها نمانند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به امام علی علیهم السلام فرمود:

«در هیچ سفری تنها خارج مشو، زیرا که شیطان یار شخص تنها است».(۳۴)

امام کاظم علیه السلام برای کسی که چاره‌ای از سفر تنها ندارد فرموده است که بگوید: **مَا شَاءَ اللَّهُ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْهُمَّ آتِنَا وَحْشَتِي وَ أَعِنِّي عَلَى وَحْدَتِي وَ أَدْعِنِي** هر چه خدا بخواهد واقع می‌شود، هیچ قدرتی و قویتی جز با استعانت از خدا به وجود نمی‌آید. خدایا در حال وحشتمنی من باش، و در مقابل تنهاییم یاریم کن، و از غبیتم به سلامت بازگردان».(۳۵)

دقت کنید که نفرموده است شیطان در سفر یار شخص تنها است، بلکه این یک مطلب کلی است. دلیل ما هم برای این موضوع روایات زیر است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «خداؤند متعال بر شما ای امت: بیست و چهار صفت را ناخوش داشته و شما را از آن‌ها نهی کرده است: (از جمله آن‌ها این است که) **كَرِهَ أَنْ يَنَامَ الرَّجُلُ فِي بَيْتٍ وَحْدَهُ** - مکروه است مرد به تنها‌یی در خانه‌ای بخوابد».(۳۶)

پس ملاحظه می‌کنید که تنها خوابیدن در خانه هم مذموم است.

امام صادق علیه السلام فرمود: «کسی که شب را تنها در خانه بسر برد، شیطان است، و دو نفر یار یکدیگرند، و سه نفر جمعیتی هستند».(۳۷)

(۵) پرهیز از بیکاری

بسیاری از گناهانی که انسان مرتکب می‌شود به علت بیکاری و نداشتن برنامه است. زیرا بیکاری باعث تنهایی و تنهایی باعث خیال و فکر به گناه است. اگر برای تمام زمان‌های فراغتمان برنامه‌ریزی نماییم خیلی راحت‌تر می‌توانیم با فشارهای غریزه جنسی مقابله کنیم. شرکت در فعالیت‌های فرهنگی، هنری، سیاسی و... می‌تواند به ما کمک زیادی نماید. به همین دلیل امام علی علیه السلام می‌فرمایند: «إِنْ يَكُنْ الشُّغْلُ مَجْهَدًا فَائِصًا لِلْفَرَاغِ مَفْسَدَةً - اگر شغل خستگی و رنج دارد، بیکاری مدام نیز مایه فساد و تباہی است».(۳۸)

از طرفی برای فرد مؤمن بیکاری مفهوم درستی نیست.

پیامبر عظیم الشأن صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: «كَفَى بِالْيَقِينِ غَنِّيًّا وَ بِالْعِبَادَةِ شُعْلًا - برای بی‌نیازی از غیر خدا یقین داشتن کافی و برای مشغول بودن عبادت پروردگار بس است».(۳۹)

(۶) ورزش

مولای متقيان عليه السلام می‌فرمایند: «إِذَا كَثُرَتِ الْقُدْرَةُ فَلَتِ الشَّهْوَةُ - هرگاه قدرت افزايش يافت شهوت کم می‌گردد.» (۴۰)

نداشتن توان جسمی دو اشکال را به دنبال دارد:

اول: به دليل عدم توانايي بر انجام فعاليت، حتى پياده‌روي، افراد کم‌کم گوشه‌گير شده و برای پر کردن اوقات فراغت خود به کارهایي مانند تماشای فيلم و بازی‌های رایانه‌ای رو می‌آورند که می‌تواند زمینه وساوس شهواني را به دليل نوع برنامه و تنها بودن ايجاد نماید.

دوم: نتيجه قسمت اول ايجاد مشكلات روحی و روانی است که اين‌گونه مشكلات با از بين رفتن صفات مهمي مانند: غيرت، اراده، حيا و امثال آن همراه خواهد بود. که نقش آن‌ها در کنترل شهوت بر کسی پوشیده نیست.

سوم: از طرفی يکی از دلایل فشار شهوت افزايش نيروهای متراکم در بدن است که ورزش موجب دفع و مصرف آن‌ها شده و در اين صورت، قواي جنسی تعديل می‌گردد.

چهارم: يکی از دلایل تحريك جنسی دير خوابیدن يا بد خوابیدن است. ثابت شده است که هنگامی که افراد به‌طور منظم ورزش می‌كنند خواب زودتر و آرامش‌بخشی دارند.

(۷) برنامه خواب

خواب با خستگی كامل

بيشتر انحرافات در زمينه مسایل جنسی از فکرهای ناسالم و خيال‌پردازی‌های قبل از خواب، ناشی می‌شود. بنابراین، تنظيم ساعت خواب برای جوان، ضرورت خاصی می‌يابد و تا زمانی که خواب غالب نشده نباید به رختخواب برود. لازمه‌ی اين‌كار اين است که در طول روز مشغول فعالیت‌های مهم بوده و به اندازه‌ی کافي کار کرده و خسته باشد.

دعایی برای رفع بی‌خوابی

امام صادق عليه السلام فرموده‌اند: «اگر از بی‌خوابی می‌ترسی وقت خواب بگو: عنَدَ مَنَامَكَ سُبْحَانَ اللَّهِ ذِي الشَّاءْنِ دَائِمُ السُّلْطَانِ عَظِيمُ الْبَرْهَانِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَاءْنٍ منزَهٌ أَسْتَ خَداونَدَ، سُلْطَنِتِشَ ابْدِي وَ نِبْرَوْيِشَ عَظِيمٌ أَسْتَ وَ هَمِيشَهُ وَ هَرَ رُوزَ درَ كَارَ خَلْقتَ اسْتَ. سپس بگو: يَا مُشْبِعَ الْطُّلُونِ الْجَائِعَةَ وَ يَا كَاسِيَ الْجَنْتُوبَ الْعَارِيَةَ وَ يَا مُسْكِنَ الْعُرُوقِ الضَّارِيَةَ وَ يَا مُنَوِّمَ الْعَيْوَنِ السَّاهِرَةَ سَكْنُ عُرُوقِيَ الْضَّارِيَةَ وَ ائْذَنْ لِعَيْنِيَ أَنْ تَنَامَ عَاجِلاً اى سيرکننده شکم‌های گرسنه و پوشاننده پیکرهای عريان، و آرام‌کننده قلب‌های ناراحت و رگ‌های پر خون و اى خواب‌کننده چشم‌های بیدار رگ‌های پر هیجان مرا آرامش ده و به چشمانم اجازه خواب عطا کن.» (۴۱)

تا بیدار شدی برخیز

گاهی اوقات از خواب بیدار می‌شویم ولی به دلیل کسلی از رختخواب بیرون نمی‌آییم. این زمان یکی از اوقاتی است که شیطان بهترین فرصت را برای وسوسه و ایجاد انگیزه‌های شهوانی به دست می‌آورد. زیرا علاوه بر آن که مانند هنگام خوابیدن افکار انحرافی ممکن است به سراغمان بیاید، امکان این که در بین این افکار بخوابیم بسیار کمتر است.

از طرفی این بودن در رختخواب کمکی به رفع خستگی ما نمی‌کند و فقط مدت زمان زیادی را از دست می‌دهیم.

پرهیز از پر خوابی

پر خوابی علاوه بر آن که باعث بروز تنبلی و کسلی و از دست دادن فرصت‌ها است. به دلیل به هم زدن برنامه‌ی خواب باعث ایجاد زمینه برای افکار انحرافی است. و امام صادق علیه‌السلام فرموده‌اند: «زیاد خوابیدن بر باد دهنده‌ی دین و دنیاست».(۴۲)

بستر خواب

بستر خواب افراد باید از هم جدا باشد و دو فرد نباید در کنار هم، در یک بستر و زیر یک روانداز بخوابند.

مرد نباید با مرد دیگر زیر یک رو انداز بخوابد و نه زن با زن دیگر در زیر یک رو انداز و کسی که چنین کند بایستی تادیب شود، تادیب‌ش تعزیر است.».(۴۳)

شكل خوابیدن

خوابیدن بر شکم به‌ویژه در مردان باعث تحریک شهوت است و در اسلام از آن نهی شده است. امیرالمؤمنین فرموده‌اند: «مرد نباید به رو بخوابد و هر که را دیدید که به رو خوابیده، بیدارش کنید و او را رها نکنید». (۴۴)

و نیز فرمود: «مؤمن به پهلوی راست رو به قبله می‌خوابد و شیطان و برادرانش و هر دیوانه و هر بیماری به رو می‌خوابد». (۴۵)

قرآن و دعا

شیطان در خواب و بیداری می‌تواند مزاحم انسان شود. با خواندن قرآن و دعاهای وقت خواب، می‌توانیم افکار و خیالات شیطانی را از خود دور کرده و با آرامش بخوابیم.

امام صادق علیه‌السلام فرمود: «اگر می‌ترسی که در خواب محتلم شوی وقتی به بستر رفتی بگو: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْاحْتِلَامِ وَ مِنْ سُوءِ الْأَحْلَامِ وَ مِنْ أَنْ يَتَلَاقَنِ بِيَ الشَّيْطَانُ فِي الْيَقَظَةِ وَ الْمَنَامِ» بار خدایا بتونه می‌برم از احتلام و از خواب‌های بد، و از این که شیطان با من در خواب و بیداری بازی کند». (۴۶)

سه نکته دیگر

هنگام خوابیدن درب اتاق را باز بگذارید. این کار بهویژه برای پسران جهت دوری از وسوسه‌ها مفید است.

قبل از خواب، حتماً مثانه خود را تخلیه نمایید.

قبل از ورود به اتاق پدر و مادر حتماً اجازه ورود بگیرید.(۴۷)

(۸) برنامه خوراک

پرهیز از لقمه حرام

لقمه حرام انسان را نسبت به همه‌ی گناهان بی‌حیا می‌کند. چه خوردنی حرام باشد چه از پول حرام تهیه شده باشد. خوردن غذا و نشستن در مجلسی که شراب هست و آن‌چه یقین داریم خمس آن داده نشده حرام است. حتی از خوراکی که در مجلس گناه هم هست باید اجتناب کرد چون اثر وضعی دارد.

نوع خوراک

از خوردن مواد غذایی محرک مانند: خرما، موز، هویج، پیاز، سیر، فلفل، دارچین، زعفران، تخم مرغ، گوشت قرمز و غذاهای پرچرب، تنقلات (مثل بادام و پسته) حتی المقدور اجتناب و به میزان ضرورت اکتفا کنید.

صرف غذاها و میوه‌هایی که شهوت را کم می‌کنند و طبع سرد دارند مانند مركبات، صیفی‌جاتی مثل خیار؛ نخود سبز، عدس، ترخون، پونه، انار ترش، هندوانه، قهقهه، سرکه، کاهو، و... می‌تواند به کاهش شهوت کمک کند. (۴۸)

پرهیز از پرخوردی

امام صادق علیه السلام فرمود: ضرر هیچ چیز برای دل مومن زیادتر از بسیار خوردن نیست و پرخوردن باعث دو چیز است: قساوت قلب و هیجان شهوت«(۴۹)

یاری از گرسنگی

«هفت‌های یکی دو روز، روزه مستحبی بگیرید و اگر توان آن را ندارید، روزه اخلاقی بگیرید؛ یعنی، میزان و دفعات صرف غذا را کاهش دهید و فاصله بین هر وعده را افزایش دهید و به حداقل خوراک اکتفا کنید». (۵۰) (روزه‌ای دوشنبه و پنجشنبه توصیه شده است)

«از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است: با تشنگی و گرسنگی با نفس‌هایتان مبارزه کنید همانا پاداش این کار همانند پاداش مبارزه در راه خداست». (۵۱)

۹) روزه

رسول اکرم صلی الله علیہ وآلہ وسلم فرمود: «ای جوانان بر شما باد ازدواج و هرگاه بعضی از شما قدرت بر ازدواج ندارد، پس روزه بگیرد زیرا روزه کنترل کننده و مهار کننده است».(۵۲)
 گاهی انسان‌های متاهل هم تحت فشار شهوت هستند. عثمان بن مظعون که فردی متاهل بود تصمیم گرفت خود را مقطوع النسل کند. پیامبر به شدت او را از این کار منع کرد و فرمود: «برای کنترل شهوت، روزه بگیر ... و از همسر و عطیریات استفاده کن...».(۵۳)
 امیر المؤمنین علی علیه السلام فرموده‌اند: «روزه سه روز از هر ماه و روزه ماه شعبان وسوسه‌ی دل را می‌زداید و پریشانی خاطر را می‌برد».(۵۴)
 (مقصود پنجشنبه اول ماه و پنجشنبه آخر ماه و چهارشنبه وسط ماه است).

۱۰) تنها نماندن با نامحرم

رسول اکرم صلی الله علیہ وآلہ وسلم فرمود: «کسی که ایمان به خدا و روز قیامت دارد در جایی نمی‌ماند که نفس نامحرمی را می‌شنود».(۵۵)
 و فرمود: «به خانه‌ی زنانی که شوهرشان غایب است نروید که شیطان همچون خون در هر یک از شما جریان دارد».(۵۶)
 «شیطان به موسی علیه السلام گفت: «با زن بیگانه در خلوت منشین، که هیچ مردی با زن نامحرم خلوت نکند مگر این که من خود - نه یارانم - سومی آن‌ها خواهم بود تا او را به فتنه اندازم».(۵۷)

در توضیح المسائل حضرت امام خمینی رحمت الله علیه می‌خوانیم:
 «مسئله ۸۹۴ - بودن مرد و زن نامحرم در جای خلوت جایز نیست و احتیاط در نماز نخواندن در آن جاست لیکن اگر خواند نمازش باطل نیست.»
 البته به فتوای برخی مراجع حضورشان در محل حرام و نمازشان دارای اشکال است. (۵۸)

۱۱) موهای زائد

برطرف کردن موهای زائد بدن با فاصله زمانی بیشتر - البته با رعایت بهداشت که موجب بروز بیماری نشود - در کم کردن شهوت مؤثر است. حضرت علی علیه السلام فرموده‌اند:
 «موی (زاده) بدن هیچ مردی زیاد نشد، مگر این که شهوتش کم شد».(۵۹)

(۱۲) پرهیز از اختلاط با نامحرم

پیامبر اسلام صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود: «خداؤند هیچ پیامبری را در گذشتگان مبعوث نکرد مگر آن که شیطان امید داشت او را به مهلهکه زنان افکند و هلاک سازد.» (۶۰) معاشرت و همنشینی زن و مرد با هم، زمینه‌ی هم سخن شدن را فراهم می‌کند و موجب کم شدن حیا و شرم می‌شود. این کار اگر ادامه یابد، با مزاح و شوخی طرفین همراه خواهد بود و از آنجا که در همنشینی‌ها از قوه بینایی و شنوایی توانماً استفاده می‌شود، تحریک میل جنسی برای زن و مرد ایجاد شده و زمینه‌ی لغزش و انحراف جنسی را فراهم می‌کند. وقتی پیامبران در معرض هلاک از این نقطه هستند، تکلیف دیگران معلوم است.

حضرت علی علیہ السلام معاشرت آزادانه زن و مرد را سرزنش نموده و فرموده‌اند: «مردان را چه شده است که پیوسته یکی از آن‌ها نزد زنی که شوهرش به جنگ رفته می‌نشیند و با او حرف می‌زنند و او هم با آن مرد حرف می‌زنند. بر شما باد به این که از پشت پرده با آن‌ها صحبت کنید؛ همانا این کار عفت است.» (۶۱)

برخورد متکبرانه

خداؤند به زنان پیامبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم می‌فرماید: «بِاَنْسَاءِ اللَّيْلِ لَسْتُمْ كَآخِدٌ مِنَ النِّسَاءِ إِنِّي أَعْقِيْتُمْ فَلَا تَحْضُّنُ بِالْقُولِ فَيَطْمَعُ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَ قُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا - ای همسران پیامبر! شما مثل یکی از زنان (عادی) نیستید. اگر تقوای پیشه‌اید پس به نرمی و کرشمه سخن نگویید تا (مبادا) آن که در دلش بیماری است طمعی پیدا کند، و نیکو و شایسته سخن بگویید.» (احزاب/۳۲)

وقتی به زنان پیامبر که بیشترشان پیر و سالخورده بوده و زندگی ساده‌ای داشتند هشدار داده می‌شد که با کرشمه و ناز سخن نگویند، زنان جوان و زیبا باید حساب کار خود را بکنند. (زیرا این آیه نشان می‌دهد) با کرشمه سخن گفتن زن، بی‌تقوایی است.» (۶۲)

پیامبر اعظم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نیز در آخرین خطبه‌ای که برای مردم خواندند فرموده‌اند: هر کس با زن نامحرم شوخی و مزاح کند، به هر کلمه‌ای که با او در دنیا گفتگو کرده هزار سال در آتش دوزخ او را زندانی کنند.» (۶۳)

و نیز رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود: «گفت و شنود با زن‌ها دل را بمیراند». (۶۴) و امام علی علیہ السلام فرمود: «از زنان شرور بپرهیزید و از خوبیان آن‌ها بر حذر باشید». (۶۵)

با توجه به نکات ذکر شده، برای کنترل شهوت باید:

«با نامحرم رفتار متکبرانه داشت و از سخنان ملایمت‌آمیز با آن‌ها خودداری کرده و از نرمی و لینت در کلام با آن‌ها اجتناب ورزید.» (۶۶)

«به حضرت علی علیه السلام گفتند: پیغمبر ﷺ به زن‌ها سلام می‌کردند، شما چرا نمی‌کنید؟! فرمود: آن حضرت بزرگ‌تر از من بود (۳۰ سال) پیر شده بود. من جوان هستم، می‌ترسم اگر سلام کنم آن خانم یک جواب گرمی به من بدهد که دلم بلرزد. (۶۷)

نکات تكميلي

- * داستان رو گرفتن حضرت زهرا سلام الله علیہا از پیرمرد نابینا و روایاتی که درباره‌ی عذاب زنانی که برای غیر شوهر بُوی خوش استعمال می‌کنند؛ نشان دهنده‌ی این است که بُوی زن، شهوت مرد را تحریک می‌کند. پس باید از آن اجتناب کرد.
- * نشستن در جایی که قبلاً زنان نشسته بودند تا وقتی که هنوز گرم است مکروه است.
- * دید و بازدید از فامیل تا وقتی واجب است که به گناه نیفتهیم. اگر کسانی در فامیل وجود دارند که اهل رعایت حجاب نیستند و یا فسق و فجور علّنی دارند که باعث به گناه کشیده شدن ما می‌شود، باید از آن‌ها پرهیز کرد. البته صله رحم فقط دید و بازدید نیست و دعا کردن، کمک نمودن، سلام کردن، تلفنی جویای احوال شدن و امثال آن صله رحم است. (۶۸)

(۱۳) شوخی

«ابی بصیر (که از یاران مخصوص امام باقر علیه السلام بود) می‌گوید: «به زنی قرآن درس می‌دادم. یک روز با شاگردم که دختری - خانمی - بود، (شوختی کردم). بعداً که خدمت امام رسیدم، امام فرمود که: کسی که در خلوت گناه می‌کند، خدا به او توجه نمی‌کند. از این معلوم می‌شود، دخترهایی که تجدید می‌شوند. پدرشان حق ندارد، معلم مرد بیاورد برای دخترش. از این معلوم می‌شود، خلوت با زن اجنبي گناه است.» (۶۹)

متاسفانه یکی از شوخی‌های متداول، شوخی‌هایی است که به نحوی به مسائل جنسی مربوط می‌شود. اساتید اخلاقی که نگارنده به آن‌ها مراجعه کرده است همواره تاکید می‌کرند که برای پیشرفت معنوی باید حتماً این‌گونه شوخی‌ها را کنار گذاشت.

از شنیدن و خواندن مباحث و مطالب جنسی و حتی شوخی‌های جنسی و تحریک‌کننده و فکر کردن در این امور، جدا پرهیزید. زیرا طبق روایت «زنای زبان گفتن است.»

(۱۴) نرفتن به مجلس گناه

در مطالب قبل روایتی آمد که فرمود: «زنای پا رفتن است» به همین دلیل در مجالسی که مختلط است یا به نحوی باعث گناه و تحریک شهوت است نباید شرکت کرد. خداوند یکی از صفات بندگان خوب خود را عدم شرکت در مجالس گناه ذکر می‌فرماید. «وَ الَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ، وَ إِذَا مَرُوا بِاللَّغْوِ مَرُوا كِرَاماً - وَ (بندگان خدا) کسانی هستند که در مجلس (گفتار و کردار) باطل حاضر نمی‌شوند و چون بر لغوی عبور کنند کریمانه بگذرند.» (فرقان/۷۲)

(۱۵) همنشینی نکردن با ناپاکان

رابطه با اهل گناه انسان را ناخودآگاه به سوی گناه می‌کشاند. خصوصاً در جامعه امروز که تصاویر گناه‌آلود به راحتی از طریق تلفن همراه، حافظه‌های جیبی، ایمیل و امثال آن منتقل می‌گردد. فاسدان از تعریف گناهانشان - با آب و تاب - نه تنها شرم نمی‌کنند، و دیگران را به دلیل نداشتن ارتباطات غیرشرعی مورد تمسخر قرار داده و در افکار آن‌ها نسبت به طهارت روح ایجاد شبهه می‌نمایند.

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: «کسی که با رفیق بد و ناپاک همنشین شود، سالم نمی‌ماند و سرانجام به ناپاکی آلوده می‌شود». (۷۰)

(۱۶) عدم کنجکاوی در امور جنسی

کنجکاوی در روابط دیگران و مسائل جنسی از راه‌هایی است که ابلیس لعین ما را به فکر شهوت‌رانی بیندازد. به عنوان مثال در جایی دختر و پسری را می‌بینیم که کنار هم نشسته‌اند و یا حتی مشغول گناه هستند. شیطان وسوسه می‌کند ببین که چه می‌کنند و از روابط آن‌ها سر دربیاور. در اینجا اگر مسئولیم باید فوراً دخالت کنیم و نگذاریم گناه ادامه یابد و اگر مسئول نیستیم سریعاً نگاهمان را برگردانیم به مسئولین اطلاع دهیم. اگر کنجکاوی کنیم به احتمال قوی هدف تیر زهر‌آلود شیطان قرار خواهیم گرفت.

و یا در رسانه‌ها می‌شنویم که فلان فیلم غیر اخلاقی را در فلان کشور بر علیه نظام اسلامی ساخته‌اند. سریعاً کنجکاو می‌شویم تا بدانیم موارد غیر اخلاقی آن کدام است. چگونه ارتباطاتی در فیلم بوده و در نهایت می‌خواهیم فیلم را ببینیم تا کارشناسی فرهنگی کنیم!!! که در همه این موارد شیطان به هدف خود رسیده و چشم و قلب ما را آلوده نموده است. امثال این موارد در طول زندگی و روابط اجتماعی و خانوادگی ما بسیار است که دانستن اکثر آن‌ها برای ما هیچ ضرورتی نداشته و فقط ضرر دارد.

(۱۷) بوسه‌های ممنوع

و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «چون دختر به شش سالگی رسد، دیگر او را نبوسید، و زن پسر را پس از هفت سالگی نبوسد». (۷۱)

از امام صادق علیه السلام نیز روایت شده: «دختری که سنتش به شش سالگی رسیده پسر بچه او را نبوسد، و پسر بچه که از هفت سال گذشته است زن نامحرم را نبوسد». (۷۲)

(۱۸) یاد عذاب گناهان شهوت

قرآن در آیات مختلف دلیل گمراهی انسان‌ها را زینت داده شدن عمل زشت توسط شیطان بیان می‌داند: «**رَّبَّنِ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالُهُمْ** - شیطان اعمال (ناشایست) شان را در نظرشان زیبا جلوه می‌دهد.»(۷۳) به همین دلیل وقتی شهوت بر انسان غلبه پیدا می‌کند تنها به لذت‌های زودگذر آن می‌اندیشد و از عاقبت کار غافل می‌گردد. برای این‌که شیطان در این عمل موفق نگردد لازم است تا از وعده‌های عذابی که برای این گناهان داده شده کمی آگاهی داشته و هر بار دچار وسوسه شدیم، این وعده‌ها را مدنظر بیاوریم. حضرت علی عليه‌السلام فرمود: «پایان لذتها و بر جای ماندن تلخی‌ها را به یاد آورید.»(۷۴)

در این‌جا به هر کدام از این گناهان اشاره کوتاهی می‌نماییم و طالبین مطالب بیشتر می‌توانند به کتبی که در این خصوص منتشر شده - که به نظر نگارنده کتاب گناهان کبیره شهید دستغیب یکی از بهترین آن‌هاست - مراجعه نمایند.

زنای

«وَ لَا تَقْرُبُوا الزَّنْيِ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَ سَاءَ سَبِيلًا - و نزدیک زنا نشوید، که کار بسیار زشت، و بد راهی است.»(إسراءٌ/۳۲)

«الزَّانِيَةُ وَ الزَّانِي فَاجْلِدُوْا كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مَا نَهَا جَلْدَةً وَ لَا تَأْخُذُ كُمْ بِهِمَا رَأْفَةً فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ لَيُشَهِّدَ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ - هر یک از زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید و نباید رافت (و محبت کاذب) نسبت به آن دو شما را از اجرای حکم الهی مانع شود، اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید! و باید گروهی از مؤمنان مجازاتشان را مشاهده کنند!»(نور/۲)

در روایات آمده است که: «در محشر بوی گندی از عورت زناکار بیرون می‌آید که تمام اهل محشر را ناراحت می‌کند و تمام آن‌ها او را لعنت می‌کنند و او را به عنوان زناکار می‌شناسند.»(آبرویش نیز می‌رود) (۷۵)

پیامبر اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآل‌ہوسلم نیز فرموده‌اند: «ای گروه مسلمانان از زنا پرهیز کنید که در آن شش خصلت است سه در دنیا و سه در آخرت. آن سه که در دنیا است خرمی را می‌برد، پریشانی و تنگدستی را می‌آورد و عمر را کوتاه می‌کند و آن سه که در آخرت است خشم خدا و بدی در حساب و جاوید ماندن در آتش دوزخ است.»(۷۶)

عواقب دیگری برای زنا ذکر شده است از جمله: «هر گاه زنا زیاد شود، مرگ ناگهانی هم زیاد می‌شود - زمانی که زنا رواج یابد، زلزله خواهد آمد - زنا نکنید، تا همسران شما نیز به زنا آلوده نشوند. هر که به ناموس دیگران تجاوز کند، به ناموسش تجاوز خواهد شد». (۷۷) یادآوری می‌گردد که طبق روایت برای هر کدام از اعضای بدن حدی از زنا وجود دارد.

هم‌جنس‌خواهی

الف) لواط - (همجنس‌بازی مردان که حرمتش از زنا بیشتر است). رسول اکرم صلی الله علیه وآل‌ه وسلم فرمود: «هر گاه کسی لواط کند عرش خدا به لرزه درآید و خداوند او را لعنت کند و بر او غصب نماید و جهنم را برایش آماده می‌فرماید.» برای این چنین گنهکاری در هنگام مرگ سنگی از همان نوع سنگ عذاب قوم لوط فرو می‌آید و او را به قعر دوزخ می‌برد و به قوم لوط ملحق می‌کند. در این خصوص داستانی وارد شده که در زمان خلیفه دوم غلامی صاحب خود را که می‌خواست با او به زور لواط کند کشت و جسد او پس از سه روز از قبرش برده شد و به قوم لوط پیوست. (۷۸)

ب) مساحقه (هم‌جنس‌بازی زنان)

زنی از امام صادق علیه السلام پرسید زنانی که با یکدیگر مساحقه می‌کنند حدشان چیست؟ فرمود: حدشان حد زنا است. به راستی چون قیامت شود آن‌ها را می‌آورند و لباس‌هایی که از آتش بریده شده بر آن‌ها می‌پوشانند و مقنعه‌ای آتشین بر سرshan می‌بنند و زیرجامه‌های آتشین به بدنشان می‌پوشانند و عمودهای آتشین در جوفشان فرو می‌کنند و آن‌ها را در جهنم می‌اندازند. ای زن اولین قومی که مساحقه بینشان رواج یافت قوم لوط بودند که مردها به عمل لواط سرگرم شدند و زنان بی‌شوهر مانندن پس به یکدیگر مشغول شدند.» (و هنگام نزول عذاب همگی باهم به هلاکت رسیدند). همچنین «اصحاب الرس» که در آیه ۳۸ سوره فرقان و ۱۲ سوره ق به آن‌ها اشاره شده؛ به این گناه آلوده بودند. (۷۹)

حیوانات: پیامبر اکرم صلی الله علیه وآل‌ه وسلم بر آنان که به آمیزش با حیوانات تن می‌دهد، لعنت فرستاده است. «لَعْنَ اللَّهِ مَنْ وَقَعَ عَلَىٰ بَهِيمَةٍ» (۸۰)

استمنا (خود ارضایی)

متاسفانه یکی از گناهان شایع در میان برخی از نوجوانان و جوانان و حتی بزرگسالان دفع شهوت توسط اندام خود است که بیشتر نتیجه خیال‌پردازی‌های جنسی و دیدن صحنه‌های گناه آلود و تحریک‌کننده است.

در روایات اسلامی این گناه بسیار شنیع و وقیح، هم‌پایه زنا ذکر شده و تمام عاقب دنیایی و آخرتی که برای گناه زنا ذکر شده است را در بر دارد. (۸۱)

از طرفی درباره‌ی مضرات جسمی و روحی این عمل که از آن به عنوان یک بیماری مهلك یاد شده است کتاب‌ها و مقالات متعددی به رشتہ تحریر درآمده است. ما در اینجا با استفاده از این مقالات تنها به چند مشکل آن - که بیشتر روی آن تاکید شده است - به صورت فهرستوار اشاره می‌کنیم.

الف) ضررها و آسیب‌های جسمانی

- ۱- ضعف و تحلیل قوای جسمانی
- ۲- ضعف بینایی
- ۳- آسیب دستگاه تناسلی
- ۴- ابتلا به بیماری «سرعت ارزال»
- ۵- ناتوانی جنسی ارضای جنسی ناقص و از دست دادن لذت جنسی پس از ازدواج
- ۶- ایجاد اختلال در دستگاه تولید مثل بدن و احتمال عقیم شدن (بچه دار نشدن)

ب) ضررها و آسیب‌های روحی - روانی

- ۱- ضعف حافظه و حواس پرتی
- ۲- اضطراب و افسردگی
- ۳- پرخاشگری و بداخلاقی
- ۴- انحرافات اخلاقی
- ۵- آسیب‌ها و ضررها اجتماعی (احساس گریز از اجتماع)

طبق تحقیقات به عمل آمده اگر کسی به انجام این کار زشت عادت کند، ترک آن برایش از ترک اعتیاد به مواد مخدر سخت‌تر خواهد بود. و کسانی که به صورت افراطی دچار این بیماری شده‌اند، همگی کارشان به جنون یا مرگ کشیده است.

د) توبه باز است

برخی افراد وقتی مرتکب گناهان جنسی می‌شوند، خود را پلیدترین فرد اجتماع دانسته و به فکر بازگشت نمی‌افتدند. این فکر که از تبلیسات شیطان است باعث می‌شود تا مجدداً به سراغ گناه رفته و هیچ‌گاه به فکر توبه نیفتند. در حالی که کم نبودند افرادی که دچار چنین گناهانی شدند ولی با توبه واقعی به مقامات بزرگی از سیر الی الله رسیدند. عنوان چند نمونه از آن‌ها و نام کتاب‌هایی که این حکایات در آن‌ها ذکر شده و احتمال در دسترس بودن آن‌ها بیشتر است، به شرح زیر است.

- ۱- نصوح که در حمام‌های زنانه دلاکی می‌کرد - قصص التوابین و بازگشت از بیراهه.
- ۲- جوانی که در زمان حکومت حضرت علی علیه السلام لواط کرده بود، سپس توبه کرد و در نتیجه در آتش نسوت - قضاوت‌های امیرالمؤمنین و بازگشت از بیراهه.
- ۳- توبه شعوانه که یک زن بدکاره بود - گناهان کبیره ج ۲ ص ۴۶۷ و قصص التوابین.
- ۴- بهلول نباش، قبر دختری را شکافت و کفنش را دزدید و پشیمان شد - گناهان کبیره ج ۲ ص ۴۵۹ و قصص التوابین و بازگشت از بیراهه.
- ۵- داستان حسن لاته که در زمان شاه همه‌گونه فسادی کرد و بعدها با خالکوبی‌های مستهجن به جبهه رفت و خدا آبرویش را نبرد. (کتاب قصص التوابین)

نتیجه کنترل شهوت

امام علی علیه السلام فرمود: « طَهِّرُوا أَنفُسَكُمْ مِنْ دَنَسِ الشَّهَوَاتِ ثُدُرِ كُوا رَفِيعَ الدَّرَجَاتِ — خودتان را از کثیفی شهوت پاک کنید، تا درجات رفیع را درک کنید ». (۸۲)

اگر کسی شهوت خود را کنترل کند درهای آسمان به رویش باز می‌شود.

از پیامبر رحمت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نقل است که فرمود:

«مَنْ عَشَقَ كَتَمَ وَ عَفَ عَفَرَ اللَّهُ لَهُ وَ أَدْخَلَ الْجَنَّةَ»

کسی که عاشق شود و عفت نشان دهد و عشق را پنهان دارد خداوند او را می‌آمرزد و به بهشت داخل می‌کند». (۸۳)

و همچنین فرمود:

«مَنْ عَشَقَ فَكَتَمَ وَ عَفَ وَ صَبَرَ فَمَاتَ مَاتَ شَهِيدًا وَ دَخَلَ الْجَنَّةَ»

کسی که عاشق شود و عفت نشان دهد و عشق را پنهان دارد و بمیرد اجر شهید را دارد و داخل بهشت می‌شود». (۸۴)

امیر المؤمنین علی علیه السلام نیز فرموده است:

«مَا الْمُجَاهِدُ الشَّهِيدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَعْظَمِ أَجْرًا مِنْ قَدَرِ فَعَفَ لَكَادَ الْعَفِيفُ أَنْ يَكُونَ مَلَكًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ مجاهد شهید در راه خدا پاداشش بیشتر از کسی نیست که قدرت بر گناه داشته ولی

خودداری نموده. چنین انسان با عفتی نزدیک است فرشته‌ای از فرشتگان باشد». (۸۵)

داستان‌های زیادی از عرفان نقل شده است که ره صداساله را - به دلیل ترک شهوت - یک‌شبه رفته‌اند. در اینجا تنها به پنج داستان در این زمینه اشاره می‌کنیم.

۱) زاهد بنی اسرائیل که برای ترک گناه خود را از بالای بام به زمین انداخت و جبرئیل او را

ما بین زمین و آسمان گرفت. - کتاب کیفر گناه ج ۱ ص ۱۷۵

۲) داستان آهنگری که به خاطر ترک گناه، هیچ‌گاه آهن گداخته دستش را نمی‌سوزاند - گناهان کبیره ج ۲ ص ۴۶۴ و قصص التوابین.

۳) ابن سیرین برای گناه نکردن خود را به مدفوع آلوده کرد و از خانه زن هوس بازگریخت در نتیجه دارای علم تعبیر خواب و بوی خوش تا آخر عمر گردید - داستان راستان ج ۲

۴) دختری خود را به رجبعلی خیاط عرضه کرد، او از نزد دختر گریخت و در نتیجه به مقام عرفان رسید و چشم بروزخیش باز شد. (کتاب رجب و فتنه)

۵) جوان ۱۷ ساله‌ای که هر روز با دختر خاله آلوده‌اش در خانه تنها بود و پدر و مادرش نیز بی‌قید بودند و برای فرار از این محیط به جبهه رفت و به شهادت رسید. (در همین نشریه منتشر شده)

- پی نوشت‌ها
- (۱) من لا يحضره الفقيه ج ۱ ص ۴۹
 - (۲) مجمع البيان ج ۴ ص ۴۴۱
 - (۳) عنكبوت / ۲۸ و ۲۹
 - (۴) سورة يوسف عليه السلام
 - (۵) آثار استاد مطهری ج ۳ ص ۴۰۴
 - (۶) امام خامنه‌ای ۱۳۸۱/۱۲/۶
 - (۷) تفسیر نمونه ج ۳ ص ۳۵۴
 - (۸) اصول کافی ج ۲ ص ۷۹
 - (۹) معراج السعادة ج ۲ ص ۳۱۶
 - (۱۰) غرر الحكم / ۶۹۶۶
 - (۱۱) تحف العقول ص ۲۰۵
 - (۱۲) نهج البلاغة (صبعی)، ص ۵۴۸
 - (۱۳) علم الأخلاق اسلامی ج ۳ ص ۱۴
 - (۱۴) المحسن ج ۱ ص ۱۰۹
 - (۱۵) وسائل الشيعة ج ۲ ص ۱۹۳
 - (۱۶) ثواب الأعمال النص، ص ۲۸۶
 - (۱۷) مستدرک ج ۱۱ ص ۲۸۰
 - (۱۸) نهج البلاغة / خطبه متقدین
 - (۱۹) مصباح الشریعه متن، ص ۱۷۳
 - (۲۰) من لا يحضره الفقيه ج ۳ ص ۴۷۴
 - (۲۱) مستدرک ج ۱۴ ص ۲۶۸
 - (۲۲) مجموعة ورام، ج ۱ ص ۶۲
 - (۲۳) گناهان کبیره ج ۱ ص ۲۱۳
 - (۲۴) علم الأخلاق اسلامی ج ۳ ص ۱۴
 - (۲۵) بحار الأنوار ج ۱۰۱ ص ۳۸ به نقل از نفس المصدر ص ۲۴۳
 - (۲۶) جامع الأخبار (شعیری)، ص ۱۵۴
 - (۲۷) مستدرک ج ۱۳ ص ۲۱۹
 - (۲۸) مستدرک ج ۱۳ ص ۲۲۲
 - (۲۹) اربعین حدیث ص ۷
- (۴۰) معراج السعادة ج ۲ ص ۳۱۶
 - (۴۱) ... ابی الحدید ج ۱۲ ص ۱۴۷
 - (۴۲) تفسیر نور، ج ۹ ص ۳۵۸
 - (۴۳) ثواب الأعمال النص ص ۲۸۳
 - (۴۴) کافی ج ۲ ص ۶۴۱
 - (۴۵) نهج البلاغه خطبه ۷۹ ص ۱۷۹
 - (۴۶) نرم افزار آثار حجت الاسلام قرائتی؛ فیش‌های تبلیغی ۱ ص ۱
 - (۴۷) همان - سال ۷۷
 - (۴۸) گناهان کبیره
 - (۴۹) قرائتی سال ۷۳
 - (۵۰) بخار ج ۶۸ باب ۷۸ ح ۱۷
 - (۵۱) مکارم الأخلاق ص ۲۲۳
 - (۵۲) لا يحضره الفقيه ج ۳ ص ۴۳۷
 - (۵۳) این عبارت در آیات ۷۳
 - (۵۴) آنفال / نمل / ۲۴ عنکبوت / ۳۸
 - (۵۵) حل / ۶۳ / عیناً و در انعام / ۴۳ / با کمی تفاوت تکرار شده است.
 - (۵۶) نهج البلاغه (دشتی) ص ۷۳۵
 - (۵۷) گناهان کبیره
 - (۵۸) خصال ج ۱ ص ۳۲۰
 - (۵۹) تفسیر نور ج ۸ ص ۱۴۴
 - (۶۰) گناهان کبیره
 - (۶۱) همان
 - (۶۲) مستدرک ج ۱۴ ص ۳۵۵
 - (۶۳) گناهان کبیره
 - (۶۴) غرر الحكم / ۴۸۵۱
 - (۶۵) منهاج النجاح مقدمه ص ۸۷
 - (۶۶) میزان الحکمه ج ۸ ص ۳۷۸۸
 - (۶۷) نهج البلاغه / حکمت ۴۷۴
 - (۶۸) کافی ج ۵ ص ۵۴۲
 - (۶۹) غرر الحكم / ۳۵۴۳
 - (۷۰) غرر الحكم / ۳۵۶۴
 - (۷۱) چهل حدیث ص ۱۷
 - (۷۲) وسائل الشيعة ج ۱۱ ص ۴۱۰
 - (۷۳) محسن، ج ۲، ص ۳۷۰
 - (۷۴) وسائل الشيعة ج ۱۵ ص ۳۴۵
 - (۷۵) کافی ج ۸ ص ۱۵۲
 - (۷۶) ارشاد شیخ مفید ج ۱ ص ۲۹۹
 - (۷۷) التمحیص، ص ۶۱
 - (۷۸) غرر الحكم / ۴۶۴۸
 - (۷۹) مکارم الأخلاق ص ۲۹۰
 - (۸۰) کافی ج ۵ ص ۸۴
 - (۸۱) تحف العقول، النص، ص ۱۲۲
 - (۸۲) خصال ج ۲ ص ۶۱۳
 - (۸۳) خصال ج ۱ ص ۲۶۳
 - (۸۴) اصول کافی ج ۲ ص ۵۳۶ -
 - (۸۵) مفاتیح الجنان، آداب هنگام خوابیدن
 - (۸۶) سوره نور آیات ۵۸ و ۵۹
 - (۸۷) کتاب طبیعت و درمان
 - (۸۸) مصباح الشریعه ص ۷۷
 - (۸۹) قرائتی فیش‌های تبلیغی ۱ ص ۱
 - (۹۰) ترجمة المراقبات ص ۱۹۴
 - (۹۱) کافی ج ۴ ص ۱۸۰
 - (۹۲) تفسیر نور ج ۴ ص ۵۵
 - (۹۳) خصال ج ۲ ص ۶۱۲
 - (۹۴) امالي (طوسی) النص ص ۶۸۸
 - (۹۵) علم الأخلاق اسلامی ج ۳ ص ۱۸
 - (۹۶) التمحیص، ص ۶۱
 - (۹۷) علم الأخلاق اسلامی ج ۳ ص ۱۶
 - (۹۸) نک: توضیح المسائل مراجع

بیشتر من همه در صورت علی پیداست

برکوشش: فاطمه محقق

از علامه جعفری می‌پرسند چه شد که به این کمالات رسیدید؟

ایشان در جواب خاطره‌ای از دوران طلبگی تعریف کرده و اظهار می‌کنند که هر چه دارند از کراماتیست که به دنبال این امتحان الهی نصیباشان شده:

ما در نجف در مدرسه صدر اقامت داشتیم. خیلی مقید بودیم که، در جشن‌ها و ایام سرور، مجالس جشن بگیریم، و ایام سوگواری را هم، سوگواری می‌گرفتیم، یک شبی مصادف شده بود با ولادت حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها اول شب نماز مغرب و عشا می‌خواندیم و یک شربتی می‌خوردیم آن‌گاه با فکاهیاتی مجلس جشن و سرور ترتیب می‌دادیم.

یک آقایی بود به نام آقا شیخ حیدر علی اصفهانی، که نجف‌آبادی بود، معدن ذوق بود. او که، می‌آمد جلسه دست او قرار می‌گرفت.

آن ایام ۱۰ تا ۲۱ مرداد نحف خیلی گرم می‌شد. گرما اصلاً قابل تحمل نبود. حجره من هم رو به شرق بود تقریباً هم مخروبه بود. من فروردین را در آن جا به‌طور طبیعی مطالعه می‌کردم و می‌خوابیدم. اردیبهشت هم مقداری قابل تحمل بود ولی دیگر از خرداد امکان استفاده از حجره نبود. گرما واقعاً کشنده بود، وقتی می‌خواستم بروم از حجره کتاب بردارم مثل این بود که وردست نان را از داخل تنور بر می‌دارم، در اقل وقت و سریع!

با این تعاریف این جشن افتاده بود به این موقع، مدیر مدرسه‌مان، مرحوم آقا سید اسماعیل اصفهانی هم آن جا بود، به آقا شیخ علی گفت: آقا شب نمی‌گذره، حرفي داری بگو.

ایشان یک تکه کاغذ روزنامه در آورد

عکس یک دختر بود که زیرش نوشته بود «اجمل بنات عصرها - زیباترین دختر روزگار»

گفت: آقایان من درباره‌ی این عکس از شما سؤالی می‌کنم. اگر شما را مخیر کنند بین این که با این دختر به‌طور مشروع و قانونی ازدواج کنید - از همان اولین لحظه ملاقات عقد جاری شود و حتی یک لحظه هم خلاف شرع نباشد - و هزار سال هم زندگی کنید. با کمال خوش‌رویی و بدون غصه، یا این که جمال حضرت علی علیه السلام را مستحبًا زیارت و ملاقات کنید. کدام را انتخاب می‌کنید.

سؤال خیلی حساب شده بود. دختر حلال بود و زیارت حضرت علی علیه السلام هم مستحبی.

گفت آقایان واقعیت را بگویید. جا نماز آب نکشید، عجله نکنید، درست جواب دهید. اول کاغذ را مدیر مدرسه گرفت و نگاه کرد و خطاب به پسرش که در کنارش نشسته بود با لهجه اصفهانی گفت: سید محمد! ما یک چیزی بگوئیم نری به مادرت بگوئی‌ها؟ معلوم شد نظر آقا چیست؟ شاگرد اول ما نمره‌اش را گرفت! همه زدند زیر خنده.

کاغذ را به دومی دادند. نگاهی به عکس کرد و گفت: آقا شیخ علی، اختیار داری، وقتی آقا (مدیر مدرسه) این طور فرمودند مگر ما قدرت داریم که خلافش را بگوئیم.

نفر سوم گفت: آقا شیخ حیدر این روایت از امام علی علیه السلام معروف است که فرموده‌اند: «یا حارت همدانی من بمت برین - ای حارت همدانی هر کس بمیرد مرا ملاقات می‌کند» پس ما ان شالله در موقععش جمال حضرت علی علیه السلام را ملاقات می‌کنیم! باز هم همه زند زیر خنده. یکی از آقایان گفت: آقا شیخ حیدر گفتی زیارت آقا مستحبی است؟ گفتی آن هم شرعی صدرصد؟ آقا شیخ حیدر گفت: بلی گفت: والله چه عرض کنم.

نفر پنجم من بودم. این کاغذ را دادند دست من. دیدم که نمی‌توانم نگاه کنم، کاغذ را رد کردم به نفر بعدی.

گفتم: من یک لحظه دیدار حضرت امام علی علیه السلام را به هزاران سال زناشویی با این زن نمی‌دهم.

یک وقت دیدم یک حالت خیلی عجیبی دست داد. تا آن وقت همچو حالتی ندیده بودم. شبیه به خواب و بی‌هوشی بلند شدم. وارد حجره‌ام شدم، حالت غیر عادی، دیگر نفهمیدم، یکبار به حالتی دست یافتم. یک دفعه دیدم یک اتاق بزرگی است یک آقایی نشسته در صدر مجلس، تمام علامات و قیافه‌ای که شیعه و سنی درباره‌ی امام علی علیه السلام نوشته در این مرد موجود است. یک جوانی پیش من در سمت راستم نشسته بود.

پرسیدم این آقا کیست؟

گفت: این آقا خود حضرت علی علیه السلام است، من سیر او را نگاه کردم. آدم بیرون، رفتم همان جلسه، کاغذ رسیده بود دست نفر نهم یا دهم، رنگم پریده بود. نمی‌دانم شاید مرحوم شمس‌آبادی بود خطاب به من گفت: آقا شیخ محمد تقی شما کجا رفتید و آمدید؟ نمی‌خواستم ماجرا را بگوییم، اصرار کردند و من بالاخره قضیه را گفتم و ماجرا را شرح دادم، خیلی منقلب شدند. خدا رحمت کند آقا سید اسماعیل (مدیر) را خطاب به آقا شیخ حیدر گفت: «آقا دیگر از این شوخی‌ها نکن، ما را بد آزمایش کردی.»

مرا به روز قیامت به خُلد کاری نیست

بلشت من همه در صورت علی پیداست

جهنم است بھشتی که بی علی باشد جحیم با رخ نورانی علی زیباست
علی کسی است که یک خرد از محبت او نکوت است ز دنیا و آن‌چه در دنیاست

تئیه و تدوین: جواد روشی

نظریه امام علی بن ابی طالب علیه السلام

مقدس اردبیلی در صفحه ۱۸۸ کتاب حدیقة الشیعه از پیامبر اعظم ﷺ نقل کرده است که فرمود:

هر کس دوست دارد نظر کند	من احباب آن بینظر
به اسرافیل در رفعتش	اگر إسرافیل فی رفعته
و به میکاییل در درجه اش	و إلی میکائیل فی درجته
و به جبراییل در عظمتش	و إلی جبرایل فی عظمته
و به آدم در هیبتش	و إلی آدم فی هیبته
و به نوح در صبرش	و إلی نوح فی صبره
و به ابراهیم در سخاوتش	و إلی ابراهیم فی سخاوته
وبه سلیمان در فرمانرواییش	و إلی سلیمان فی ملکه
و به موسی در شجاعتش	و إلی موسی فی شجاعته
وبه عیسی در مردمداریش	و إلی عیسی فی سباخته
و به محمد در شرف و منزلتش	و إلی محمد فی شرفه و منزلته
پس نظر کند به علی بن ابی طالب.	فلینظر إلی علی بن أبي طالب.

روایاتی شبیه به این روایت در کتب زیر آمده است:

مشارق أنوار اليقين فی أسرار أمیر المؤمنین علیه السلام، ص ۱۶۹

التفسیر المنسوب إلی الإمام الحسن العسكري علیه السلام ص ۴۹۸

المسترشد فی إمامۃ علی بن أبي طالب علیه السلام ص ۲۸۸

الرسالة العلویة فی فضل أمیر المؤمنین علیه السلام النص ص ۱۱

الأمالی (للمفید) النص ص ۱۴

الفصول المختارة ص ۲۵۷ و ۲۶۵

شوادر التنزیل لقواعد التفضیل ج ۱ ص ۱۰۰ و ۱۰۳ و ۱۳۷ والأمالی (اللطوی) النص ص ۴۱۷ و ۴۸۶

بشارۃ المصطفی لشیعة المرتضی ج ۲ ص ۸۴

مناقب آل أبي طالب علیهم السلام (ابن شهر آشوب) ج ۳ ص ۲۶۴

عمدة عيون صحاح الأخبار فی مناقب إمام الأبرار النص ص ۳۶۹

در شرح نهج البلاغه ای بن ابی الحدید ج ۷ ص ۲۲۰ و ج ۹ ص ۱۶۸ آمده که این حدیث را احمد بن

حنبل در المسند و احمد بیهقی در صحیحه روایت کرده‌اند.

نکته‌ها و گفته‌ها (برگرفته از کتاب خاطرات حجت الاسلام قرائتی) سرباز واقعی

حضرت آیت‌الله مروارید قدس‌سره نقل می‌کردند که در خدمت حاج شیخ عباس قمی قدس‌سره در باغی در حوالی مشهد مهمان بودیم. حاج شیخ عباس بعد از سلام و احوال‌پرسی شروع به نوشتن کرد. گفتند: آقا امروز روز تفریح است؛ فرمود: «فکر می‌کنید من از سهم امام بخورم و کار نکنم!» صاحب باغ گفت: «آقا غذاها و میوه‌ها سهم امام نیست، مال شخصی من است، شما استراحت کنید.»

فرمود: «یعنی می‌گویید یک روز هم که از سهم امام زمان علیه السلام استفاده نمی‌کنم، برای مولایم کار نکنم؟» (ج ۲ ص ۳۸)

پنج دقیقه‌ها

دانشمندی کتابی نوشته است به نام «پنج دقیقه‌های قبل از غذا». دلیلش این بود که وقتی می‌خواست غذا بخورد، تا آوردن غذا دقایقی طول می‌کشید، او از این فرصت استفاده کرده و به مطالعه پرداخته و نکات جذاب کتاب‌های مفید را استخراج می‌نمود و مجموعه‌ای تحت عنوان پنج دقیقه‌های قبل از غذا منتشر کرد. (ج ۲ ص ۶۸)

نماز کنار سفره

یکی از علمای بزرگ، روزی پس از ساعتها درس و بحث به منزل می‌آید، سفره غذا پهن می‌شود؛ عالم فرزانه می‌بیند که چند دقیقه‌ای تا آمدن غذا فرصت هست، کنار سفره به نماز می‌ایستد. خانم می‌پرسد: «آقا مگر نماز خوانده‌اید؟»

می‌فرمایند: «چرا نماز خوانده‌ام، اما می‌ترسم روز قیامت از این چند دقیقه سؤال کنند که چرا عمرت تلف شد؟» (ج ۲ ص ۷۶)

ظلم به افکار عمومی

عالی فرزانه در مجلسی نشسته بود. بدون هماهنگی با ایشان، گروهی گفتند: «صلوات بفرستید تا آقا منبر تشریف ببرند» آقا گفت: «من مطالعه نکرده‌ام و آمادگی ندارم.» گفتند: «هر کس می‌خواهد آقا صحبت کند صلوات بلندتر ختم کند.» آقا گفت: «من مطالعه ندارم.» بالاخره با صلوات سوم به زور ایشان را بالای منبر فرستادند. ایشان هم گفت: «بسم الله الرحمن الرحيم حالا که با زور صلوات مرا بالای منبر فرستادید، پس خوب گوش کنید تا مطلبی برایتان بگویم. بی مطالعه حرف زدن ظلم به افکار مردم است. والسلام عليکم و رحمة الله و برکاته.» سپس از منبر پایین آمد. (ج ۲ ص ۹۶)

مهارت‌هایی برای

پاسخ به سؤالات

نویزده: سید محمد فتحی سبزواری

اشاره:

- (۱) به خوبی آماده شوید
- (۲) با اعتماد به نفس ظاهر شوید
- (۳) مدیریت پرسش‌ها را در اختیار بگیرید
- (۴) زمان به دست بیاورید
- (۵) مشترکات را مشخص کنید
- (۶) به سؤالات بی‌اعتنایی نکنید
- (۷) نمونه‌هایی از عبارات برای قانع کردن مخاطب
- (۸) تجزیه و تحلیل کنید
- (۹) با مخاطبان صادق باشید
- (۱۰) به عمومی بودن یا شخصی بودن سؤال توجه کنید
- (۱۱) پرسش‌گر را شناسایی و اداره کنید
- (۱۲) با برنامه‌های پنهان مقابله کنید
- (۱۳) نکته‌های کوتاه...
- (۱۴) انواع پرسش‌هائی که از مخاطبان انتظار می‌رود

همارت‌هایی برای پاسخ به سؤالات پ

اشاره:

در هر جلسه آموزشی - سخنرانی، کلاس یا حلقه معرفتی - یکی از نکات اساسی که برای اداره کننده جلسه پیش می‌آید پاسخ به سؤالات مخاطبین است که با انگیزه‌های متفاوتی پرسیده می‌شود.

بسیاری از صحبت‌های خوب با مدیریت ضعیف مرتبی بر پرسش‌های مخاطبان ممکن است بی‌اثر گردد. باید یاد بگیریم با پرسش‌های نامناسب و مشکل در طول جلسه، مقابله کنیم تا هر پرسشی از ما می‌شود، با اعتماد به نفس، توانائی اداره آن را داشته باشیم.

آنچه در پی می‌آید بعضی از نکات برای این مهم است. ولی به یقین تمام مطلب نیست. شما می‌توانید نکات دیگری را که با تجربیات خود یا دیگران به دست آورده‌اید به این مطالب اضافه کنید. اگر این کار را به صورت دسته‌بندی شده انجام دهید، ما با افتخار آماده انتشار آن هستیم.

(۱) به خوبی آماده شوید

این مهم است که شما با مطالعه‌ی کافی و یادداشت‌برداری از نکات مهم کاملاً آماده باشید هر پرسشی که توسط مخاطبان طرح می‌شود، بتوانید پاسخ دهید. راز موفقیت در این کار، تحقیق دقیق و بازنویسی است. زمانی که شما پاکنویس مطالب خود را تمام کردید، آنرا چندین دفعه به طور کامل بخوانید. به هر پرسش پاسخ داده نشده‌ای که به نظرتان می‌رسد توجه کنید و سعی کنید هر فاصله‌ای را پرکنید. سپس مطالب خود را برای دوستان یا همکاران خود بخوانید و از آن‌ها بخواهید هر پرسشی دارند، طرح کنند. در زمان مقابله با نکات آن‌ها، اطلاعات ضروری و مورد نیاز را هر جا لازم باشد، اضافه کنید. مراقب باشید که علی‌رغم این آمادگی، ممکن است مخاطبی باشد که یک پرسش نامناسب بپرسد که شما به آن فکر نکرده باشید.

۲) با اعتماد به نفس ظاهر شوید

درست همان‌طور که یک بیان خوب می‌تواند توسط یک بخش پرسش و پاسخ ضعیف تخریب شود، یک بیان متوسط می‌تواند توسط یک اجرای توأم با اعتماد به نفس در انتهای نجات یابد. به پرسش‌ها، به بلندی، وضوح پاسخ دهید. این مطلب به خصوص زمانی مهم است که مجبورید بنشینید یا به محل دیگری برای پاسخ‌گویی بروید. اگر مناسب است، در زمان پاسخ به پرسش‌ها بایستید و سطح صدای خود را یکسان حفظ کنید. با دستهای خود بازی نکنید و یا از بدن منفی استفاده نکنید (مانند دست به سینه ایستادن) که ممکن است به شما حالت تدافعی بدهد.

۳) مدیریت پرسش‌ها را در اختیار بگیرید

هرگز به بیش از یک نفر اجازه ندهید در یک زمان صحبت کند. در غیر این صورت، موقعیت ممکن است به سرعت از کنترل خارج شود. برای مخاطبان توضیح دهید که شما فقط در یک زمان قادر به پاسخ‌گویی به یک سؤال هستید. به عنوان مثال بگویید: «اگر بتوانیم سؤال نفر اول را اول بشنویم بعد بلافصله پس از آن به پرسش نفر دوم بازخواهیم گشت».

هرگز به بحث طولانی جنبه‌های جزئی صحبت‌های خود کشیده نشوید. اگر با مباحث، بیش از حد درگیر شدید، ترتیبی بدھید که بعد از اتمام بحث، آنرا ادامه دهید.

۴) زمان به دست بیاورید

اگر شما خودتان را درحالی یافتید که با پرسش‌های مشکل به خصوصی مواجه هستید، خونسرد باقی بمانید و به خودتان فرصت کوتاهی بدھید تا پیش از پاسخ دادن به دقت فکر کنید. زمانی که با سؤالی مواجه می‌شوید که نیاز به فکر کردن دقیق دارد، نترسید که به یادداشت‌های خود برگردید و به مخاطبان خود بگوئید دارید چه کاری انجام می‌دهید. اگر لازم است از یک تاکتیک طفره رفتن از قبیل نوشیدن جرعة‌ای آب، سرفه کردن و امثال این‌ها استفاده کنید. این کارها به شما کمک می‌کند از وضعیتی که در آن به نظر می‌رسد کلمات را گم کرده باشید، رها شوید.

(۵) مشترکات را مشخص کنید

توجه کنید که یک ساختمان را باید از پی ساخت و اگر پی آن و اسکلت و ستون‌ها نباشد یا سست باشد، ساختمان اصلاً ساخته نمی‌شود که فرو ریزد. هیچ‌گاه نمی‌توان اول کاشی کاری کرد و سپس سقف طبقات را درست نمود.

در پاسخ دادن به بسیاری از سؤالات نیز باید اول مشترکات فکری سؤال کننده و پاسخ دهنده مشخص شود. آن وقت می‌توان پاسخ را بر پایه‌هایی که ساخته‌ایم بنا کنیم. به عبارتی باید کبرای قضیه معلوم شود تا نتیجه صغری حاصل گردد. به عنوان مثال کسی سؤال می‌کند: «دلیل ولایت تکوینی امام معصوم چیست؟» برای پاسخ به این سؤال مقدماتی لازم است:

۱- آیا اصل توحید در همه‌ی جوانب آن و صفات لاينتناهی خدا مورد قبول دو طرف هست؟

۲- آیا سؤال کننده اصل نبوت پیامبران و رسالت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و عصمت پیامبر را قبول دارد؟

۳- آیا وجود جانشینان حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، به عنوان امام تعیین شده از سوی خداوند را پذیرفته است؟

۴- آیا ولایت اجتماعی و تشریعی ائمه علیهم السلام به درستی برایش روشن شده است؟

۵- آیا موضوع عصمت چهارده معصوم را درک کرده است؟ تا آن‌ها را از گناه و اشتباه در بیاناتشان مصون بداند؟

۶- آیا قرآن را به عنوان یک کتاب آسمانی که هیچ تحریفی در آن نیست و هرچه در آن هست از خدادست، می‌شناسد؟

۷- آیا فرق بین روایات صحیح و غیر صحیح را می‌داند تا اگر روایتی گفتید فوراً نگوید که معلوم نیست این روایت درست باشد؟

در اینجا اگر هر کدام از این موارد را به ترتیب قبول نکرده نباشد، باید اول این نکات را با وی به بحث بگذاریم و سپس به سؤال اصلی برسیم.

به عنوان مثال اگر اصل توحید را قبول ندارد، بحث درباره موضوع ولایت تکوینی، کاری عبث و بی‌فایده است. زیرا ما در اثبات این موضوع ناچار به استفاده از قرآن و روایات هستیم و وقتی اصل موضوع از نظر سؤال کننده مورد خدشه باشد، اسناد به آن‌ها بی‌فایده خواهد بود.

لذا باید اول توحید و سپس نبوت و موارد تا شماره هفت را با او حل نموده و برایش اثبات کنیم و سپس به سراغ سؤال اصلی برویم.

بسیاری از موقعیت‌ها دلیل بی‌توجهی به این موضوع در پاسخ به سؤالات وارد سردرگمی زیادی می‌شویم. زیرا وقتی در حال پاسخیم به مواردی استناد می‌کنیم که خود آن‌ها مورد سؤال قرار می‌گیرند.

مانند این‌که می‌خواهیم از قرآن استدلال بیارویم. سؤال کننده فوراً سؤال خود را رها کرده و می‌پرسد: «از کجا معلوم قرآن سخن خداست؟» یا وقتی با استناد به روایات دلیلی بیان کنیم. سؤال می‌شود: «چه دلیلی وجود دارد که این بیان امام صحیح باشد؟» یا «از کجا معلوم این روایت جعلی نیست؟»

۶) به سؤالات بی‌اعتنایی نکنید

پاسخ‌های استناداری وجود دارند که شما می‌توانید در پاسخ به سؤالات دشوار استفاده کنید. اگر پاسخی را نمی‌دانید، سعی کنید پاسخی رضایت‌بخش ارائه کنید که نشان دهد شما نسبت به سؤال بی‌اعتنای نیستید. اگر یک پرسشگر پافشاری می‌کند، سؤال را به مخاطبان بازخورد دهید.

۷) نمونه‌هایی از عبارات برای قانع کردن مخاطب

من پاسخ را نمی‌دانم ولی می‌توانم برای شما پیدا کنم و با شما تماس بگیرم.
من نیاز دارم روی این یکی فکر کنم. می‌توانم کمی دیرتر به این پرسش پاسخ دهم؟ سؤال بعدی لطفاً.

مطمئن نیستم پاسخ این سؤال را بدانم. شاید بتوانیم بعد از جلسه در مورد آن بحث کنیم.

حقیقتاً پاسخ صحیح یا غلطی در این مورد وجود ندارد ولی عقیده شخصی من این است...

(۸) تجزیه و تحلیل کنید

درمورد هر سؤالی که از شما پرسیده می‌شود، لحظه‌ای کوتاه فرصت دارید که آن را تجزیه و تحلیل کنید.

آیا از شما خواسته شده که سخنان خود را خلاصه کنید؟

آیا این یک درخواست ساده برای اطلاعات بعدی موضوع شماست؟

آیا به سوی یک دام کشیده می‌شوید؟

(۹) با مخاطبان صادق باشید

به دلائل متفاوت، زمان‌های وجود دارند که شما به سادگی پاسخ یک سؤال را نمی‌دانید. اگر این اتفاق بیفتد، با مخاطبان صادق باشید. اگر حقایق را نمی‌دانید، بهتر است آنرا مستقیماً اقرار کنید تا سدی در اطراف موضوع ساخته باشید.

اگر پاسخی را نمی‌دانید متواضعانه و صادقانه بگویید که: «نمی‌دانم» این کار تاثیر بیشتری بر مخاطب دارد تا این که پاسخ‌های نامربوط بدھید.

با جملاتی از این دست پاسخ ندهید:

من این نکته را بعداً خواهم گفت.

چون مخاطبان از هر کوششی برای تحقیق آنها متنفر می‌شوند و ممکن است شما اعتبار خود را از دست بدھید.

(۱۰) به عمومی بودن یا شخصی بودن سؤال توجه کنید

گه گاه شما ممکن است ببینید فردی از مخاطبان سؤالی مطرح می‌کند که نیاز به مقدار زیادی بحث پیرامون یکی از جنبه‌های مطالب گفته شده توسط شما، دارد. اگر این بحث مورد علاقه عموم مخاطبان نیست، از پرسشگر بخواهید با شما بعد از اتمام جلسه صحبت کند. اما اگر احساس می‌کنید تمام مخاطبان از شنیدن توضیح جزئیات بیشتر سود می‌برند - و به درستی پاسخ خودتان اطمینان دارید - پاسخ پرسشگر را به طور خلاصه، ارائه کنید.

(۱۱) پرسش‌گر را شناسایی و اداره کنید

پرسش‌گرها در هیئت‌های متفاوتی ظاهر می‌شوند. بنابراین مهم است که قادر به شناسایی و اداره صحیح آن‌ها باشید. آن‌هایی که مایل به جلب توجه هستند، سعی می‌کنند ونمود کنند بیش از شما می‌دانند درحالی که آن‌هایی که بی‌هدف هستند، در اطراف موضوع سرگردانند و هرگز به نظر نمی‌رسد سؤال مستقیمی بپرسند. هر مورد، شیوه مدیریت خاص خود را دارد. کسی را که بی‌هدف است با گفتن این جمله به اصل مطلب بازگردانید: «این نکته خوبی است و سؤالی را دررابطه با... برمنی انگیزد».

اگر با کسانی که مایل به جلب توجه هستند مخالفت شود، ممکن است دردرس ایجاد کنند. بنابراین، در تمام موارد، با آن‌ها مؤدبانه رفتار کنید. البته کسانی هم هستند که فقط برای کسب دانش بیشتر و رفع ابهام خود سؤال می‌کنند که این‌ها با ارزش‌ترین سؤال کننده‌ها هستند. قدر این‌ها را بدانید.

(۱۲) با برنامه‌های پنهان مقابله کنید

از سوالات از پیش طراحی شده برای نشان دادن ضعفی جدی در بحث آگاه باشید که سخنران را دستپاچه کرده و به تزلزل می‌کشد. سؤالاتی که ارتباط ضعیفی با مطالب شما دارند، ممکن است صرفاً کوششی از جانب یکی از مخاطبان برای مطرح کردن خودش باشد. از طرف دیگر، این برنامه‌ها ممکن است از میل و علاقه به خراب کردن اعتبار شما ریشه بگیرد و شمارا ضعیف و کم اطلاع به نظر برساند. سعی کنید چند پاسخ ذخیره در اختیار داشته باشید از قبیل:

«من امروز تمایل ندارم این جنبه از موضوع را مطرح کنم.»
 یا «این یک جنبه مجزاست که من الان وقت بحث کردن درباره‌ی آن را ندارم.»
 که کاملاً دو پهلوست و فشار روی شما را کم خواهد کرد.

۱۳) نکته‌های کوتاه...

- ۱ همیشه از مخاطبان بخواهید تا سؤالاتشان را مطرح کنند. این کار باعث درک بهتر مطلب توسط آنان خواهد شد و به شما بیشتر اعتماد می‌کنند.
- ۲ بخش پرسش و پاسخ می‌تواند به اهمیت مطالب اصلی باشد.
- ۳ پاسخ دهی به پرسش‌های مخاطبان می‌تواند با توضیح دادن بیشتری در مورد اطلاعات اطراف موضوع، اعتبار شما و در نتیجه نفوذ کلام شما در مخاطب را افزایش دهد.
- ۴ با اطلاعات وسیع خود به مخاطبان غلبه کنید.
- ۵ یک یا دو پاسخ پر طول و تفصیل را پیش‌تر برای پرسش‌هایی که مطمئن هستید پرسیده خواهند شد، آماده کنید.
- ۶ در زمان جستجوی کامل متن بیانات، ممکن است اغلب سؤالات را پیش‌بینی کنید.
- ۷ برخی افراد بیشتر مایلند نکته‌ای را بیان کنند تا پرسشی را طرح کنند. اگر نظر آن‌ها ثابت است و بحث شما را تقویت می‌کند، مؤدبانه است که آن‌ها را تصدیق کنید اما اگر نکته نامربوط است از مخاطب تشکر کرده و به پرسش بعدی بروید.
- ۸ سؤالات را به کل مخاطبان پاسخ بدھید نه فقط به پرسشگر.
- ۹ اغلب پرسش‌هایی که توسط مخاطبان پرسیده می‌شود، قصد کلی دارند و نبایستی شخصی تصور شوند.
- ۱۰ تمام سؤالات بایستی با احترام و نزاکت اداره شوند.
- ۱۱ مراقب باشید با مخاطبان، ارباب منشانه برخورد نکنید.
- ۱۲ مخاطب نیاز دارد بداند آیا شما نظر خودتان را ابراز می‌کنید یا حقایق را؟
- ۱۳ این مطلب مهم است که با پرسشگر بدون توجه به این که چه قدر فرضیات وی غیرقابل قبول باشد، به بحث کشیده نشوید.
- ۱۴ بعضی سؤالات واقعاً مشکل، ممکن است لازم باشد مورد تحقیق قرار بگیرند و در تاریخی دیرتر، پاسخ داده شوند.
- ۱۵ بعضی سؤالات نیاز به توضیح توسط پرسشگر دارند.
- ۱۶ سؤالات بایستی همیشه در یک زمان پاسخ داده شوند.
- ۱۷ با گفتن "نکته خوبی بود" پرسشگر خجالتی یا عصبی را تشویق کنید.
- ۱۸ هرچه آهنگ صدا یا قصد پرسش کننده باشد، شما خونسرد باقی بمانید.
- ۱۹ عصبی بودن ممکن است شما را به واکنشی پرخاشگرانه اغوا کند. همیشه قبل از صحبت کردن به پاسخ خود فکر کنید.
- ۲۰ سؤالات خشن را به پرسشگر یا به مخاطبان، ارجاع دهید.

۱۴) انواع پرسش‌هایی که از مخاطبان انتظار می‌رود

پرسش‌های مشخص و به خصوصی وجود دارند که همواره در بخش پرسش و پاسخ تکرار می‌شوند. یاد بگیرید آن‌ها را تشخیص دهید که در نتیجه می‌توانید با آن‌ها به‌طور موفقیت‌آمیزی برخورد کنید:

سؤال جمع‌بندی: «چیزی که به نظر می‌رسد شما می‌خواهید بگوئید این است...»

درست گفتم؟»

این گونه پرسش‌ها، کوششی برای پیشی گرفتن از کسی است که جلسه را اداره می‌کند. (سخنران یا استاد کلاس و...)

سؤال مستقیم: «می‌توانید در مورد مطالبی که در ابتدای بحث در خصوص...

صحبت کنید؟»

این یک درخواست صریح اطلاعات است.

سؤالات من و مال من: «وقتی مادر من امتحان کرد نتیجه عکس داد. شما این را

چه طور توضیح می‌دهید؟»

تجربیات شخصی معمولاً نکته‌ای ایجاد می‌کنند.

سؤال دکارتی: «چگونه می‌توانید بگوئید "ب" در حالی که هنوز موضوع "الف"

درستی اش معلوم نشده است؟»

در اینجا منطق بر سخنران غلبه می‌کند.

سؤال عصبی خام: «چه زمانی می‌خواهید استنادات خود را... بیان کنید.».

این یک دام طبیعتاً ضعیف است.

سؤال کاملاً مربوط به موضوع: «آقای... (یکی از شخصیت‌ها) درباره این موضوع

گفته است...». نام بردن اشخاص معروف، معمولاً سبب دوام قدرت می‌شود.

داستان حیرت‌انگیز برصیصای عابد

«كَمَثَلُ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ أَكُفْرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ كَارَ آنَّهَا (منافقان) مانند شیطان است که به انسان گفت کافر شو و هنگامی که کافر شد گفت من از تو بیزارم، من از خداوندی که پروردگار عالمیان است بیم دارم.(حشر/۱۶)

بعضی از مفسران و ارباب حدیث در ذیل این آیات روایتی پر معنی از عابدی از بنی اسرائیل بنام «برصیصا» نقل کردند که می‌تواند درس بزرگی برای همه‌ی افراد باشد تا هرگز با طناب پوسیده شیطان و منافقان به چاه نرونده که رفتن همان و سرنگون شدن در قعر چاه همان! خلاصه داستان چنین است:

در میان بنی اسرائیل عابدی بود بنام «برصیصا» که زمانی طولانی عبادت کرده بود و به آن حد از مقام قرب رسیده بود که بیماران روانی را نزد او می‌آوردند و با دعای او سلامت خود را باز می‌یافتدند. روزی زن جوانی را از یک خانواده با شخصیت به وسیله‌ی برادرانش نزد او آوردند و بنا شد مدتها بماند تا شفا یابد. شیطان در اینجا به وسوسه‌گری مشغول شد و آن قدر صحنه را در نظر او زینت داد تا آن مرد عابد به او تجاوز کرد! چیزی نگذشت که معلوم شد آن زن باردار شده (و از آن‌جا که گناه همیشه سرچشمه گناهان عظیمتر است) زن را به قتل رسانید و در گوشها ای از بیابان دفن کرد! برادرانش از این ماجرا با خبر شدند که مرد عابد دست به چنین جنایت هولناکی زده، این خبر در تمام شهر پیچید، و به گوش امیر رسید، او با گروهی از مردم حرکت کرد تا از ماجرا با خبر شود، هنگامی که جنایات عابد مسلم شد او را از عبادتگاهش فرو کشیدند، پس از اقرار به گناه دستور داد او را به دار بیاویزند، هنگامی که بر بالای چوبه دار قرار گرفت شیطان در نظرش مجسم شد، گفت: من بودم که تو را به این روز افکندم! و اگر آن‌چه را می‌گوییم اطاعت کنی موجبات نجات تو را فراهم خواهم کرد! عابد گفت چه کنم؟ گفت: تنها یک سجده برای من کن کافی است! عابد گفت: در این حالتی که می‌بینی توانایی ندارم، شیطان گفت: اشاره‌ای کفایت می‌کند، عابد با گوشه چشم، یا با دست خود، اشاره‌ای کرد و سجده به شیطان آورد و در دم جان سپرد و کافر از دنیا رفت!» (تفسیر نمونه ج ۲۳ ص ۵۴۴)

نماز ۵ وقت است

ما ۳ وقت

نوینده: علیرضا نکرد

۰۰

طرح موضوع

وقت نماز در دیدگاه شیعه

وقت نماز در دیدگاه اهل تسنن

موضوع اختلاف

جواز جمع در میان اهل سنت

ادله شیعه

الف) قرآن

ب) بعضی روایات اهل سنت

ج) بعضی روایات تشیع

نتیجه‌گیری

نماز ۵ وقت است یا ۳ وقت

طرح موضوع

یکی از سؤالاتی که درباره وقت نماز مطرح می‌شود این است که با وجود آن‌که پیامبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نمازها را در پنج وقت می‌خوانندن چرا شیعیان نمازها را در سه وقت می‌خوانند و نمازهای (ظهر و عصر) و (مغرب و عشاء) را جمع می‌کنند.

وقت نماز در دیدگاه شیعه

معیار در اوقات نماز، طلوع و غروب خورشید است، بر اساس نظر فقهای شیعه:
اول وقت نماز صبح، زمانی است که شب به پایان رسیده و سفیدی که در طرف مشرق در آسمان رو به بالا حرکت می‌کند کم کم پهن و گستردگی شود و آخر وقت نماز صبح موقعی است که آفتاب بیرون می‌آید. در این زمان، وقت نماز صبح به پایان رسیده و نماز صبح قضاء می‌شود.

در مورد نمازهای ظهر و عصر و نمازهای مغرب و عشا این است که هر یک از نمازهای ظهر و عصر و نمازهای مغرب و عشا، یک وقت خاص دارند و یک وقت مشترک:

وقت خاص نماز ظهر، از آغاز ظهر شرعی (وقت زوال) است تا مقدار زمانی که چهار رکعت نماز خوانده می‌شود، در این مدت محدود تنها نماز ظهر را می‌توان بجا آورد.

وقت خاص نماز عصر، زمانی است که از آن لحظه تا وقت غروب، تنها به اندازه مدت خواندن نماز عصر فرصت باشد.

وقت مشترک بین دو نماز ظهر و عصر، از انتهای وقت خاص نماز ظهر، تا ابتدای وقت خاص نماز عصر است. در تمام این وقت مشترک می‌توانیم نماز ظهر و عصر را با هم و بدون فاصله بخوانیم.

وقت فضیلت نماز ظهر از اول ظهر است تا وقتی که سایه شاخص بعد از ظهر به اندازه «دو هفتم» خودش اضافه شود.

فضیلت عصر هنگامی است که سایه شاخص به اندازه خودش اضافه شود. و اگر کسی در اول ظهر، نافله ظهر و نماز ظهر را بخواند بهتر است بلا فاصله نماز عصر و نافله آن را بخواند.

وقت خاص نماز مغرب، از آغاز مغرب شرعی است تا مقدار زمانی که سه رکعت نمازخوانده شود و در این مدت محدود، تنها نماز مغرب را می‌توان ادا نمود

وقت خاص نماز عشا، زمانی است که از آن لحظه تا نیمه شب شرعی، تنها به اندازه خواندن نماز عشا فرصت باشد. در این مدت کوتاه، تنها نماز عشا را می‌توانیم بجا آوریم.

وقت مشترک بین دو نماز مغرب و عشا، از انتهای وقت خاص نماز مغرب تا ابتدای وقت خاص نماز عشا ادامه دارد. در طول این مدت مشترک، می‌توانیم نماز مغرب و عشا را با هم و بدون فاصله بخوانیم.

وقت فضیلت نماز مغرب و عشا: مستحب است نماز مغرب را پس از مغرب شرعی و نماز عشا را بعد از زوال شفق از جانب مغرب به جا آوریم.

وقت نماز در دیدگاه اهل تسنن

از اول ظهر شرعی (وقت زوال) تا آنگاه که سایه هر چیز به اندازه خود آن چیز گردد به نماز ظهر اختصاص دارد و نباید نماز عصر در این مدت خوانده شود.

از آن پس تا موقع مغرب به نماز عصر اختصاص دارد و نمی‌توان نماز ظهر را در آن وقت بجا آورد.

از اول غروب تا هنگام زوال شفق از مغرب، به نماز مغرب اختصاص دارد و نباید نماز عشا در این مدت خوانده شود.

و از هنگام زوال شفق از مغرب تا نیمه شب شرعی، به نماز عشا اختصاص دارد و نمی‌توان نماز مغرب را در آن وقت بجا آورد.

موضوع اختلاف

پس از نظر اهل سنت چیزی به نام وقت مشترک جایز نیست.

جواز جمع در میان اهل سنت

البته اهل سنت در بعضی از اوقات جمع بین دو نماز را جایز می‌دانند:

- ۱- جمع بین دو نماز مزدلفه و عرفه^(۱): همه فقهاء جمع بین این دو نماز را افضل می‌دانند چه شیعه و چه سنتی.
- ۲- جمع بین دو نماز در سفر: بیشتر فقهاء اهل سنت (جز ابوحنیفه و حسن و نخعی) قائل به جواز جمع بین دو نماز در سفر هستند.
- ۳- جمع بین دو نماز در غیر سفر به خاطر عذر: که مشهور جواز جمع بین مغرب و عشاء را قائل هستند فقط ابوحنیفه جمع را مطلقاً جایز ندانسته است مگر در حج در عرفه و مزدلفه.

ادله شیعه

الف) قرآن

هرچند قرآن کریم در موارد متعددی^(۲) از اصل وجوب نماز بحث کرده و به جزئیات نپرداخته ولی در مورد اوقات نماز می‌فرماید: «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِلْمُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسِيقِ الظَّلَلِ وَ قُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا» - نماز را از زوال خورشید (هنگام ظهر) تا نهایت تاریکی شب (نیمه شب) برپا دار؛ و همچنین قرآن فجر (نماز صبح) را؛ چرا که قرآن فجر، مشهود (فرشتگان شب و روز) است.^(۳) بنابراین در قرآن کریم سه وقت برای نماز ذکر شده است نه پنج وقت.^(۴)

ب) بعضی روایات اهل سنت

- ۱- ابن عباس می‌گوید: «جَمَعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلَهُ وَسَلَّمَ بَيْنَ الظَّهَرِ وَالْعَصْرِ، وَبَيْنَ الْمَغْرِبِ وَالْعِشَاءِ بِالْمَدِينَةِ مِنْ غَيْرِ خَوْفٍ وَلَا مَطْرَأٍ قَالَ فَقِيلَ لِابْنِ عَبَّاسٍ مَا أَرَادَ بِذَلِكَ؟ قَالَ أَرَادَ أَنْ لَا يُخْرِجَ أَمْمَةً» - پیامبر خدا صلی الله علیه وآل‌ه‌وسلم بین نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا در شهر مدینه جمع کرد، در حالی که نه ترسی بود و نه بارانی. از ابن عباس سؤال کردند که منظور پیامبر از این کار چه بود؟ گفت: برای این بود که امتش را به زحمت و حرج نیفکند.^(۵)
- ۲- در روایتی آمده است که: «جَمَعَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلَهُ وَسَلَّمَ بَيْنَ الظَّهَرِ وَالْعَصْرِ وَبَيْنَ الْمَغْرِبِ وَالْعِشَاءِ فَقِيلَ لَهُ فِي ذَلِكَ فَقَالَ صَنَعْتُ هَذَا لِئَلَّا تَخْرُجَ أَمْمَةً» - پیامبر اکرم صلی الله علیه وآل‌ه‌وسلم بین نماز ظهر و عصر جمع کرد. و همین‌طور بین نماز مغرب و عشاء. از او در این مورد پرسیدند فرمود: این گونه عمل کردم تا حرج و مشقت بر امتم نباشد.^(۶)
- ۳- امام مالک بن آنس از سعید بن جبیر نقل می‌کند که عبدالله بن عباس گفت: «صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ (ص) الظَّهَرَ وَالْعَصْرَ جَمِيعًا وَالْمَغْرِبَ وَالْعِشَاءَ جَمِيعًا فِي غَيْرِ خَوْفٍ وَلَا سَفَرٍ» - پیامبر خدا صلی الله علیه وآل‌ه‌وسلم نماز ظهر و عصر را و مغرب و عشا را با هم خواند، بدون این که ترسی یا سفری در پیش باشد.^(۷)

۴- امام احمد بن حنبل در مسنده خود از عبدالله بن شقيق چنین روایت می‌کند: «خطبنا ابن عباس يوماً بعد العصر حتى غرمت الشمس و بدت التحوم و علق الناس ينادونه الصلوٰ و في القوم رجُلٌ من بي تيمٍ فجعل يقول الصلوٰ - الصلوٰ قال فغضب قال أتعلمني بالسُّنْنَ شهادت رسول الله (ص) جمَعَ بَيْنَ الظَّهِيرَةِ وَالْعَصْرِ وَالْمَغْرِبِ وَالْعِشَاءِ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ فَوَجَدْتُ فِي نَفْسِي مِنْ ذَاكَ شَيْئًا فَلَقِيتُ أَبَاهُرِيَّرَ فَسَأَلْتُهُ فَوَاقَفَهُ - در یکی از روزها ابن عباس بعد از نماز عصر سخنرانی کرد تا این که خورشید غروب کرد و ستارگان آشکار شدند و مردم ندای نماز دادند و در آن میان مردی از بنی تمیم می‌گفت: نماز، نماز، ابن عباس خشمگین شد و گفت: آیا تو می‌خواهی سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به من بیاموزی؟ من شاهد بودم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بین ظهر و عصر و بین مغرب و عشا جمع می‌کرد. عبدالله بن شقيق می‌گوید: من در دل تردید داشتم لذا با ابوهیره ملاقات کردم و از او سؤال نمودم و ابوهیره سخن ابن عباس را تأیید کرد.^(۸)

البته روایات فراوان دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در کتب علمای اهل سنت در جواز جمع بین دو نماز حتی در غیر سفر و خطر وارد شده است.^(۹)

ج) بعضی روایات تشیع

۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «انَّ رَسُولَ اللَّهِ(ص) جَمَعَ بَيْنَ الظَّهِيرَةِ وَالْعَصْرِ بِإِذَانٍ وَ إِقَامَتَيْنِ وَ جَمَعَ بَيْنَ الْمَعْرِبِ وَالْعِشَاءِ فِي الْحَضَرِ مِنْ غَيْرِ عِلْمٍ بِإِذَانٍ وَاحِدٍ وَ إِقَامَتَيْنِ - رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بین ظهر و عصر به یک اذان و دو اقامه و نیز بین نماز مغرب و عشا به یک اذان و دو اقامه جمع کرد بدون این که عذری باشد یا سفری در پیش داشته باشد.^(۱۰)

۲) ابن عباس گوید: «انَّ رَسُولَ اللَّهِ(ص) جَمَعَ بَيْنَ الظَّهِيرَةِ وَالْعَصْرِ وَالْمَعْرِبِ وَالْعِشَاءِ عَنْ غَيْرِ مَطْرِ وَ لَا سَفَرٍ فَقِيلَ أَبْنُ عَبَاسٍ مَا أَرَادَ بِهِ؟ قَالَ أَرَادَ التَّوْسِيعَ لِأَمْتَهِ - رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نماز ظهر و عصر و همچنین مغرب و عشا را جمع کرد بدون این که باران و سفری باشد. به ابن عباس گفته شد: پیامبر هدفش از این کار چه بود؟ ابن عباس گفت: قصد او گشایش و آسانی برای امت بود.^(۱۱)

۳) امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «هنگامی که خورشید به حد زوال رسید وقت نماز ظهر و عصر فرا می‌رسد؛ جز آن که نماز ظهر قبل از نماز عصر انجام می‌گیرد. آنگاه تو آزادی که آن دو را در هر وقتی خواستی بخوانی تا زمانی که خورشید غروب کند.^(۱۲)

۴) امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «آنگاه که خورشید از وسط آسمان رد شد وقت انجام دادن نماز ظهر و عصر فرا می‌رسد و آنگاه که خورشید غروب کرد هنگام انجام نماز مغرب و عشاء خواهد بود.^(۱۳)

۵) مسلم روایت می کند پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم جمع بین نمازها را در مسافرت خود در غزوه تبوک انجام داد و بین نماز ظهر و عصر و نماز مغرب و عشا جمع نمود. سعید بن جبیر می گوید: از این عباس سبب آن را پرسیدم؟ گفت: پیامبر می خواست که امت خود را در رنج و سختی نیندازد.^(۱۴)

البته در کتب روایی شیعه نیز روایات متعدد دیگری در این خصوص آمده است.

نتیجه‌گیری

از آن‌چه گفتم روشن شد که اگر چه خواندن نمازهای یومیه در پنج وقت مستحب است، ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به دلیل این که مسلمانان به سختی نیفتند، این اجازه را داده است که بین نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا جمع کنند و همین حکم، یعنی جایز بودن جمع بین نمازها، توانسته است امروزه در مراکز آموزشی، اقتصادی، نظامی و... بسیار راهگشا باشد.

پی‌نوشت‌ها:

- النحوی، ج ۵، ص ۲۱۳-۲۱۸، باب الجمع بین الصلوتین فی الحضر، دار القلم، بیروت، ۱۴۰۷ هـ ق
- مستند امام احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۲۵۱
- نک: سبحانی، جعفر، الانصاف فی مسائل دام فیها الخلاف ، جزء اول (ج اول)، بحث الجمع بین الصلوتین، ص ۲۷۵-۳۲۲، موسسه الامام الصادق (ع)، چاپ اول، قم، ۱۳۸۱ هـ ش.
- وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۱، باب جواز الجمع بین الصلاتین لغير عذر
- همان
- وسائل الشیعه، ج ۴، أبواب مواقیت، باب ۴، روایت ۶ و ۴. نرم افزار جامع الاحادیث
- وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۱۸۳ باب ۱۷-۱۳ همان ج ۴ ص ۱۲۶ أبواب مواقیت، باب ۴، روایت ۱. نرم افزار جامع الاحادیث
- الصراط المستقیم، ج ۳، ص ۲۹۱ چاپ: انتشارات کتابخانه حیدریه، نجف اشرف، نوبت چاپ: اول، سال انتشار: ۱۳۸۴ هجری

- ۱) مزلفه بین عرفه و مشعر الحرام است
- ۲) قرآن کریم در ۸۲ آیه از مسئله نماز یاد می کند، مثل آیات ۳، ۴۳، ۴۵، ۱۱۰، ۸۳، ۱۲۵، ۱۵۳، ۱۷۷، ۲۳۸، ۲۷۷ بقره و سوره‌های دیگر قرآن ۷۸/الاسراء
- ۳) نک: القرطبي، محمد بن رشد، بدایه المجتهد، ج ۱، ص ۱۷۰، تحت عنوان الفعل الثانى فی الجمع و ص ۱۷۳-۱۷۴، همان ج ۲، ص ۳۷۴ ، دار المعرفة ، بیروت ۱۴۰۳ هـ؛ صحيح مسلم، ج ۴، ص ۳۹ باب حججه النبي (ص)، دار الاحیاء التراث العربي، بیروت؛ الشوکانی، محمد بن علی بن محمد، نیل الاوطار، ج ۳، ص ۲۱۳، دار الكتب العلمیہ، بیروت؛ تفسیر کبیر، ج ۲۱، ص ۲۷
- ۴) سنن ترمذی، ج ۱، ص ۵۴، باب ۸
- ۵) شرح زرقانی بر موطاً مالک، ج ۱ ، باب جمع بین دو نماز در حضر و سفر، ص ۲۹۴
- ۶) الموطأ، ج ۱، ص ۱۴۴ کتاب قصر الصلوٰ فی السفر النبوی، ابو ذکریا، - شرح صحيح مسلم

دوسن

قدم برای پاکی

نویسنده: سعید حصاری

تفکر

انواع تفکر

- ۱- تفکر در دقائق و لطائف خلقت
 - ۲- تفکر در عاقبت هر کار
 - ۳- تفکر در این که هر کار سخت اما با ارزش به زودی تلخیش می‌رود
 - ۴- تفکر در جوانی و عمر
 - ۵- تفکر در حال سابقین
 - ۶- تفکر در مرگ
 - ۷- تفکر قبل از سخن و عمل
 - ۸- تفکر در حسنات و سیئات
 - ۹- تفکر در صفات و افعال الهی
- هر روز بیندیش

دوین

قدم بر ای پاکی

تفکر

اولین امری که برای سالک إلى الله در مسیر غلبه‌ی بر گناهان لازم و ضروری است، تفکر است. در فقه الرضا عليه السلام آمده است:

«الْتَّفْكُرُ مِنْ أَنْكَ، ثُرِيكَ سَيِّنَاتَكَ وَ حَسَنَاتَكَ

تفکر کردن آینه‌ی توتُّت، گناهان و کارهای خوبت را به تو نشان می‌دهد.»(۱)
امام صادق عليه السلام فرموده‌اند: «الفكرة مرآة الحسنات و كفارة السيئات -
فکر کردن، نشان دهنده‌ی خوبی‌ها و کفاره‌ی گناهان است.»(۲)

حضرت امام خمینی رحمت‌الله‌علیه درباره‌ی اهمیت تفکر می‌فرمایند: «بدان که از
برای تفکر فضیلت بسیار است. و تفکر مفتاح ابواب معارف و کلید خزانی کمالات و
علوم است، و مقدمه لازمه حتمیه سلوک انسانیت است. و در قرآن شریف و احادیث
کریمه تعظیم بلیغ و تمجید کامل از آن گردیده، و از تارک آن تعییر(سرزنش) و
تکذیب شده.»(۳)

انواع تفکر

تفکر انواع و مراتب گوناگونی دارد که تعدادی از انواع آن در بیداری دل و زدودن غبار معاصی و گناهان بسیار مؤثر و لازم است که به عنوان نمونه به بعضی از آن‌ها اشاره می‌نمائیم:

۱- تفکر در دقائق و لطائف خلقت خود و آسمان‌ها و زمین و تدبیر در این‌که انسان و جهان بیهوده و بازیجه خلق نشده‌اند.

عالی بزرگ اخلاق جناب حاج ملا احمد نراقی درباره‌ی فضیلت تفکر در مخلوقات و نقش آن در بیداری و توجه دل، چنین فرموده‌اند: «تفکر عبارت است از این که از راه دل در آیات "آفاق" و "نفس" سیر کنی، و از آن‌ها پی به آفریننده‌ی آن‌ها بری، و او را بشناسی، و قدرت شامله و عظمت کامله او را بدانی. و شکی نیست که غرض از خلقت انسانی نیست مگر همین. و از برای احدي ترقی از حضیض نقصان، به اوج کمال ممکن نیست مگر به این. و این سرّ کلید خزانه اسرار الهیه و مشکوّه انوار قدسیّه است.»^(۴)

البته باید توجه داشت که تفکر در ذات خدای متعال و همچنین تفکر در صفاتی که عین ذات او هستند منطقه ممنوعه می‌باشد زیرا تفکر در جایی مطلوب و پسندیده است که عقل انسان قادر بر درک و احاطه باشد و در تعریف تفکر آمده است که: «تفکر یعنی چیدن مقدماتی در ذهن، برای این‌که مجھولی را تبدیل به معلوم کنند.» در حالی که در محدوده ذات حق تعالی و صفات ملحق به ذات، ما هیچ معلوماتی نداریم تا با چیدن آن‌ها کنار هم نقطه مبهمی در مورد خدای متعال برای ما روشن شود و نتیجه‌ی تفکر در این منطقه‌ی ممنوعه، جز حیرت و سردرگمی و احیاناً سقوط در پرتگاه انکار و کفر نیست. لذا ائمه‌ی معصومین سلام‌الله‌علیہم‌اجمعین ما را به تفکر در عظمت و نظم جهان هستی که حاکی از علم و قدرت و عظمت و سایر صفات خداست، دعوت نموده‌اند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده‌اند: «تَعْكِرُوا فِي آلَاءِ اللَّهِ فَإِنَّكُمْ لَنْ تَقْدِرُوا قَدْرَه - در نعمت‌های خدا تفکر کنید نه در ذات او، زیرا شما به کنه او نمی‌رسید.»(۵) و امام صادق علیه السلام فرموده‌اند: «مَنْ نَظَرَ فِي اللَّهِ كِيفَ هُوَ هَلَكَ - هر کس درباره‌ی چگونگی خدا بیندیشد هلاک شود.»(۶)

۲- تفکر در عاقبت هر کاری که انسان می‌خواهد انجام بدهد و بررسی سود و زیان دنیوی و اخروی آن.

امیرمؤمنان علی علیه السلام فرموده‌اند: «الْفِكْرُ فِي الْعَوَاقِبِ يُنْجِي مِنَ الْمَعَاطِبِ - اندیشیدن در عواقب کارها، از مهلكه‌ها می‌رهاند.»(۷)

۳- تفکر در این که هر کار سخت اما با ارزش به زودی تلخیش می‌رود اما آثار زیبایش برای همیشه می‌ماند و تفکر در این که هر کار با لذت اما بی ارزش، به زودی شیرینیش می‌رود اما آثار تلخیش برای همیشه خواهد ماند.

۴- تفکر در جوانی و عمر که چه زود می‌گذرند و چه بد می‌شود اگر بی‌حاصل و با غفلت بگذرند.

۵- تفکر در حال سابقین از اهل دنیا که با تمام خوبی‌ها و بدی‌ها، خوشی‌ها و ناخوشی‌ها، امیدها و آرزوها، عشق‌ها و دلبستگی‌ها و... اکنون در زیر خروارها خاک آرمیده‌اند و همه‌ی آن‌ها، هر کدام تنهایی تنها، جدای از همه‌ی اشخاص و آمال و آرزوها، فقط در گروی عمل خویش هستند. «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيَةً - هر نفسی در گرو عمل خویش است»(۸)

۶- تفکر در مرگ و سختی‌های آن و عالم قبر و برباز و قیامت و صراط و میزان و بهشت و جهنم و هول و هراس‌های آن، که به زودی گریبان همه‌ی ما را خواهد گرفت.

۷- تفکر قبل از سخن و عمل امیرمؤمنان علی علیه السلام فرموده‌اند: «أَصْلُ السَّلَامِ مِنَ الرَّلَلِ الْفِكْرُ قَبْلَ الْفَعْلِ وَ الرَّوِيَّةُ قَبْلَ الْكَلَامِ - ریشه‌ی سالم ماندن از گناهان و لغش‌ها، اندیشیدن قبل از عمل کردن و سنجیدن پیش از سخن گفتن است.»(۹)

این‌ها نمونه‌هایی از تفکرات بیدارگری هستند که ائمه‌ی معصومین علیهم السلام برای تنبه انسان و دوری او از معا�ی، به آن فرمان داده‌اند.

۸- تفکر در حسنات و سیئات

۹- تفکر در صفات و افعال الهی

عالی بزرگ اخلاقی جناب ملا مهدی نراقی(ره) درباره‌ی فضیلت تفکر و نقش بازدارنده‌ی آن نسبت به گناهان چنین فرموده‌اند:

«امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: تفکر انسان را به نیکی و عمل به نیکی می‌خواند... تفکری که امیرالمؤمنین علیه السلام درباره‌ی آن می‌فرماید: انسان را به نیکی می‌خواند، گاهی تفکر در حسنات و سیئات است و گاهی تفکر در صفات و افعال الهی است.

در قسم اول انسان در مورد حسنات خویش می‌اندیشد که کامل‌نند یا ناقص آیا به پای بدی‌های او می‌رسند یا نه، از شرک و شک خالص هستند یا آلوهه به شرک و شک می‌باشند. چنین تفکری حتماً انسان را به اصلاح و جبران نواقص می‌خواند.

همچنین هنگامی که در بدی‌ها و عقوبات‌هایی که به دنبال دارند و دوری از خدا که ثمره‌ی آن‌هاست تفکر می‌کند، این تفکر او را به خودداری از گناه و تدارک آن‌ها به وسیله‌ی ندامت و توبه می‌خواند.

در قسم دوم تفکر در صفات و افعال الهی چون لطف و احسان او به بندگان با نعمت‌های کامل و گسترده، با تکالیفی که همه در حد طاقت انسانند، تفکر در این‌که او به خاطر اعمال کوچک و ناچیز بندگان وعده پاداش بزرگ و ستایش نیکو فرموده، زمین و آسمان و هر چه را بین آن‌هاست مسخر بشر نموده. چنین تفکری انسان را به نیکی و عمل به نیکی خوانده او را به طاعات ترغیب، و از معصیت‌ها باز می‌دارد.»(۱۰)

هر روز بیندیش

حضرت امام خمینی رحمت‌الله‌علیه اولین گام در راه مبارزه و جهاد با نفس و دوری از گناهان را، تفکر دانسته و در این‌باره چنین می‌فرمایند:

«بدان که اوّل شرط مجاهده با نفس و حرکت به جانب حق تعالیٰ «تفکر» است. و تفکر در این مقام (مقام ترک گناهان) عبارت است از آنکه انسان لاقل در هر شب و روزی مقداری – ولو کم هم باشد – فکر کند در این که آیا مولای او که او در این دنیا آورده و تمام اسباب آسایش و راحتی را از برای او فراهم کرده، و بدن سالم و قوای صحیحه، که هر یک دارای منافعی است که عقل هر کس را حیران می‌کند، به او عنایت کرده، و این همه بسط بساط نعمت و رحمت کرده، و از طرفی هم این همه انبیاء فرستاده، و کتاب‌ها نازل کرده و راهنمایی‌ها نموده و دعوت‌ها کرده، آیا وظیفه ما با این مولای مالک‌الملوک چیست؟ آیا تمام این بساط فقط برای همین حیات حیوانی و اداره کردن شهوت است که با تمام حیوانات شریک هستیم، یا مقصود دیگری در کار است؟ آیا انبیاء کرام و اولیاء معظم و حکماء بزرگ و علمای هر ملت که مردم را دعوت به قانون عقل و شرع می‌کردند و آن‌ها را از شهوت‌های حیوانی و از این دنیای فانی پرهیز می‌دادند با آن‌ها دشمنی داشتند و دارند، یا راه صلاح ما بیچاره‌های فرو رفته در شهوت‌های مثل ما نمی‌دانستند؟

اگر انسان عاقل لحظه‌ای فکر کند می‌فهمد که مقصود از این بساط چیز دیگر است، و منظور از این خلقت عالم بالا و بزرگ‌تری است، و این حیات حیوانی مقصود بالذات نیست. و انسان عاقل باید در فکر خودش باشد، و به حال بیچارگی خودش رحم کند و با خود خطاب کند: ای نفس شقی که سال‌های دراز در پی شهوت‌های عمر خود را صرف کردی و چیزی جز حسرت نصیبت نشد،

خوب است قدری به حال خود رحم کنی، از مالک الملوك حیا کنی، و قدری در راه مقصود اصلی قدم زنی، که آن موجب حیات همیشگی و سعادت دائمی است، و سعادت همیشگی را مفروش به شهوات چند روزه فانی، که آن هم به دست نمی‌آید حتی با زحمت‌های طاقت فرسا.

قدری فکر کن در حال اهل دنیا از سابقین تا این زمان که می‌بینی. ملاحظه کن زحمت‌های آن‌ها و رنج‌های آن‌ها در مقابل راحتی آن‌ها چه قدر زیادتر و بالاتر است، در صورتی که برای هر کس هم راحتی و خوشی پیدا نمی‌شود. آن انسانی که در صورت انسان و از جنود (سپاه) شیطان است و از طرف او مبعوث (برانگیخته) است و تو را دعوت به شهوات می‌کند و می‌گوید زندگانی مادی را باید تأمین کرد، قدری در حال خود او تأمل کن، و قدری او را استنطاق (به سخن وادر) کن بین آیا خودش از وضعیت راضی است؟ یا آن‌که خودش مبتلا است (و) می‌خواهد بیچاره دیگری را هم مبتلا کند؟ و در هر حال از خدای خود با عجز و زاری تمنا کن که تو را آشنا کند به وظایف خودت که باید منظور شود ما بین تو و او. و امید است این تفکر که به قصد مجاهده با شیطان و نفس امّاره است، راه دیگری برای تو بنمایاند و موفق شوی به منزل دیگر از مجاهده.»(۱۱)

پی‌نوشت‌ها

- ۱) میزان‌الحكمه، ج ۱۰، ح ۱۶۲۰۹
- ۲) میزان‌الحكمه، ج ۱۰، ح ۱۶۲۱۰
- ۳) شرح چهل حدیث ص ۱۹۱
- ۴) معراج السعاده ج ۲ ص ۱۴۰
- ۵) بحار الأنوار ج ۶۸ ص ۳۲۲
- ۶) اصول کافی، ج ۱، ص ۹۳
- ۷) میزان‌الحكمه، ج ۱۰، ح ۱۶۱۸۰
- ۸) مدثر/۲۸
- ۹) میزان‌الحكمه، ج ۱۰ ح ۱۶۱۸۵
- ۱۰) ترجمه‌ی جامع السعادات، ص ۴۱
- ۱۱) چهل حدیث، ص ۷ و ۶

تحقیق و تدوین: عباس علیوست

چه‌ها که نکشیدم

شرح گوشاهای از رنچ‌های امیر المؤمنین علیه السلام در مبارزه با بدعت‌های بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در بیان آن حضرت

سلیمان بن قیس هلالی می‌گوید: امیر المؤمنین علیه السلام خطبه خواند و خدا را سیاس و ستایش نمود، و سپس بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درود فرستاد و فرمود: همانا از دو خصلت بر شما هراسانم؛ پیروی از هوا نفسم و آرزوی طولانی. اما پیروی از هوا نفسم از حق باز می‌دارد، و اما آرزوی دراز آخرت را در طاق نسیان می‌نهد. همانا دنیا پشت کنان، کوچ کرده و می‌رود و آخرت، کوچ کرده و به سوی ما می‌آید، و هر کدام را فرزندانی است، پس شما از فرزندان آخرت باشید و از فرزندان دنیا نباشید، چه، امروز عمل هست و محاسبه نیست و فردا محاسبه هست و عمل نیست.

همه فتنه‌ها و آشوب‌ها از هوا پرستی آغاز می‌شود و از احکام بدعت و خود پرداخته، شروع می‌گردد. در این احکام خود پرداخته با خدا مخالفت می‌شود و مردانی در عهده‌دار شدن آن‌ها، به جای مردانی دیگر می‌نشینند.

اگر حق خالص در میان بود، اختلاف به چشم نمی‌خورد، و اگر باطل محض در میان بود، بر هیچ خردمندی پوشیده نمی‌ماند، لیکن مشتبه از حق و مشتبه از باطل برگرفته شده و با هم آمیخته گردیده، و این جاست که شیطان به اطرافیان خود چیره می‌گردد و کسانی رهایی می‌یابند که از طرف خداوند عاقبت نیکی برای آن‌ها رقم خورده باشد.

همانا من از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می‌فرمود: «چگونه خواهید بود زمانی که فتنه‌ای شما را در برگیرد که در آن کودکان بیش از آن به نظر می‌رسند که هستند [سن و سالشان بیشتر به نظر می‌رسد]، و جوانان به پیری می‌رسند. مردم به کثره‌هه می‌رونند و آن را چونان سنت خویش می‌گزینند، و هر گاه بخشی از آن به روش درست تبدیل گردد، گفته می‌شود سنت دگرگون شده است، و این در نظر مردم کاری زشت آید و در پی آن، بلایا شدت یابند و نسل به اسارت برده شود. سپس فتنه و آشوب آنان را بکوبد، چنان که آتش هیزم را می‌کوبد و آسیاب طعمه خود را. آن‌ها دین می‌آموزند اما نه برای خدا، و دانش می‌جوینند اما نه برای عمل؛ و به وسیله‌ی کار آخرت، دنیا را می‌طلبند.»

سپس روی به حاضران کرد در حالی که پیرامون ایشان گروهی بود / از اهل بیت و خواص و شیعیانش و فرمود:

... اگر من بخواهم مردم را به ترک این کردارهای مخالف پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ادار کنم و آنان را به سوی حق بازگردانم و به همان روش که در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بود تغییرشان دهم، همه‌ی لشکریانم از پیرامونم پراکنده شوند تا آن که من می‌مانم با گروه اندکی از شیعیانم که فضل مرا شناخته‌اند و از روی قرآن و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مرا واجب الطاعه می‌دانند.

... اگر من درباره مقام ابراهیم فرمانی صادر کنم که آن را به همان جایی برگردانم که پیامبر اکرم در آن جایش نهاد

و فدک را به وارثان فاطمه پس دهم

و صاع پیامبر را به میزانی برگردانم که در دوران آن حضرت بود و زمین‌هایی که پیامبر به مردمی واگذارد که حکم ایشان در باره آن‌ها اجرا نشده است و من آن را اجرا کنم

و خانه جعفر را که از او ستانند و جزء مسجد کردند به وارثان او برگردانم و آن را از مسجد خراب کنم

و احکام و قوانین خلاف حق را که طبق آن‌ها حکم شده به حق برگردانم و آن احکام خلاف را الغو کنم

و زنانی را که زیردست مردانی هستند که به ناحق خود را شوهر آنان می‌دانند، آزاد کنم و آن‌ها را به شوهرهای شرعی‌شان بازگردانم و با آن‌ها بنا به حکم خدا درباره فروج و مقررات مقابله کنم

و زن و بچه بنی‌تغلب را به اسارت گیرم

و آن‌چه از زمین‌های خیر تقسیم شده را برگردانم

و دفتر هدایا و حقوق و مستمری را از میان ببرم

و درآمد اسلامی را مانند پیامبر اکرم میان مسلمانان، برابر و برادروار تقسیم کنم و بیت‌المال را دست گردان توانگران نسازم

و خراج و مالیات از روی مساحت زمین را الغو کنم

و امر نکاح را بر پایه برابری و برادری مسلمانان استوار کنم

و خمس پیامبر را چنان که خداوند سبحان فرو فرستاده و مقرر داشته اجرا کنم

و مسجد رسول خدا را به همان وضعی برگردانم که بود و هر دری را از آن گشودند ببندم
و هر دری را که بستند باز کنم
و مسح وضو را از روی کفش منوع کنم
و برای نوشیدن شراب حد اجرا کنم
و فرمان دهم که متعه حج و متنه زنان حلالند
و فرمان دهم بر جنازه‌ها پنج بار الله اکبر بگویند
و مردم را وادارم تا «بسم الله الرحمن الرحيم» را در حمد و سوره نماز بلند بخوانند
و هر کس را به همراه رسول خدا در مسجدش درآوردن بیرون بیندازم و آن کسی را که
از مسجد رسول خداصلی الله علیه و آله و سلم بیرون انداخته‌اند وارد آن سازم
و مردم را به حکم قرآن و اجراء طلاق طبق قانون قرآن و موافق سنت اسلام وادارم
و زکات را از همه گونه‌هایش طبق مقررات دریافت کنم
و وضو و غسل و نماز را به هنگام و بنا به شریعت و در محل خودش برگردانم
و اهل نجران را به مکان خود بازگردانم
و اسیران فارس و ملت‌های دیگر را به مقررات کتاب خدا و سنت رسولش برگردانم،
در این صورت همه از گرد من پراکنده می‌شندن.
به خدا سوگند که من به مردم فرمان دادم در ماه رمضان نماز فریضه را به جماعت
بخوانند و به آن‌ها اعلان داشتم که جماعت در نماز نافله، بدعت است و دستور خدا نیست.
ولی فریاد گروهی از سربازانم که همراه من با دشمن می‌جنگیدند بلند شد. آن‌ها فریاد
می‌زدند که: «ای مسلمانان سنت عمر دگرگون شد، علی ما را از نماز نافله ماه رمضان باز
می‌دارد.» و من ترسیدم که مبادا در بخشی از سپاهم جنجالی بپا شود.
من از دست این امّت، از نظر تفرقه‌اندازی و پیروی آن‌ها از پیشوایان گمراهی و از
دعوتگران بهسوی دوزخ چه‌ها که نکشیدم!
... خاندان هیچ پیغمبری از امّت خود آن ندید که ما پس از پیامبر دیدیم،
و خداوند علیه کسی که به ما ستم روا داشته یاور ماست و از او کمک می‌خواهیم،
و لا حول و لا قوّة إِلَّا بالله العلي العظيم.

این حدیث را از کتاب بهشت کافی (ترجمه روضه کافی) صفحه ۹۲ نقل کردیم. بعضی از کتب دیگری
که این روایت در آن‌ها نقل شده عبارتند از:
 ۱) کتاب سلیمان قیس ج ۲ ص ۷۲۳
 ۲) الکافی (ط الإسلامیة)، ج ۸ ص ۶۳
 ۳) مرآۃ العقول ج ۲۵ ص ۱۳۷

مشکی مکروه؟!

نویسنده: طاهره طوسی

پوشش مشکی زنان در زمان رسول الله صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

سہ استثناء

کسae چیست؟

ریشه قرآنی چادر مشکی

سیاه پوشی برای بانوان مکروه نیست

گاهی شرایط کراحت از بین می رود

پوشیدن سیاه در عزاداری

شہوت و رنگ مشکی

هیبت و رنگ سیاه

روانشناسی رنگ مشکی

مشکی مکروه؟!

علاوه بر فواید بسیار زیاد فردی و اجتماعی حجاب در شکل چادر، این نوع حجاب در انقلاب اسلامی و دینی، یک نماد مبارزه با اهداف استعماری و استکباری است. به طوری که ریون کرکت (ادوار شرلی) صهیونیست و مسئول سابق شبکه‌ی جاسوسی سیا در ایران می‌گوید: «چادر نمادی است که وجود انقلاب را در سر هر چهارراه به نمایش می‌گذارد، با چادر می‌توان این احساس را پدید آورد که انقلاب اسلامی هنوز زنده و جاوید است.»^۱

با توجه به همین جایگاه زن عفیفه در خانواده و اجتماع، طبیعی است که دشمنان اسلام و انقلاب بخواهند این ارزش و عفت از بین برود و با تبلیغات گسترده در سطح مطبوعات و رسانه‌های دیگر برای تضعیف اعتقاد اسلامی بانوان گام بردارند و همواره شباهتی را مطرح کنند. از طرفی تمایل ذاتی انسان به ویژه بانوان به رنگ‌های شاد و جذاب باعث شده تا عده‌ای این سؤال را مطرح کنند که چرا با وجودی که پوشش مشکی در اسلام مکروه است، بانوان به پوشش چادر مشکی یا دیگر پوشش‌ها با رنگ‌هایی از این دست توصیه می‌شوند.

در حالی که به پوشش مشکی و چادر تنها برای زمانی که بانوان با نامحرم مواجه می‌شوند سفارش شده است و در دیگر موارد، به استفاده از رنگ‌های شاد توصیه گردیده است.

متأسفانه این مسئله ذهن بعضی از مؤمنین را هم گرفتار کرده و در برخی نشریات و کتب می‌بینیم که بدون تحقیق، همین امر را بیان می‌کنند و داد سخن می‌دهند که این مشکی از اسلام نیست و چه اشکالی دارد که بانوان از رنگ‌های شاد در کوچه و خیابان استفاده کنند.

در پس هر حکم الهی منافع و نکاتی نهفته است که ما به بعضی از آن‌ها آگاه می‌شویم و به بعضی آگاه نخواهیم شد. آن‌چه به انسان حیات می‌بخشد و مایه‌ی سعادت و خوشبختی او می‌شود اطاعت خدا و رسول صلی‌الله‌علیه‌وآل‌ه‌وسلم است به طوری که خداوند در آیه ۲۴ سوره انفال می‌فرماید: «يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامُواْ اسْتَجِبُوْ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُمْكِنُكُمْ» - ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اجابت کنید خدا و رسول را، هنگامی که شما را به چیزی دعوت می‌کنند، که به شما حیات می‌بخشد».

پوشش مشکی زنان در زمان رسول الله

علامه طبابایی به عنوان یک مفسر بزرگ شیعی روایتی را که در تفسیر «الدرالمنثور» آمده است را پذیرفته و آن را نقل کرده است.^۲ روایت به شرح زیر است: عبدالرازاق، عبدبن‌حمید، ابوداد، ابن‌منذر، ابن‌ابی‌حاتم، و ابن‌مردویه، از امسلمه روایت کردند که گفت: وقتی آیه:

يَأَيُّهَا النَّبِيِّ قُلْ لَاَرْوَاجُكَ وَ نِسَاءُ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَبِيَّهِنَّ ذَالِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفَنَ فَلَا يُؤْذِنَ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا - ای پیامبر! به همسران و دختران و زنان مؤمنان بگو: جلباب‌ها [روسربهای بلند] خود را بر خویش فروافکنند، این کار برای این‌که شناخته شوند و مورد آزار قرار نگیرند بهتر است (و اگر تا کنون خطا و کوتاهی از آنها سرزده توبه کنند) خداوند همواره آمرزنده رحیم است.«(احزان/۵۹)

نازل شد «خرج نساء الأنصار كان على رؤوسهن الغربان من أكسيية سود يلبسنها - زنان انصار طوری از خانه‌ها بیرون شدند که گویی کلاع سیاه‌ند، چون کیسه‌ای سیاه به خود پوشانده بودند که سراپایشان را گرفته بود».۳

همچنین عایشه همواره زنان انصار را این‌گونه ستایش می‌کرد: «مرحبا به زنان انصار. همین که آیات سوره نور نازل شد یک نفر از آنان دیده نشد که مانند سابق بیرون بیابد. سر خود را با روسربهای مشکی می‌پوشیدند. گویی کلاع روی سرشان نشسته است».۴

و این در حالی است که حضرت ختمی مرتبت صلی‌الله‌علیه‌وآل‌ه‌وسلم مشکی را مشاهده می‌فرمودند و از آن نهی نمی‌کردند. بر اساس قواعد فقه اسلامی، ترک نهی معصوم علیه السلام دلیل بر جواز است.

سه استثناء

از حضرت رسول اکرم صلی الله علیہ وآلہ وسلم نقل است که فرموده‌اند:

«يَكْرِهُ السَّوَادُ إِلَّا فِي ثَلَاثَةِ الْعِمَامَةِ وَ الْحُفْ وَ الْكِسَاءِ -

مکروه است سیاه مگر در سه چیز: عمامه، و کفش (راحتی) و عبا»^۵

کسae چیست؟

در روایت اخیر «کسae» از موارد کراحت استثناء شده است. «کسae» در عربی به معنای لباس و جامه است^۶ و ظاهراً به پوششی گفته شده است که تمام بدن را پوشاند مانند عبا که کامل بدن را در بر می‌گیرد. در روایت ام سلمه (رض) نیز از کلمه «أَكْسِيَة» استفاده شده و ایشان فرموده است که لباسی بوده که تمام بدن زنان را در بر می‌گرفته است. از همین مطلب استفاده می‌شود که یکی از مصادیق «کسae» چادر است که مشکی بودن آن مکروه نیست.

ریشه قرآنی چادر مشکی

مطلوب قابل توجه دیگر این که در واژه «جلباب» - که در آیه ۵۹ سوره احزاب آمده است - حتی به رنگ پوشش هم اشاره شده است؛ چرا که یکی از معانی «جلب» که در کتب لغت به آن اشاره شده، تیرگی و سیاهی است؛ مثلاً «جلب اللیل» به معنای سیاهی شب می‌باشد.

ابن منظور در لسان‌العرب ذیل ماده «جلب»، پس از نقل شعری تصريح نموده که گوینده شعر از «جلب»، سیاهی را اراده کرده است.^۷ شاید به همین دلیل طبق روایت ام سلمه زنان مؤمن از پوشش سیاه استفاده می‌کرده‌اند.

سیاه پوشی برای بانوان مکروه نیست

مرحوم صاحب جواهر فرموده‌اند روایات مربوط به کراحت سیاه‌پوشی، اساساً شامل بانوان هنگام مواجه با نامحرم نمی‌شود. ایشان در کتاب فقهی عمیق و معروف خود جواهرالکلام نقل کرده‌اند: «طبق تصريح کتاب‌های متعددی از علمای امامیه کراحت پوشش سیاه مختص مردان است زیرا شارع مقدس پوشش غلیظتر و بیشتری برای زنان هنگام مواجهه با نامحرم قرار داده است و رنگ مشکی در مقایسه با رنگ‌های دیگر به نحو بهتری پوشش غلیظتر و بیشتر را تأمین می‌کند.»^۸

گاهی شرایط کراحت از بین می‌رود

بر اساس فقه اسلامی، انجام مکروه به طور مطلق جایز است و چنانچه به واسطه برخی شرایط - که مشتمل بر مصالح اخلاقی و اجتماعی فراوان است - مورد عمل واقع شود، به طریق اولی جایز و بلکه ممدوح و پسندیده خواهد بود.

شاید به همین دلیل امام صادق علیه السلام از رنگ مشکل در البسه خود استفاده کرده‌اند.

داود رقی گفته است: «جَاءَتِ الشِّيْعَةُ تَسْأَلُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنْ لُبْسِ السَّوَادِ - شیعیان نزد امام صادق علیه السلام آمدند که از پوشیدن جامه سیاه بپرسند.

داود می‌گوید در این حال امام را دیدم که:

فَوَجَدْنَاهُ قَاعِدًا عَلَيْهِ جُبَّةً سَوْدَاءً وَ قَنْسُوَةً سَوْدَاءً وَ حُفًّا أَسْوَدُ مُبَطَّنٌ بِسَوَادٍ قَالَ ثُمَّ فَتَقَّ نَاحِيَةً مِنْهُ فَقَالَ أَمَا إِنَّ قُطْنَةً أَسْوَدُ وَ أَخْرَجَ مِنْهُ قُطْنَةً أَسْوَدَ - نشسته و جبهه ای سیاه و کلاهی سیاه و کفشهی که داخل آن سیاه بود پوشیده بود، سپس قسمتی از آن (کفش) را باز کرد و فرمود: پنبه آن هم سیاه است و از آن پنبه سیاهی را خارج نمود، سپس فرمود: بَيْضُ قَلْبِكَ وَ الْبُلْسُ مَا شِئْتَ - دلت را سفید کن و هر چه خواستی بپوش.»^۹

تعدادی از علمای شیعه این روایت را حمل بر تقیه نموده‌اند. زیرا در روایت دیگری آمده است:

از حذیفة بن منصور روایت شده که گفت: من در حیره (از شهرهای باستانی است که در بیرون کوفه بوده) خدمت امام صادق علیه السلام بودم که فرستاده ابی العباس سفاح - سر سلسله خلفای عباسی - نزد آن حضرت آمد که خلیفه شما را می‌خواند، پس امام علیه السلام بارانی (شنلی) که روی لباس برای محافظت از باران می‌پوشند) خواستند که یک روی آن سیاه رنگ و روی دیگرش سفید رنگ بود و آن را بر تن کرد، و بعد فرمود: متوجه باشید من این جامه را می‌پوشم در حالی که خود می‌دانم که این لباس اهل دوزخ است. (یعنی از روی تقیه می‌پوشم، زیرا شعار بنی عباس سیاه بوده و پوشیدن لباس سیاه در واقع بیانگر هویت سیاسی بنی عباس و طرفداران آنان بوده است).^{۱۰}

اما همین روایت (قبلی) نشان می‌دهد که این امر مکروه را در برخی موارد با توجه به شرایط باید انجام داد.

وقتی شرایط این‌گونه باشد که حیا زن با چادر مشکی بیشتر رعایت می‌شود و نگاههای کمتری را به خود جذب می‌کند، حتی اگر مکروه بود، باز بهتر بود که از چادر مشکی استفاده شود. در حالی که توضیح داده شد که اصل موضوع مکروه نیست.

«در اسلام نگفته‌اند، حجاب حتماً باید با چادر مشکی باشد، اما بهترین حجاب چادر مشکی است. رنگ‌های گوناگون یک نوع جذبه دارد و قرآن درباره‌ی راه رفتن زن‌ها وقتی تعریف یک دختر را می‌کند، می‌فرماید: «تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاء» (قصص ۲۵) یعنی دختر شعیب در کوچه به نحوی راه می‌رفت که دریایی از حیا و وقار بود. لباس هر چه ساده‌تر و رنگش سیرتر باشد، در این‌که چشم‌ها را جذب نمی‌کند، اثر بیشتری دارد.»^{۱۱}

پوشیدن سیاه در عزاداری

یکی از مواردی که کراحت پوشیدن مشکی از بین می‌رود در هنگام عزا است. پس از واقعه عاشورا اهل بیت برای عزاداری لباس سیاه بر تن می‌کردند. در روایات می‌خوانیم:

الف) ام المؤمنین ارسلمه (رض) پس از شنیدن خبر شهادت حضرت سیدالشهداء عليه‌السلام در دشت کربلا و ظاهر شدن علامات شهادت آن حضرت به واسطه‌ی ترتیبی که رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآل‌ه‌وسلم و امام حسین عليه‌السلام به وی داده بودند لباس سیاه در بر کرد و قبه سیاهی در مسجد رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآل‌ه‌وسلم زده و در آن خیمه عزادار شد.^{۱۲}

ب) در روایت دیگری آمده است: «عَنْ عُمَرَ بْنِ عَلَىٰ بْنِ الْحُسَيْنِ قَالَ لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلَىٰ عَلَيْهِ نِسَاءُ بَنِي هَاشِمٍ السَّوَادَ وَ الْمُسُوحَ وَ كُنَّ لَا يَشْتَكِينَ مِنْ حَرَّ وَ لَأَبْرُدِ وَ كَانَ عَلَىٰ بْنُ الْحُسَيْنِ عَيْمَلٌ لَهُنَّ الطَّعَامَ لِلْمَأْتَمِ - عمر بن علی بن الحسین عليه‌السلام گفت: هنگامی که حضرت حسین بن علی عليه‌السلام به شهادت رسید

زنان بنی‌هاشم جامه سیاه و لباس‌های چرمین پوشیدند و از گرما و سرما شکایت نمی‌کردند (کنایه از این که در تابستان و زمستان همان لباس‌ها را می‌پوشیدند) و سیدالساجدین علیه السلام می‌فرمود برای ایشان طعام ماتم بپزند»^{۱۳} چنان که ملاحظه می‌فرمایید امام چهارم علیه السلام به پوشیدن لباس سیاه برای عزاداری اشکال نفرمودند.

فقهای امامیه به استناد همین‌گونه روایت‌ها، استفاده از پوشش سیاه را در عزای سیدالشهدا علیه السلام و سایر ائمه علیهم السلام و حتی مؤمنان جایز دانسته و آن را از موارد حرمت یا کراحت پوشش سیاه استثنای کرده‌اند.

شهوت و رنگ مشکی

« حَنَّانٌ بْنُ سَدِيرٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ وَ فِي رِجْلِي نَعْلٌ سَوْدَاءُ فَقَالَ يَا حَنَّانُ مَا لَكَ وَ لِلسوَّدَاءِ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ فِيهَا ثَلَاثَ خَصَائِصًا تُضَعِّفُ الْبَصَرَ وَ تُرْخِي الدَّكَرَ وَ تُورِثُ الْهَمَ وَ مَعَ ذَلِكَ مَنْ لِبَاسِ الْجَبَارِيْنَ قَالَ فَقُلْتُ فَمَا أَلْبَسْ مِنَ النَّعَالَ قَالَ عَلَيْكَ بِالصَّفَرِاءِ فَإِنَّ فِيهَا ثَلَاثَ خَصَائِصًا تَجْلِي الْبَصَرَ وَ تُشْدِي الدَّكَرَ وَ تَدْرِأُ الْهَمَ وَ هِيَ مَعَ ذَلِكَ مَنْ لِبَاسِ التَّبَيْيَنِ.

حنان بن سدیر نقل کرده است که: بر امام صادق علیه السلام وارد شدم در حالی که کفش^{۱۴} سیاه رنگی پایم بود. حضرت فرمود: چرا کفش سیاه به پا کردی، آیا نمی‌دانی که در کفش سیاه، سه خاصیت زیان‌آور وجود دارد؟ عرض کردم: فدای تو گردم! آن سه خاصیت چیست؟ فرمود: قدرت بینائی چشم را می‌کاهد، قدرت جنسی (مرد) را کاهش می‌دهد و موجب بروز غصه و اندوه در آدمی است و اضافه بر این زیان‌ها، کفشه است که ستمگران پوشند. تو را به پوشیدن کفش زرد رنگ سفارش می‌کنم که در آن سه خصلت است، پرسیدم که: آن سه خصلت چیست؟ فرمود: بر قدرت بینائی می‌افزاید، قدرت جنسی (مرد) را زیاد می‌کند و غم و اندوه آدمی را برطرف می‌سازد و علاوه بر این‌ها کفش پیامبران خدادست.^{۱۵}

از این روایت و لفظ «تُرْخِي الدَّكَرَ» معلوم می‌شود که رنگ مشکی شهوت مردان را کاهش می‌دهد. پس اگر پوشش زنان در بیرون از منزل و در منظر دید مردان نامحرم، مشکی باشد؛ در کاهش شهوت آنان و جلوگیری از نگاه‌های هوس‌آلود مؤثر است.

هیبت و رنگ سیاه

رنگ مشکی یا سیاه همانند رنگ سفید کارکردهای متفاوتی دارد و همان‌گونه که چون جامه آخرت مردگان سپید است؛ نمی‌توان رنگ سفید را متهم به رنگ مرگ و دلمردگی نمود و به این بهانه عروسان سفیدپوش را متهم به دلمردگی و عدم نشاط کرد، زنان مسلمان را نیز نمی‌توان به بهانه رنگ مشکی چادرشان دلمرده و افسرده تلقی کرد زیرا رنگ مشکی هم صرفاً بر عزا و ماتم دلالت نمی‌کند، بلکه بر هیبت و جلال و شکوه نیز دلالتی تام دارد. در پوشش مشکی چادر آنچه که مورد توجه و عنایت پیشینیان ما بوده است، آرامش، وقار و شکوه و هیبت آن بوده و نه ملال انگیزی و غمزایی آن.

نگ سیاه رنگ تشخّص و هیبت است، به گونه‌ای که لباس رسمی شخصیت‌ها از رؤسای جمهور و وزرا گرفته تا قضاط و وکلا، عموماً در همه‌جای دنیا سیاه یا سرمه‌ای سیر است. در میان ملل شرقی، استادان برتر و برجسته فنون رزمی دارای کمربندهای تیره هستند و کمربند مشکی از آن برترین رتبه است.

به دلیل هیبت و تشخّصی که در رنگ سیاه نهفته است، جباران و ستمکاران نیز برای اظهار جلال و جبروت خود از رنگ سیاه استفاده می‌کردند. امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده‌اند: «وَ لَا تَلْبِسُوا السَّوَادَ فِإِنَّهُ لِبَاسٌ فِرْعَوْنٌ - سیاه پوشید که لباس فرعون است.»^{۱۶}

همچنین بنی عباس قبل از رسیدن به خلافت برای ایجاد رعب و به دست آوردن هیبت در جنگ‌ها لباس سیاه می‌پوشیدند و بعد از آن نیز آن را به عنوان لباس و نشانه خود برگزیدند.

یکی از دلایلی که از زمان امام صادق علیه السلام به بعد؛ درباره‌ی استفاده از رنگ مشکی نهی‌های خیلی بیشتری از سوی ائمه اطهار علیهم السلام صورت گرفته است نیز همین نکته است. زیرا پوشیدن مشکی تشبیه به اهل ظلم و انحراف بود.

روانشناسی رنگ مشکی

در روانشناسی رنگ‌ها، ثابت شده که رنگ مشکی یک رنگ صامت است و بر خلاف رنگ‌های دیگر، که معمولاً نگاه را به سمت خود جلب می‌کنند، رنگ مشکی نگاهشکن است. بنابراین، چادر مشکی هدف از پوشش زنان را - که عدم توجه به زن و ایجاد امنیت روانی برای اوست - تأمین می‌کند.^{۱۷}

علاوه بر آن، وقتی انسان به چیز سفیدی نگاه می‌کند، احساس می‌نماید آن چیز به او نزدیک می‌شود. اما وقتی چیز سیاه رنگی را می‌بیند، احساس می‌کند که از او دور می‌شود. مسلم است که برای یک زن مؤمن با حیا بهتر این است که رنگ پوشش او به مرد چنین القا کند که زن از او دور می‌شود.^{۱۸}

در روانشناسی رنگ‌ها آمده است که سیاه به معنای «نه» بوده و نقطه‌ی مقابل؛ یعنی «بله» رنگ سفید است.^{۱۹}

بنابراین وقتی بانوان در مقابل نامحرم از حجاب مشکی استفاده کنند در واقع می‌خواهند به او «نه» بگویند و در مقابل آن‌هایی که لباس سفید و روشن که موجب جلب توجه است می‌پوشند در واقع راه نگاه‌ها را به سوی خود باز می‌گردانند و آن‌هایی که لباس رنگارنگ می‌پوشند خواسته یا ناخواسته خود را در معرض نگاه‌های هرزه و آلوده قرار می‌دهند. از نظر روانی نیز وقتی انسان پارچه‌ی مشکی را می‌بیند دیگر چندان رغبتی برای نگاه کردن ندارد و خود به خود نظر را برمی‌گرداند و در مقابل نگاه به رنگ‌های روشن چشم را باز می‌کند و برای دیدن و استمرار آن رغبت ایجاد می‌کند و استفاده‌ی بانوان از لباس‌های رنگین نیز باعث جلب توجه مردان نامحرم می‌شود.

پی‌نوشت‌ها

- ۱) هفت‌نامه‌ی فیضیه، کشف حجاب به روش مدرن، ۱۵ بهمن سال ۱۳۷۹، ص ۱.
- ۲) ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۶ ص ۵۱۷
- ۳) الدر المنثور فی تفسیر المأثور، ج ۵ ص ۲۲۱

- (۴) مجموعه آثار استاد شهید مطهری ج ۱۹ ص ۳۸۸ - کشاف، ذیل آیه ۳۱ از سوره نور
- (۵) من لا يحضره الفقيه، ج ۱ ص ۲۵۱ - الخصال، ج ۱ ص ۱۴۸
- (۶) فرهنگ ابجدي، متن، ص ۷۲۷
- (۷) حسين مهديزاده، حجاب‌شناسی، ص ۷۴ تا ۷۷ - لسان‌العرب، ج ۱، ص ۲۶۸
- (۸) کتاب پرسمان حجاب‌شناسی کاری از بخش فرهنگی دفتر آیت‌الله فاضل لنکرانی به نقل از محمدحسن نجفی، جواهرالكلام فی شرح شرایع‌الاسلام، ج ۸ ص ۲۳۵
- (۹) مشکاة الأنوار، النص ص ۴۳ - وسائل الشيعة ج ۴ ص ۳۸۵ - علل الشرائع ج ۲ ص ۳۴۷
- (۱۰) من لا يحضره الفقيه؛ ترجمه على اكبر غفارى و جواد محمد و صدر بلاغى، ج ۱ ص ۳۸۰
- (۱۱) نرم افزار آثار حجت‌الاسلام قرائتی، سال ۶۱ احکام، اخلاق، عقاید؛ جلسه ۲۰ ص ۵
- (۱۲) تحقيق درباره اول اربعین حضرت سیدالشهدا(ع)، القاضی الطباطبائی متن ص ۱۹۸
- (۱۳) المحسن ج ۲ ص ۴۲۰
- (۱۴) توجه کنید در این روایت از لفظ «نَعْلُ» و در روایتی که مکروه نبودن استفاده از سه چیز سیاه رنگ بیان شده بود از لفظ «الْخُفُّ» استفاده شده است. که معنی این دو با هم متفاوت است. «خف» همان ماده «خفیف» است پس آنچه مکروه نیست استفاده از کفش‌های راحت سیاه رنگ و آنچه مکروه است استفاده از کفش‌های رسمی و نعلین مشکی است. معنای دقیق‌تری در کتاب «المعجم الوسيط» نوشته شده. در این کتاب درباره «خف» آمده است که: «ما يلبس فى الرجل من جلد رقيق - چیزی نازک که پا با آن پوشیده می‌شود» و درباره «نعل» نوشته شده «جلد یوqi به الخف - پوششی که خف با آن نگهداشته می‌شود» با این تعبیرات «خف» یعنی جوراب و «نعل» یعنی کفش.
- (۱۵) الكافی / ط الإسلامية / ج ۶ ص ۴۶۵
- (۱۶) وسائل الشيعة، ج ۲۴ ص ۱۱۷
- (۱۷) حجاب از دیدگاه روانشناسی / زینب جلالی / ص ۱۱
- (۱۸) بررسی شباهات حجاب / حسين مهديزاده / ص ۱۰ و ۱۱
- (۱۹) روانشناسی رنگ‌ها / دکتر ماکس لوشر / ترجمه‌ی ویدا ابی‌زاده / ص ۹۷

چند نکته درباره پوشش، لباس و...

نوینده: داود عباسی

حجاب و پوشاندن بدن، برای مرد و زن لازم شمرده شده است؛ اگرچه در مقدار آن بین آن دو تفاوت‌هایی به چشم می‌خورد. اگر حضور زنان در جامعه و در برابر دید نامحرمان، به گونه‌ای باشد که سبب جلب نظر دیگران شود به نوعی خودنمایی است و چنین عملی ناپسند و انحراف شمرده می‌شود. از طرفی مردان هم باید مراقب باشند تا پوششی و اعمالی تحریک‌آمیز نداشته باشند.

در این خصوص به چند نکته کوتاه اشاره می‌نماییم.

زنان

قرآن می‌فرماید: «و به زنان با ایمان بگو چشم‌های خود را (از نگاه هوس‌آلود) فروگیرند، و دامان خوبیش را حفظ کنند و زینت خود را - جز آن مقدار که نمایان است - آشکار نمایند و (اطراف) روسربی‌های خود را بر سینه خود افکنند (تا گردن و سینه با آن پوشانده شود)، و زینت خود را آشکار نسازند مگر برای شوهرانشان، یا پدرانشان، یا پدر شوهرانشان، یا پسرانشان، یا پسران همسرانشان، یا برادرانشان، یا پسران برادرانشان، یا پسران خواهرانشان، یا زنان هم‌کیششان، یا بردگانشان [کنیزانشان]، یا افراد سفیه که تمایلی به زن ندارند، یا کودکانی که از امور جنسی مربوط به زنان آگاه نیستند و هنگام راه رفتن پاهای خود را به زمین نزنند تا زینت پنهانیشان دانسته شود (و صدای خلخال که برپا دارند به گوش رسد). و همگی بسوی خدا بازگردید ای مؤمنان، تا رستگار شوید.»(سوره نور/۳۱)

در زنان حجم اندام‌ها زینت حساب شده و قرآن فرموده است که زنان باید زینت خود را پوشانند. از طرفی بوی خوش و صدا نیز شامل این حکم است.

در این خصوص در رساله‌های عملیه توضیح داده شده است و در اینجا تنها به چند روایت در این موضوعات اشاره می‌نماییم.

الف) پیامبر اکرم می‌فرماید: «هر زنی که خودآرایی کند و با بهترین لباسش از خانه بیرون رود تا این که مردم او را بنگرند، فرشتگان آسمان‌های هفت‌گانه و زمین‌ها او را لعنت و نفرین خواهند کرد.»(۱)

ب) در روایتی عبدالعظیم حسنی از امام جواد علیه السلام روایت کرده که فرمود پدرم به واسطه آباء گرامش از امیرمؤمنان علیهم السلام نقل کرد که فرمود:

من و فاطمه سلام الله عليهما بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد شدیم، پس ایشان را در حالی که سخت می‌گریست یافتیم، من عرض کردم پدر و مادرم فدایت یا رسول الله! چه باعث شده که شما این چنین گریه می‌کنید؟ در پاسخم فرمود: ای علی! شبی که مرا به آسمان بردن (یعنی معراج) زنانی از امّت (ده گروه) را در عذابی شدید نگریستم و آن وضع برای من سخت گران آمد و گریه‌ام از جهت عذاب سخت آنان است که به چشم خویش وضعشان را دیدم.

زنی را دیدم که به موی سر آویخته بودند و مفرز سرش می‌جوشید...
(به این دلیل که) موی خود را از مردهای نامحرم نمی‌پوشانیده است.

و زنی را دیدم که گوشت بدن خود را می‌خورد و آتش در زیرش شعله می‌کشید...
(به این دلیل که) بدن خود را برای مردم زینت می‌کرده است.

و زنی را دیدم که گوشت بدن او را از جلو و عقب با قیچی‌های آتشین می‌بریدند...
(به این دلیل که) خود را به مردان نمایش می‌داده است. (۲)

ج) عطر زدن

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أَيُّ امْرَأَةٍ تَنْتَيْبُ ثُمَّ خَرَجَتْ مِنْ بَيْتِهَا فَهِيَ تُلْعَنُ حَتَّىٰ تَرْجِعَ إِلَى بَيْتِهَا مَتَّى رَجَعَتْ - هر زنی که خود را معطر کند و از خانه خود بیرون رود، تا زمانی که به خانه‌اش باز گردد مورد لعنت و نفرین (فرشتگان نگهبان خود) قرار می‌گیرد.» (۳)
و فرمود: «أَيُّمَا امْرَأَةٍ اسْتَعْطَرَتْ ثُمَّ خَرَجَتْ عَلَى قَوْمٍ لِيَجْدُوا رِيحَهَا فَهِيَ زَانِيَةٌ وَكُلُّ عَيْنٍ زَانِيَةٌ - هر زنی عطر بزند و بیرون رود و بر گروهی بگذرد که بوی او را دریابند زنا کار است و هر دیده زنا کار است.» (۴)

امام باقر علیه السلام فرمود: «أَيُّمَا امْرَأَةٍ تَطَيَّبَتْ لِغَيْرِ زَوْجِهَا لَمْ يُقْبَلْ مِنْهَا صَلَاتُهُ حَتَّىٰ تَغْسِلَ مِنْ طِبِّهَا كَعْسُلَهَا مِنْ جَنَابَتِهَا - هر زنی که برای غیر شوهر عطر بزند خداوند نمازش را قبول نکند تا از آن غسل کند چنان که از جنابت غسل می‌کند.» (۵)

د) صدا

طبق آیه ۳۲ سوره احزاب زنان حق ندارند به گونه‌ای نازک و دلفریب صحبت کنند.

طبق آیه ۳۱ سوره نور حتی صدای زیورآلاتشان را نباید نامحرم بشنوند.

شوخی و خنده زنان با نامحرم هزار سال عذاب در پی دارد.(۶)

مردان

الف) همان‌طور که پوشش برای زن لازم است، مرد هم باید بدن خود را بپوشاند؛ اما از آن‌جا که تحریک کننده‌گی بدن مرد برای زن به اندازه محرک بودن زن برای مرد نیست، پوشیدن تمام بدن از مرد خواسته نشده است. امام علی علیه السلام می‌فرمایند: «مرد حق ندارد لباسش را از ران خود کنار بزند و در میان مردم بنشیند».(۷)

ب) و فرمود: «مرد هنگامی که برخene شود شیطان به او می‌نگرد و طمع به او می‌بنند پس خود را بپوشانید».(۸)

ج) بر اهل تفکر پوشیده نیست که نمایان بودن موی سینه مرد تحریک کننده شهوت است. به همین دلیل بهتر است مردان موی سینه خود را بپوشانند. امیر المؤمنین باز گذاشتن دکمه قبا و پیراهن را از اخلاق قوم لوط برشمراهند.(۹)

مشترک

الف) در روایتی آمده است که «زنای چشم نگاه کردن است»(۱۰) پس اگر کسی نگاه کند زنا کرده و آن که خود را با عدم پوشش مناسب در معرض نگاه قرار دهد نیز زنا نموده است.

ب) با توجه به این که غرض از پوشیدن لباس، نمایان نبودن بدن است، پوشیدن لباس نازک و بدن‌نما برای مرد و زن فایده ندارد و مورد مذمت قرار گرفته است.

حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند: «عَلَيْكُمْ بِالصَّفِيقِ مِنَ النَّيَابِ فِإِنَّهُ مَنْ رَقَ ثُوْبَهُ رَقَ دِينُهُ لَا يَقُولُ مَنْ أَحَدُكُمْ بَيْنَ يَدَيِ رَبِّهِ جَلَّ وَعَزَّ وَعَلَيْهِ ثُوبٌ يَصِفِهِ - بر شما باد که لباس‌های ضخیم بپوشید که هر کس لباس نازک بپوشد، دینش هم نازک و ناتوان خواهد شد. هیچ کدام از شما با لباس بدن نما در برابر خداوند متعال نایستد».(۱۱)

ج) همچنین واضح است که پوشیدن لباس‌های تنگ و چسبان باعث تحریک جنس مخالف است. به ویژه در زنان که توضیح داده شد. ولی در مردان هم حجم بعضی قسمت‌های بدن (عورتین: ناف تا زانو) نباید معلوم باشد.

مانع طمع شویم

خداؤند در آیه ۳۲ سوره احزاب خطاب به زنان پیامبر می‌فرماید: «فَلَا تُخْصَنْ بِالْقُولِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ - پس به نرمی و کرشمه سخن نگویید تا (مبادا) آن که در دلش بیماری است طمعی پیدا کند.» استاد قرائتی درباره‌ی این آیه گفته است:

این جا زن و مرد مهم نیست، آن که مهم است این است که قلب را به دل هوس بازها می‌اندازی. حجاب که فقط برای زن نیست. مردها هم باید حجاب داشته باشند.

بعضی‌ها می‌گویند به ما چه؛ من می‌خواهم لباسم این‌طوری باشد؛ او نگاه نکند. گرچه کسی که بیمار دل است مشکل دارد، اما من نباید کاری کنم که او تحریک شود. این آیه می‌گوید نه گناه کنید نه سبب گناه دیگران بشوید.

نکته دیگر این که نمی‌گوید: «فَيَطْمَعُ الَّذِينَ» یعنی اگر یک جمعی به فساد می‌افتد این کار را نکنید، بلکه می‌گوید «الَّذِي» یعنی یک نفر، یعنی اگر حتی یک نفر به گناه می‌افتد شما باید دست از آن کار بردارید. حتی سبب فتنه یک نفر هم نشوید. با هوس و آرزوی گناه هم باید مبارزه کرد تا چه رسد به خود گناه. چون بحث طمع است نه انجام آن.

شیک پوشی مهم است، اما به شرط این که آن شیکی، چشم‌های آلوده را به انسان جذب نکند. یعنی انسان یک جوری لباس بپوشد که کسی که نگاه می‌کند اگر کسی بود که در قلبش مرض است، مساله‌ای برایش ایجاد نشود.

آقازاده جوان این‌طور زلفهایت را درست نکن. این‌طور بلوز نپوش. تو که این‌طور خودت را درست می‌کنی انسان مريض طمع می‌کند.

پوشیدن پیراهن بدون آستین حرام نیست! لازم نیست مرد پیراهنش آستین داشته باشد. اما اگر با پیراهن بی آستین بباید به خصوص اگر یک جوانی باشد که رنگ و آبش خوب باشد و بازويش را یک دختر مجرد ببیند ممکن است بازويش گوگرد شود و یک عده‌ای را بسوزاند.

آیا لازم است که این دکمه پیراهن را ببندیم؟ نه! اصلاً مرد می‌تواند شکمش هم پیدا باشد. اما سینه‌ات را که نشان می‌دهی **فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ** - بیماردلان در شما طمع می‌کنند.

این (**فَيَطْمَعُ**) برای خیلی چیزها است. برای دکمه سینه هست. برای مری شنا هست. برای دبیر مرد در کلاس دخترها هست. برای آرایش زن در خانه‌ای که پسر بزرگ دارد هست. برای نیمه عریان بودن مرد در خانه هست. برای زن در خانه‌ای که پسر بزرگ دارد هست،

فرمایش امام خامنه‌ای (دام عزه)

مطلوب را با نقل فرمایش حضرت امام خامنه‌ای مد ظله‌العالی در خصوص چادر به پایان می‌بریم:

به نظر ما، بحث‌هایی که در باب پوشش زن می‌شود، بحث‌های خوبی است که انجام می‌گیرد؛ منتها باید توجه کنید که هیچ بحثی در این زمینه‌های مربوط به پوشش زن، از هجوم تبلیغاتی غرب متأثر نباشد؛ اگر متأثر از آن شد، خراب خواهد شد. مثلاً بیاییم با خودمان فکر کنیم که حجاب داشته باشیم، اما چادر نباشد؛ این فکر غلطی است. نه این که من بخواهم بگوییم چادر، نوع منحصر است؛ نه، من می‌گوییم چادر بهترین نوع حجاب است؛ یک نشانه‌ی ملی ماست؛ هیچ اشکالی هم ندارد؛ هیچ منافاتی با هیچ نوع تحرکی هم در زن ندارد. اگر واقعاً بنای تحرک و کار اجتماعی و کار سیاسی و کار فکری باشد، لباس رسمی زن می‌تواند چادر باشد و - همان‌طور که عرض کردم - چادر بهترین نوع حجاب است.

البته می‌توان محجبه بود و چادر هم نداشت؛ منتها همین‌جا هم بایستی آن مرز را پیدا کرد. بعضی‌ها از چادر فرار می‌کنند، به‌خاطر این‌که هجوم تبلیغاتی غرب دامنگیرشان نشود؛ منتها از چادر که فرار می‌کنند، به آن حجاب واقعی بدون چادر هم رو نمی‌آورند؛ چون آن را هم غرب مورد تهاجم قرار می‌دهد!

شما خیال کرده‌اید که اگر ما چادر را کنار گذاشتمیم، فرضًا آن مقنعه‌ی کذا بی و آن لباس‌های «وَلِيُضْرِبُنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُبُوبِهِنَّ» و همان‌هایی را که در قرآن هست، درست کردیم، دست از سر ما بر می‌دارند؟ نه، آن‌ها به این چیزها قانع نیستند؛ آن‌ها می‌خواهند همان فرهنگ منحوس خودشان عیناً این‌جا عمل بشود. (۱۳۷۰/۱۰/۴)

پی‌نوشت‌ها

- | | |
|--------------------------------------------------------------------------------|------------------------------------------------------------------------------------|
| ۱) بحار ج ۷۲۹ ص ۳۲۹ | ۲) عيون أخبار الرضا ج ۲ ص ۱۰ |
| ۳) ثواب الأعمال النص ص ۲۵۹ | ۴) نهج الفصاحة ص ۲۵۹ |
| ۵) مكارم الأخلاق ص ۲۱۵ | ۶) به مقاله راه‌های کنترل شهوت نگاه کنید |
| ۷) خصال ج ۲ ص ۶۳۰ | ۸) همان |
| ۹) خصال ج ۱ ص ۳۳۱ | - این حدیث به‌طور کامل در ص ۱۰۶
شماره ۲۷ شمیم معرفت (تابستان ۹۰) منتشر شده است. |
| ۱۰) این روایت در مقاله «راه‌های کنترل شهوت» آمده | |
| ۱۱) تحف العقول النص ص ۱۱۳ | |
| ۱۲) برداشتی از هفت قسمت نرم‌افزار آثار حجت‌الاسلام
والمسلمین شیخ محس قرائتی | |

کار و تربیت

به کوشش: روح الله سجادی

اشارة

یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های جهاد اقتصادی، تربیت انسان‌هایی است که برای کار و تلاش ارزش، اهمیت و قداست قائل باشند و گرنه حتی اگر پیشرفتی هم حاصل بشود فجهاد نخواهد بود. اسلام به این موضوع نگاهی عمیق و مهم دارد و کار را زمینه تربیت انسان می‌داند و اگر کسی در جهت شکوفایی اقتصاد جامعه اسلامی تلاش نکرده و گامی برندارد، در فرهنگ اسلامی به درستی تربیت نشده است. شهید مطهری در این خصوص مطالب مهمی را بیان داشته است که در کتاب تعلیم و تربیت در اسلام از صفحه ۴۱۱ به بعد منتشر گردیده است. آن‌چه در پی می‌خوانید بخشی از مباحث طرح شده در آن کتاب است.

کار یک وظیفه است

در اسلام بیکاری مردود و مطرود است و کار به عنوان یک امر مقدس، شناخته شده است. در زبان دین وقتی می‌خواهند تقدس چیزی را بیان کنند به این صورت بیان می‌کنند که خداوند فلان چیز را دوست دارد. مثلاً در حدیث وارد شده است:

انَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُؤْمِنِ الْمُحْتَرِفِ

خداوند مؤمنی را که دارای یک حرفة است و بدان اشتغال دارد، دوست دارد.^۱

یا این که گفته‌اند:

الْكَادُ عَلَى عِيَالِهِ كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ

کسی که خود را برای اداره زندگی اش به مشقت می‌اندازد، مانند کسی است که در راه خدا جهاد می‌کند.^۲

یا آن حدیث نبوی معروف که فرمود:

مَلُوْنُ مَنْ الْقُلْيَ كَلَّهُ عَلَى التَّائِسِ

هر کسی که بیکار بگردد و سنگینی [معاش] خود را بر دوش مردم بیندازد، ملعون است و لعنت خدا شامل اوست.^۳

وقتی در حضور مبارک رسول اکرم درباره کسی سخن می‌گفتند که فلاطی چنین و چنان است، حضرت می‌پرسید کارش چیست؟ اگر می‌گفتند کار ندارد، می‌فرمود: «**سَقَطَ مِنْ عَيْنِي**»^۴ یعنی در چشم من دیگر ارزشی ندارد. در این زمینه متون زیادی داریم.

در همین کتاب کوچک داستان راستان، از حکایات و داستان‌های کوچکی که از پیغمبر و امیر المؤمنین و سایر ائمه نقل کرده‌ایم فهمیده می‌شود که چه قدر کار کردن و کار داشتن از نظر پیشوایان اسلام مقدس است و این درست برعکس آن چیزی است که در میان برخی متصرفه و زاهدمآبان و احیاناً در فکر خود ما رسوخ داشته که کار را فقط در صورت بیچارگی و ناچاری درست می‌دانیم، یعنی هرکسی که کاری دارد می‌گوییم این بیچاره محتاج است و مجبور است که کار کند؛ فی حدّاًتِه آن چیزی که آن را توفیق و مقدس می‌شمارند بیکاری است که خوشابه حال کسانی که نیاز ندارند کاری داشته باشند، حال کسی که بیچاره است دیگر چه کارش می‌شود کرد؟! در صورتی که اصلاً مسئله نیاز و بینیازی مطرح نیست. اولاً کار یک وظیفه است. حدیث «**مَلَعُونٌ مَنْ الْقَى كَلَهُ عَلَى النَّاسِ**» ناظر به این جهت است. ولی ما اکنون درباره کار از این نظر بحث نمی‌کنیم که کار یک وظیفه اجتماعی است و اجتماع حقی بر گردن انسان دارد و یک فرد هرچه مصرف می‌کند محصول کار دیگران است.

لباسی که می‌پوشیم، غذایی که می‌خوریم، کفشی که به پا می‌کنیم، مسکنی که در آن زندگی می‌کنیم، هرچه را که نظر کنیم می‌بینیم غرق در نتیجه کار دیگران هستیم.

کار از نظر تربیت

باری در این که کار یک وظیفه است نمی‌شود شکی کرد، ولی ما درباره کار از نظر تربیت بحث می‌کنیم. آیا کار فقط وظیفه‌ای از روی ناچاری اجتماعی است؟ یا نه، اگر این مسئله نباشد نیز لازم است و به عبارت دیگر اگر این لابدیت و ناچاری وظیفه اجتماعی نباشد، باز هم کار از نظر سازندگی فرد یک امر لازمی است؟ انسان یک موجود - به یک اعتبار - چند کانونی است. انسان جسم دارد، انسان قوه خیال دارد، انسان عقل دارد، انسان دل دارد، انسان ... کار برای جسم انسان ضروری است، برای خیال انسان ضروری است، برای عقل و فکر انسان ضروری است، و برای قلب و احساس و دل انسان هم ضروری است.

کار و تمرکز قوه خیال

انسان یک نیرویی دارد و آن این است که دائمًا ذهن و خیالش کار می‌کند. وقتی که انسان درباره مسائل کلی به‌طور منظم فکر می‌کند که از یک مقدمه‌ای نتیجه‌ای می‌گیرد،

این را می‌گوییم تفکر و تعقل. ولی وقتی که ذهن انسان بدون این که نظمی داشته باشد و بخواهد نتیجه‌گیری کند و رابطه منطقی بین قضایا را کشف نماید، همین‌طور که تداعی می‌کند از این‌جا به آن‌جا بروه، این یک حالت عارضی است که اگر انسان خیال را در اختیار خودش نگیرد یکی از چیزهایی است که انسان را فاسد می‌کند؛ یعنی انسان نیاز به تمرکز قوه خیال دارد. اگر قوه خیال آزاد باشد، منشأ فساد اخلاق انسان می‌شود. آن وقت است که دریچه خیال به روی انسان باز می‌شود؛ در رختخواب فکر می‌کند، در بازار فکر می‌کند، همین‌طور خیال خیال، و همین خیالات است که انسان را به هزاران نوع گناه می‌کشاند. اما برعکس، وقتی که انسان یک کار و یک شغل دارد، آن کار و شغل، او را به سوی خود می‌کشد و جذب می‌کند و به او مجال برای فکر و خیال باطل نمی‌دهد.

کار و جلوگیری از گناه

انسان به حکم این‌که یک موجود زنده است با طبیعت دائماً در حال مبادله است، یعنی از یک طرف نیرو و انرژی می‌گیرد و از طرف دیگر می‌خواهد مصرف کند. وقتی که انسان نیرو و انرژی می‌گیرد، این نیرویی را که گرفته (چه جسمی و چه روحی) باید یک جایی مصرف کند. خیال انسان هم همین‌طور است. بدن انسان وقتی نیرو می‌گیرد باید مصرف شود؛ زبان انسان بالاخره باید حرفی بزند، چشم انسان بالاخره باید چیزی را ببیند، گوش انسان بالاخره باید صدایی را بشنود، دست و پای انسان باید حرکتی کند؛ یعنی انسان نمی‌تواند مرتب از طبیعت انرژی بگیرد و بعد خود را نگه دارد و مصرف نکند. این مصرف نکردن مثل همان دیگ بخار بی‌منفذ است که مرتب حرارت‌ش می‌دهند و بالاخره منفجر می‌شود.

راه صحیح و درست و مشروع که برایش باقی نگذاشت، از طریق غیر مشروع بیرون می‌آید. غالباً حکام، جانی از آب در می‌آیند و یکی از علل جانی شدن آنان همین بیکاری است. چون همه کارهایش را دیگران انجام می‌دهند و او همین جور بیکار می‌نشیند و حتی طوری می‌شود که دست زدن به یک کار را - هرچند ساده و کوچک باشد - برخلاف شأن و حیثیت خود تشخیص می‌دهد.

درباره یکی از امراض قدیم خراسان می‌گویند که جبهه خرز خوبی پوشیده بود. برای او قلیانی آوردند، قلیان تکانی خورد و آتش آن روی جبهه خرز افتاد. برخلاف شأن خودش می‌دید که لباسش را تکان دهد تا آتش بیفت. فقط گفت: «بچه‌ها» یعنی بیایید. تا آن‌ها آمدند، جبهه و مقداری از تنفس سوخت. اصلاً برخلاف شأن و حیثیت خود می‌دانست که جبهه

خود را تکان دهد، و حتی شنیدیم اگر می‌خواست بینی خود را پاک کند دیگری باید دستمال جلو دماغش می‌گرفت.^۵

یکی از آثار کار، جلوگیری از گناه است. البته نمی‌گوییم صدرصد این‌طور است، ولی بسیاری از گناهان منشأش بیکاری است.

استعدادیابی در انتخاب کار

کار علاوه بر این‌که مانع انفجار عملی می‌شود، مانع افکار و وساوس و خیالات شیطانی می‌گردد. لهذا در مورد کار می‌گویند که هر کسی باید کاری را انتخاب کند که در آن استعداد دارد، تا آن کار علاقه او را به خود جذب کند. اگر کار مطابق استعداد و مورد علاقه نباشد و انسان آن را فقط به خاطر درآمد و مزد بخواهد انجام دهد، این اثر تربیتی را ندارد و شاید فاسد‌کننده روح هم باشد. انسان وقتی کاری را انتخاب می‌کند باید استعدادیابی هم شده باشد. هیچ کس نیست که فاقد همه استعدادها باشد، منتها انسان خودش نمی‌داند که استعداد چه کاری را دارد. چون نمی‌داند، دنبال کاری می‌رود که استعداد آن را ندارد و همیشه ناراحت است.

پس در مورد کار، این جهت را باید مراعات کرد و آن وقت است که خیال و عشق انسان جذب می‌شود و در کار ابتکاراتی به خرج می‌دهد.

کار و آزمودن خود

و از همین جاست که یکی از خواص کار آشکار می‌شود، یعنی آزمودن خود. یکی از چیزهایی که انسان باید قبل از هر چیز بیازماید خودش است. انسان قبل از آزمایش خودش نمی‌داند چه استعدادهایی دارد؛ با آزمایش، استعدادهای خود را کشف می‌کند. تا انسان دست به کاری نزدی، نمی‌تواند بفهمد که استعداد این کار را دارد یا ندارد. انسان، با کار خود را کشف می‌کند، و خود را کشف کردن بهترین کشف است.

اگر انسان دست به کاری زد و دید استعدادش را ندارد، کار دیگری را انتخاب می‌کند و بعد کار دیگر تا بالاخره کار مورد علاقه و موافق با استعدادش را پیدا می‌کند. وقتی که آن را کشف کرد، ذوق و عشق عجیبی پیدا می‌کند و اهمیت نمی‌دهد که درآمش چه قدر است. آن وقت است که شاهکارها به وجود می‌آورد که شاهکار ساخته عشق است نه پول و درآمد. با پول می‌شود کار ایجاد کرد، ولی با پول نمی‌شود شاهکار ایجاد کرد. واقعاً باید انسان به کارش عشق داشته باشد.

کار و فکر منطقی

گفتیم منطقی فکر کردن این است که انسان هر نتیجه‌ای را از مقدماتی که در متن خلقت و طبیعت قرار داده شده بخواهد. اگر انسان فکرش این جور باشد که همیشه نتیجه را از راهی که در متن خلقت برای آن نتیجه قرار داده شده بخواهد، این فکر منطقی است. اما اگر انسان هدف‌ها، ایده‌ها و آرزوهای خود را از یک راههایی می‌خواهد که آن راههای راههایی نیست که در خلقت به سوی آن هدف‌ها باشد و اگر احياناً یک وقت بوده، تصادف بوده است یعنی کلیت ندارد، افکر او منطقی نیست.

مثلًا ممکن است یک نفر از راه یک گنج ثروتمند شده باشد. مثلًا در صحراء می‌رفته و یا زمینی خریده بوده و می‌خواسته ساختمان کند و بعد زمین را کنده و گنجی پیدا شده، اگر انسان همیشه پول را از چنین راههایی بخواهد، یعنی راهی که منطقی و حساب شده نیست، فکر او فکر غیرمنطقی است. اما اگر کسی پول و درآمدی را از راهی منطقی بخواهد، فکرش منطقی است. مثلًا اگر انسان درآمد را از راه عملگی بخواهد، درست است که راه ضعیفی است ولی راهی منطقی است. اگر من فکر کنم که امروز این بیل را روی شانه‌ام بگیرم و بگوییم تا غروب حاضرم کار کنم، این مقدار منطقی است که تا امشب مبلغ پانزده هزار تومان گیرم می‌آید. انسان وقتی که در عمل، وارد کار شده باشد، فکرش منطقی می‌شود؛ یعنی در عمل رابطه علی و معلولی و سببی و مسببی را لمس می‌کند و چون لمس می‌کند فکرش با قوانین عالم منطبق می‌شود و دیگر آن فکر، شیطانی و خیالی و آرزویی نیست بلکه منطبق است بر آن‌چه که وجود دارد، و آن‌چه که وجود دارد حساب است و منطق و قانون.

تأثیر کار بر احساس انسان

همچنین کار روی احساس انسان اثر می‌گذارد، آن که در اصطلاح قرآن «دل» گفته می‌شود و آن چیزی که رقت، خشوع، قساوت، روشی و تاریکی به او نسبت داده می‌شود، می‌گوییم: فلان کس آدم رقیق القلبی است، فلانی آدم قسیّ القلبی است، یا می‌گوییم: قلبم تیره شد، قلبم روشن شد؛ آن کانونی که در انسان وجود دارد و ما اسمش را دل می‌گذاریم. کار از جمله آثارش این است که به قلب انسان خضوع و خشوع می‌دهد، یعنی جلو قساوت قلب را می‌گیرد. بیکاری قساوت قلب می‌آورد و کار، اقلّ فایده‌اش برای قلب انسان این است که جلو قساوت قلب را می‌گیرد.

کار و احساس شخصیت

یکی دیگر از فواید کار، مسئله حفظ شخصیت و حیثیت و استقلال است که تعبیرهای مختلفی دارد. مثلًا آبرو؛ انسان آنگاه که شخصیتش ضربه بخورد، آبرویش برود و تحریر بشود ناراحت می‌شود. انسان در اثر کار - و مخصوصاً اگر مقرون به ابتکار باشد - به حکم این که نیازش را از دیگران برطرف کرده است، در مقابل دیگران احساس شخصیت می‌کند، یعنی دیگر احساس حقارت نمی‌کند.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرمایند:

كُدَّ كَدَ الْعَبْدِ اَنْ احْبَبْتَ اَنْ تُصْبِحَ حُرًّا..

اگر می‌خواهی آزاد زندگی کنی، مثل بردہ زحمت بکش.
و اقْطَعِ الْأَمَالَ مِنْ مَالِ بَنِي آدَمَ طُرًّا..

آرزویت را از مال هر کس که باشد ببر و قطع کن.

لَا تَقْلُ ذَا مَكْسَبٍ يُنْرَى فَقَصْدُ النَّاسِ ازْرِى..

نگو این کار مرا پست می‌کند، زیرا از مردم خواستن از هر چیزی بیشتر ذلت می‌آورد.
اُنْتَ مَا اسْتَغْنَيْتَ عَنْ غَيْرِكَ اغْلَى النَّاسِ قَدْرًا.

وقتی که از دیگران بی‌نیاز باشی، هر کاری داشته باشی از همه مردم بلند قدرتر هستی.^۶

مجموعه آثار استاد شهید مطهری، جلد ۲۲، صفحه ۷۸۵

بی‌نوشت‌ها

(۱) وسائل، ج ۱۲ ص ۱۳ [با اندکی تفاوت].

(۲) کافی ج ۵ ص ۸۸

(۳) کافی ج ۵ ص ۷۲

(۴) مستدرک ج ۱۳ ص ۱۱

(۵) قصه آن غلام معروف است که دستمال را جلو بینی ارباب گرفت و ارباب گفت: چرا بیرون نمی‌آید؟ گفت: ارباب! فینش را هم من باید بکنم؟! اقلًا این کار را خودت بکن.

(۶) دیوان أمیرالمؤمنین علیه السلام، ص ۲۱۰

سیگار و بازی های رایانه ای

نویسنده: میراوه سخن پرور

سیگار

به عقیده اکثر کارشناسان مسایل اجتماعی، کشیدن سیگار در اغلب موارد زمینه‌ی روی آوردن افراد به مواد مخدر بوده است. از طرفی می‌دانیم که عمدت تجارت سیگار و موادمخدرا در جهان از سوی کمپانی‌های بزرگ اقتصادی انجام می‌شود که با سرمایه‌های عظیم خود دولتها را نیز جابه‌جا می‌کنند و نبض اقتصاد و سیاست را در بسیاری از نقاط جهان در دست گرفته‌اند. این کمپانی‌ها با تبلیغات گسترده مستقیم و غیرمستقیم خود همواره سعی دارند تا به تعداد مشتریان خود در سطح دنیا افزوده و وابستگی مردم را به محصولات خویش افزایش دهند. اگر چه به برکت نظام مقدس جمهوری اسلامی خوشبختانه در ایران این گونه تبلیغات وجود ندارد ولی بررسی کوچکی در سایت‌ها و تلویزیون‌های دنیا گوبای حجم گسترده این گونه تبلیغات است. در بسیاری از فیلم‌ها نقش‌های مثبت و دوست داشتنی فیلم‌ها حتماً سیگار می‌کشند و به جز محدودی افراد کم‌توان در امر اطلاع‌رسانی، کسی از مضرات سیگار سخن نمی‌گوید، به خوبی در خاطر دارم که در یکی از همین فیلم‌ها که در گذشته بارها از سیمای جمهوری اسلامی پخش شد!!! یکی از قهرمانان مبارزه با استعمار!! در فیلم، بارها و بارها توسط سیگار از خطر مرگ نجات پیدا نموده و همواره در حال کشیدن سیگار بود.

این در حالی است که مضرات بسیار متعدد سیگار بر هیچ انسان فهیمی پوشیده نیست و مکتب پیشو اسلام استفاده از هر چیزی که به بدن ضرر بزند را حرام می‌داند، بر همین اساس بعضی از علماء سیگار را حرام یا به احتیاط واجب حرام دانسته‌اند.

اما با این وجود بعد از گذشت ۳۲ سال از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی، هنوز توتون در ایران کشت شده و سیگار در شرکت دخانیات تولید می‌شود. حتی تا چند سال پیش، شرکت دخانیات با همین اسم دارای تیم فوتیال در باشگاه‌های برتر بود!!

در طی این سال‌ها بارها عده‌ای بر آن شدند تا شرکت دخانیات ایران را تعطیل نموده و به تولید سیگار در جمهوری اسلامی پایان دهنند تا جایی که چند سال پیش تعدادی از نمایندگان طرحی را به مجلس ارائه دادند که شرکت دخانیات طی چند سال (ظاهراً ۷ سال) تعطیل شود که البته به تصویب نرسید.

ظاهراً مهم ترین دلیل ادامه کار شرکت دخانیات این است که تعطیلی این شرکت تأثیر چندانی در کاهش مصرف سیگار ندارد و با تعطیلی آن تنها اتفاقی که می‌افتد این است که سیگاری‌های جامعه به مصرف سیگاری‌های خارجی روی می‌آورند کما این‌که همین امروز حجم مصرف سیگارهای خارجی که به صورت قاچاق وارد ایران می‌شود بسیار قابل توجه است. تنها راه کاهش مصرف سیگار فرهنگ‌سازی و اطلاع‌رسانی است. به صورتی که افراد به این باور قلبی برستند که سیگار برای آن‌ها بسیار مضر است. بر همین اساس بر روی پاکت سیگارهای تولید داخل مضرات استفاده از سیگار توضیح داده شده است، کاری که به نظر می‌رسد در جهان نمونه‌ی دیگری نداشته باشد. از طرفی سعی می‌شود سیگارهای تولید داخل عوارض کمتری بر سلامت جامعه بگذارند.

این مسئله نشان دهنده آن است که نظام مقدس جمهوری اسلامی در صدد است که استعمال سیگار در جامعه را از بین ببرد، گرچه برای این هدف که جهت سلامتی جامعه بسیار ضروری و مهم است تلاش در خوری نشده است ولی ترویج استعمال دخانیات نیز در این جامعه منفور است.

بازی

این مسئله درباره بازی‌های رایانه‌ای نیز تا حدودی صادق است. امروزه اگر چه همه‌ی سنین با بازی‌های رایانه‌ای بازی می‌کنند ولی واضح است که مخاطب اصلی این بازی‌ها جوانان، نوجوانان و کودکان هستند. اکثر روانشناسان و جامعه شناسان اتفاق نظر دارند که بازی‌های رایانه‌ای برای کودکان و نوجوانان مفید نیست، بهویژه آن‌که در اغلب این بازی‌ها خشونت و مفاهیم نادرستی وجود دارد و مضرات این بازی‌ها همانند مضرات سیگار بر کسی پوشیده نیست.

بازی‌های کودکانه در گذشته بهویژه بازی‌های سنتی همواره درس‌های زندگی برای کودکان داشت و باعث شادابی و خلاقیت آنان می‌شد، چند سال قبل از این، موجی ایجاد شده بود که بازی‌های فکری مفید برای کودکان ساخته شود ولی با ورود بازی‌های رایانه‌ای اکثر این شرکت‌ها ورشکست شده و تولید بازی‌های فکری پیشرفت کندي پیدا کرد.

امروزه یک از اصلی‌ترین شاخص‌های توسعه یافته‌گی یک کشور ارتقای سطح سلامت کودکان و نوجوانان، به ویژه میزان امید به زندگی و سلامت روان آن‌هاست. البته نباید فراموش کرد که تغییر شکل و محتوای بازی‌ها و همچنین نوع اسباب بازی‌ها یکی از عمدۀ‌ترین عوامل تهدید کننده سلامت روان کودکان است.

هجوم انواع و اقسام بازی‌های رایانه‌ای به اتاق امن و ساكت کودکان باعث شده تا به‌نوعی آنان در معرض ابتلا به فقر حرکتی و اثرات مخرب روحی - روانی قرار بگیرند. پدیده مخربی که اوقات فراغت کودکان را به راحتی پر کرد و والدین را با آرامشی نسبی روبه رو ساخت. اما اثرات این گونه تفریح و سرگرمی و به‌دست فراموشی سپردن اسباب‌بازی‌های قدیمی و ساده، دورنمای روشنی ندارد و ممکن است آینده‌ای مبهم را برای آنان رقم بزند.

اسباب‌بازی‌ها یکی از عمدۀ‌ترین عوامل تهدید کننده سلامت روان کودکان است و باید مورد توجه ویژه‌ای قرار گیرند. در حال حاضر اغلب وسایل سرگرمی و بازی‌های کودکان رایانه‌ای شده که این نوع از بازی‌ها فشار روانی و استرس زیادی را به بچه‌ها وارد می‌کند. از سوی دیگر سلامت جسمانی کودکان نیز به دلیل ایستایی و عدم تحرک آنان به هنگام بازی‌های رایانه‌ی در معرض تهدید و خطر است. متاسفانه بازی‌های رایانه‌ای جایگزین بازی‌های مفید شده که رشد جسمی، عاطفی و حرکتی کودکان ما را دچار اختلال کرده است.

مضرات

با توجه به نظر کارشناسان امر مضرات این گونه بازی‌ها به‌طور خلاصه عبارت است از:

الف) آسیب‌های جسمانی

۱- چشمان فرد به دلیل خیره شدن مداوم به صفحه نمایش رایانه به شدت تحت فشار نور قرار می‌گیرد و دچار عوارض می‌گردد.

مشاهدات نشان داده است که نوجوانان چنان غرق بازی می‌شوند که توجه نمی‌کنند تا چه حد از لحظه بینایی و ذهنی به خود فشار می‌آورند.

۲- به دلیل این که کودک در یک وضعیت ثابت تا ساعتها می‌نشیند، ستون فقرات و استخوان‌بندی او دچار مشکل می‌شود. همچنین احساس سوزش و سفت شدن گردن، کتف‌ها و مج دست از دیگر عوارض کار نسبتاً ثابت و طولانی مدت با رایانه است.

۳- پوست فرد در معرض مداوم اشعه‌هایی قرار می‌گیرد که از صفحه رایانه پخش می‌شود.

۴- ایجاد تهوع و سرگیجه خصوصاً در کودکان و نوجوانانی که زمینه‌ی صرع دارند، از دیگر عوارض بازی‌های رایانه‌ای است.

۵- بازی‌های رایانه‌ای و تماشای متواالی تلویزیون از علل بی‌تحرکی کودکان امروزی بوده و مصرف همزمان تنقلات در این هنگام از عواملی است که توامان موجب چاقی در آنان می‌شود. این عوارض عمومی است و گذشته از محتوای بازی‌ها به وجود می‌آید.

ب) آسیب‌های روانی - تربیتی

۱) تقویت حس پرخاشگری

مهمترین مشخصه بازی‌های رایانه‌ای حالت جنگی اکثر آن‌هاست و این که فرد باید برای رسیدن به مرحله بعدی بازی با نیروهای به اصطلاح دشمن بجنگد، استمرار چنین بازی‌هایی کودک را پرخاشگر و ستیزه‌جو بار می‌آورد.

«خشونت» مهمترین محركه‌ای است که در طراحی جدیدترین و جذاب‌ترین بازی‌های رایانه‌ی به حد افراط از آن استفاده می‌شود، برخی از چهره‌های معروف هالیوود که در فرهنگ ما انسان‌های ضدارش و غیراخلاقی هستند، در این بازی‌ها به صورت قهرمان‌های شکستناپذیر جلوه‌نمایی می‌کنند.

نتایج پژوهش‌های سه روانشناس اتریشی نشان می‌دهد کودکانی و نوجوانانی که بیشتر از بازی‌های رایانه‌ای نسبتاً خشن استفاده می‌کنند، در سنجش با دیگرانی که خود را با بازی‌های بدون خشونت یا کم‌خشونت سرگرم می‌کنند، رفتارهای پرخاشگرانه بیشتری نشان می‌دهند. پژوهشگران عنوان می‌کنند این بازی‌ها نه تنها افراد را به ارائه خشونت و سوشه می‌کنند، بلکه محیط و فضای بازی‌ها به راحتی روحیه‌ی واکنش پرخاشگرانه را تقویت می‌کنند.

۲) انزوا طلبی

کودکانی که به‌طور مداوم با این بازی‌ها در گیرند درون گرا می‌شوند. در جامعه منزوی و در برقراری ارتباط اجتماعی با دیگران ناتوان می‌گردند. روحیه‌ی انزواطلبی باعث می‌شود که کودک از گروه همسالان جدا شود که این خود سرآغازی برای بروز ناهنجاری‌های دیگر است. مادری می‌گفت: فرزندم به بازی‌های رایانه‌ای معتاد شده است. او هر روز خود را به صفحه تلویزیون می‌رساند و از دنیای بیرون به کلی بی‌خبر است، حتی متوجه رفت و آمد می‌همانان نمی‌شود و همیشه بعد از دست کشیدن از این برنامه با سردرد و کسالت مواجه می‌گردد.

۳) تبلیل شدن ذهن

بر خلاف بعضی تبلیغات سازندگان بازی‌ها، در این بازی‌ها به دلیل این که کودک و نوجوان با ساختنی‌ها و برنامه‌های دیگران به بازی می‌پردازد و کمتر قدرت دخل و تصرف در آن‌ها پیدا می‌کنند اعتماد به نفس شان در برابر ساختنی‌ها و پیشرفت دیگران متزلزل می‌شود.

تصور بیشتر خانواده‌ها این است که در بازی‌های رایانه‌ای فرد در بازی مداخله فکری مداوم دارد. اما این مداخله، فکری نیست بلکه این بازی‌ها سلول‌های مغزی را گول می‌زنند و از نظر حرکتی نیز فقط چند انگشت کودک را حرکت می‌دهند. ما هر چه در این مسیر حرکت کنیم و بازی‌ها را گسترش دهیم، انسان‌هایی را تحويل جامعه خواهیم داد که سرخورده، افسرده، غیرمتحرک و غیرسازنده هستند و خود اتکایی آن‌ها بسیار کم خواهد بود و ابتکار عمل نخواهند داشت، در حالی که برای جامعه، نیاز به انسان‌هایی خلاق، مبتکر و متفکر داریم.

۴) تأثیر منفی در روابط خانوادگی

با توجه به این که زندگی در کشور ما نیز به طرف ماشینی شدن پیش می‌رود و در بعضی خانواده‌ها زن و مرد شاغل هستند و یا بعضی از مردان بیش از یک شغل دارند، خود به خود روابط عاطفی و در کنار هم بودن خانواده کمتر شده و عده زیادی از این وضع وجود تلویزیون به عنوان جعبه جادویی که باعث سرد شدن روابط خانوادگی شده ناراضی هستند و حالا نیز جعبه جادویی دیگری با جاذبه سحرآمیزتری به نام رایانه بر این وضعیت اضافه شده و مشکلات را دو چندان کرده است.

۵) افت تحصیلی

به دلیل جاذبه‌ی مسحور کننده‌ای که این بازی‌ها دارد، بچه‌ها وقت و انرژی زیادی را صرف بازی با آن می‌کنند، حتی بعضی از کودکان صبح، زودتر از وقت معمول بیدار می‌شوند تا قبل از مدرسه کمی بازی کنند و وقت‌های تلف شده را هم بدین صورت جبران کنند. یکی از والدین اظهار می‌داشت که در سال گذشته پسرم بهترین نمرات را داشته اما از وقتی که رایانه برایش خریده‌ایم روزی ۲ تا ۳ ساعت وقت خود را صرف بازی می‌کند و از لحاظ تحصیلی افت پیدا کرده است.

چه باید کرد

همان طور که درباره‌ی سیگار گفته شد، موج تبلیغات و کشش نسبت به بازی‌های رایانه‌ای و عدم کار فرهنگی در این خصوص آن قدر زیاد است که در حال حاضر نمی‌توان جلوی استفاده از این بازی‌ها را گرفت.

به همین دلیل:

۱- اگر چنانچه قرار است از بازی‌های رایانه‌ای استفاده کنید، بهتر است بازی‌های تصویری خلاق را که کودکان باید به وسیله آن‌ها معماهایی را حل کنند، بیش از بازی‌های دیگر مورد توجه قرار دهید.

۲- بازی دسته جمعی کودکان، با ابزارهای تصویری کمتر مسأله‌ساز است، این اسباب بازی‌ها، زمانی مخرب خواهند بود که کودک به تنهایی برای ساعت‌های طولانی، غرق بازی شود.

۳- والدین وقت بیشتری را به کودک و نوجوان خوبیش اختصاص بدهند. هر قدر وقت گذاری و ارتباط صحیح بین والدین و فرزندان بیشتر باشد زمینه چنین بازی‌هایی کمتر فراهم می‌شود.

به اعتقاد پژوهشکار و متخصصان، مقصراًن اصلی، والدین هستند که فرزندان خود را برای ساعت‌های طولانی در مقابل تلویزیون، رایانه و ویدئو بازی، یا فیلم‌های ویدئویی رها می‌کنند. بهتر است که والدین همراه فرزندان خود به کوهستان، باشگاه‌ها و میادین ورزشی بروند و به بازی‌های مورد علاقه آن‌ها بپردازنند تا انرژی عصبی و روانی آنان تخلیه شده و توجهشان از بازی‌های رایانه‌ای منحرف شود.

۴- به نظر می‌رسد یکی از راه‌های مُسَکّن، تولید بازی‌های رایانه‌ای است که با فرهنگ ایرانی و اسلامی همخوانی داشته باشد. در این مسیر باید توجه داشت که الگوی ساخت این بازی‌ها نباید، بازی‌های خارجی قرار بگیرد و ما با عوض کردن قهرمانان یا داستان، همان کودکان بهره‌گیری گردد و بازی‌هایی ساخته شود که کمترین عوارض را به همراه داشته باشد. بعضی از بازی‌های ساخته شده داخلی، مانند فیلم‌های کبی‌برداری شده‌اند. یعنی همان خشونت و مشکلات در بازی وجود دارد منتها در نسخه آمریکایی، قهرمان داستان یک آمریکایی است که شرقی‌های نقش منفی را باید از بین ببرد و در نسخه ایرانی، یک ایرانی باید آمریکایی‌ها را با همان خشونت معذوم کند. این‌گونه بازی‌سازی دردی از فرهنگ جامعه دوا نکرده و کمکی به خانواده‌ها برای تربیت نوجوانان و جوانان نمی‌کند.

۵- راه اندازی گیم نت و یا ترویج بازی رایانه ای به عنوان کار فرهنگی، به معنی جنگیدن در جبهه‌ای است که سلاح جنگی ما را دشمن برایمان مشخص می‌کند. نتیجه چنین جنگی از قبل معلوم است. ما برای مقابله با دشمن باید طرح عملیاتی و سلاح بومی خودمان را داشته باشیم.

۶- از سوی دیگر به همراه هر بازی توصیه‌هایی برای کاهش عوارض مخرب بازی‌های رایانه‌ای منتشر گردد.

توضیحاتی مانند:

(۱) توجه داشته باشید که وقت شما و فرزندانتان با ارزش تر از آن است که با انجام بازی‌های رایانه‌ای تلف شود.

(۲) سلامت شما و فرزندانتان مهم‌تر از سرگرمی شماست.

(۳) رده سنی برای این بازی را در نظر داشته باشید.

(۴) به فرزندتان اجازه ندهید در فاصله نزدیکی از صفحه رایانه بنشینند.

(۵) از رایانه‌هایی با صفحه کوچک استفاده کنید.

(۶) نور صفحه نمایشگر را کم کنید.

(۷) ضروری است بچه‌ها به طور مرتب بین دو نوبت بازی استراحت کنند.

(۸) چشم‌ها باید مسلط به صفحه رایانه باشد.

(۹) روشنایی اتاق به نحوی تنظیم شود که زنندگی نور به حداقل برسد.

(۱۰) بهتر است والدین با کودکان صحبت کنند که فقط روزهای تعطیل مجاز به استفاده از این بازی‌ها هستند.

(۱۱) با استدلال و منطق آسیب‌هایی را که بازی رایانه‌ای به کودکان وارد می‌آورد به آن‌ها متذکر شوید.

(۱۲) مخرب‌ترین بازی‌های تصویری، بازی‌هایی هستند که تصاویر آن‌ها به طور مکرر بر صفحه ظاهر می‌شوند و کاربر باید به تمام تصاویری که از برابر چشم وی می‌گذرند، شلیک کند، لذا کارشناسان توصیه می‌کنند از این‌گونه بازی‌ها استفاده نشود.

مفهوم دولت

از افلاطون تا امام حمینی (ره)

نویسنده: یاسر متولی

سن توماس آکوئیناس	مقدمه
اندیشه‌های سیاسی عصر جدید	چه کسی باید حکومت کند؟
دوران ماکیاولی	چگونه باید حکومت کرد؟
زان بودن	تاریخ اندیشه سیاسی
توماس هابز	تحول مفهوم دولت
جان لاک	تاریخ سیاسی گم شده
زان ژاک روسو	تأثیرپذیری اندیشه سیاسی از تحولات اجتماعی
هگل	مفهوم مکانیکی یا اندامواره
مارکس	اندیشه‌های سیاسی یونان باستان
بشریت به مدینه فاضله نرسید	افلاطون
اشتراکات نظریات سیاسی	ارسطو
نظریات متفاوت شرق اسلامی	رواقیون
ظهور یک نظریه عملی پیشتاز	اندیشه‌های سیاسی قرون وسطی
	سنت آگوستین و علمای کلیسا

مفهوم دولت

از افلاطون تا امام حمینی (ره)

مقدمه

در طول تاریخ گذشته بشری آن‌چه منشاء بسیاری از تنازعات بوده دیدگاه‌های متناقضی است که در اندیشه سیاسی نسبت به نوع دولت‌ها حاکم بوده و منجر به ظهور و سقوط انواع و اقسام حکومت‌ها و دولت‌ها شده است.

اگر بخواهیم نگاهی گذرا به بحث دولت بیانداریم باید از مداخل ورود به این میدان شروع کنیم «دولت به منزله ابزاری در خدمت تلاش هدفمند انسان برای تنظیم امر سیاسی یا یکی از عظیم‌ترین دستاوردهای بشری و پر حضورترین واقعیت تجربه انسانی بهشمار می‌رود که سرشت آن گویی با نیروها، قدرت‌ها و تهدیدها عجین شده است» از این دیدگاه به نظر می‌رسد که گذر بشریت از دوران عدم وجود دولت به دوران دولت‌های مدرن خود سرمنشاء به وجود آورنده بسیاری از تمدن‌ها بوده است. لکن آن‌چه دغدغه اصلی بشریت بوده و هست لزوم وجود یا عدم وجود دولت نیست بلکه پاسخ به این پرسش است که: چه کسی باید حکومت کند؟ و یا چگونه باید حکومت کرد؟

پاسخ به این دو پرسش که هر یک در مقاطعی از تاریخ بشری مطرح گردیدند توسط فلاسفه علم سیاست منجر به ظهور انواعی از دولتها به اشکال متفاوت گردید که به تاریخ اندیشه سیاسی موسوم است. حال برای توصیف چیستی و تحول مفاهیم اندیشه سیاسی باید به مسائلی رجوع کرد که اندیشه از درون آن‌ها به وجود می‌آید و این مسائل چیزی نیست جز همان پرسش‌ها و شک‌هایی که برای هر اندیشه‌گری پذید می‌آید. بنابراین می‌توان در اینجا به ارتباط دو سویه مابین ایجاد پرسش و پاسخ به آن و در نتیجه تولید اندیشه مجدد که منجر به تحول و پیشرفت می‌گردد پی‌برد.

در این باب مسئله دولت و مسیر پیشرفت و تحول آن و نظریه‌های مربوطه که پاسخ‌گر پرسش‌های یاد شده هستند می‌تواند یکی از نقاط اصلی در سرنوشت انسان‌ها و جوامع باشد که پرداختن به آن از وظایف اصلی حوزه‌های علمیه و دانشگاه‌های علوم انسانی است که تا حدودی مغفول مانده و یا به مظاهر غربی آن بسنده شده است. در این مجال برآئیم به بررسی روند و سیر پیشرفت مفهوم دولت و نظریه‌های مربوط به آن بپردازیم.

تحول مفهوم دولت

تاریخ سیاسی گم‌شده

از آن‌جا که عموم کتاب‌های نوشته شده پیرامون سیر تحول و مفاهیم مربوطه تاریخ دو هزار و پانصد ساله‌ای را در بر می‌گیرد که توسط مستشرقین و نویسنده‌گان غربی به رشته تحریر در آمده، مسلم است که بخش وسیعی از تاریخ سیاسی جهان مورد غفلت بوده و هست که تاریخ سیاسی بیش از چهارهزار سال گذشته ایران و تاریخ حکومت انبیاء الهی از این نمونه‌ها می‌باشد که خود جای تأمل و بررسی عمیق دارد.

تأثیرپذیری اندیشه سیاسی از تحولات اجتماعی

یکی از عناصر اصلی که بر طرز تلقی و اندیشه سیاسی تأثیر گذار بوده است شرایط و اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی هر دوره‌ای می‌باشد که به وضوح می‌توان تأثیر اندیشه سیاسی را از این دست تحولات مشاهده نمود. به عنوان نمونه در روزگار «هابز» مسئله مورد اهمیت ناامنی اجتماعی بود که باعث شد اندیشه "دولت حداکثر" به نظریه حاکم تبدیل شود. و در دوران «لاک» که مسئله ناامنی از بین رفته بود اندیشه "دولت حداقل" و نظریه "حق شورش برای مردم"، حاکم گردد.

مفهوم مکانیکی یا اندامواره

در اینجا این مسئله مهم به نظر می‌رسد که انسان در دولت چه جایگاهی دارد و آیا دولت یک مفهوم مکانیکی است و یا یک اندامواره؟

در این رابطه باید گفت که در طول تاریخ مفهوم دولت دیدگاه ارگانیکی (اندامواره‌ای) به دیدگاه مکانیکی (ابزاری) تبدیل گردید بدین ترتیب که بسیاری از اندیشمندان همچون افلاطون و ارسطو و بعدها ماکیاولی، هگل و روسو در قرن هجدهم میلادی دولت را موجود زنده‌ای می‌دانستند که دارای اعضا بوده و توسعه و رشد درونی و هدف و غایتی را در درون خود دارد. اما نظر مخالفین که به نظریه مکانیکی شهرت دارد سال هاست که تفوق یافته است. در این راستا برخی اندیشمندان همچون هابز و لاک که به اصحاب قرارداد اجتماعی معروفند دولت را تنها ابزاری می‌دانند برای تأمین نظم و امنیت که حاصل عمل ارادی و نوعی قرارداد برای وضع تعهدات و محدودیت‌هایی برای فرد است.

دیدگاه اندامواره‌ای بر این نظر است که دولت ابزاری نیست که برای تأمین هدف خاصی ایجاد شده باشد بلکه همانند جامعه و خانواده موجود زنده‌ای است که خود تحول و تکامل یافته و اهداف آن بالاتر و والاتر از اهداف فردی و جزئی است. بدین ترتیب جدا کردن انسان^۱ جامعه و دولت از یکدیگر کاملاً نادرست خواهد بود و قدرت دولت، دشمن آزادی فردی نبوده بلکه تضمین کننده آن خواهد بود. مهم‌ترین اندیشمند این نظریه افلاطون بوده است که نظریه او را نظری عقلانی - طبیعی دانسته‌اند بدین مضمون که «انسان به کمک عقل و نه به حکم اراده‌اش» نهاد طبیعی و مستقل دولت را درمی‌باید.

لیکن براساس نظریه مکانیکی دولت حاصل عمل ارادی انسان است. یعنی این که این ماشین بر اساس اراده انسان تشکیل شده و انسان برای رسیدن به اهداف خود، آن را اداره می‌کند و دولت تنها قراردادی است برای تأمین نظم و امنیت در جهان و بدین ترتیب دولت از فرد و جامعه جدا خواهد بود و دارای ماهیتی ارادی است. لذا بر اساس این دو نظریه می‌توان دو مقطع تاریخی را برای بررسی دولت به دست داد. اول اندیشه‌های سیاسی دوران یونان باستان و دوم اندیشه‌های جدید سیاسی.

حال برای شناخت مفهوم دولت باید اندیشه سیاسی دوره‌های یاد شده را به صورت مختصر شرح دهیم.

اندیشه‌های سیاسی دوران یونان باستان

افلاطون

بر این مبنای باید گفت که واضح‌ترین شکل فلسفه سیاسی کلاسیک در آثار اندیشگران یونان چون افلاطون و ارسطو گرد آمده است و در مقابل آنان اندیشمندان سوفسیستایی مسلک، آرایی متضاد داشتند. افلاطون در آثاری چون جمهوریت و قوانین در بیان مفهوم دولت این پرسش را مطرح می‌نماید که: سرنوشت و ماهیت دولت چیست؟ وی در شرح این موضوع به مسئله نیاز و همبستگی متقابل افراد در اولین مرحله اشاره دارد — که خود سرچشمه گرفته از امکانات محدود انسان و نیاز او به یاری دیگران است — و در مرحله بعد به اختلاف استعداد افراد مختلف برای تأمین نیازهای خود اشاره دارد. در مکالمه‌ای در کتاب جمهوریت مابین سقراط و ادیمانتوس، سقراط در ضرورت دولت چنین می‌گوید:

«دولت بدان مفهوم که من استنباط می‌کنم، زاییده احتیاج نوع بشر است زیرا هیچ‌کس به تنهایی قادر نیست که تمام نیازمندی‌های خود را رفع کند.»

وی با این منطق دولت را زاییده احتیاج برای مقابله با خطرات زندگی و تداوم بخش زندگی سعادتمندانه‌ی او می‌داند.

لکن وی دو نوع حکومت را در کتاب‌های خود مطرح می‌نماید که دارای ساختار سیاسی متفاوتی هستند. در نوع اول که در کتاب جمهوریت مطرح می‌گردد افلاطون ساختار سیاسی جامعه را به طبقه نظامیان و فرمانروایان که در کنار شهروندان قرار می‌گیرند تقسیم می‌کند که نظام کمونیستی یا اشتراکی نظامیان در آن وجود دارد و این دولت امکان رخنه تجملات به ارکان خود را از بین می‌برد و از طرفی برای رسیدن به خوشبختی واقعی «ایودی مونیا» او معتقد است که باید اهریمن خوب را برگزید، اما خود به این نتیجه می‌رسد که نمونه‌ای از این نوع حکومت در زمین قابل اجرا نمی‌باشد. به همین لحاظ در کتاب دوم خود یعنی «کتاب قوانین»، قانون را به جای علم نیروی حاکم عنوان کرده و می‌گوید: «مگذارید سیسیل یا هر شهر دیگری مطیع اربابان بشری گردد، بلکه بکوشید تابع قوانین باشید.»

تفاوت و تناقض دو نوع دولت مد نظر افلاطون در نوع اول و دوم حکومت آن است که در نوع اول افراد حاکم و رهبران برای زمامداری امور با دقت انتخاب و تربیت شده لکن هیچ مقررات و قانونی مانع کار آن ها نیست و در نوع دوم کمال مطلوب در قوانین مربوطه تحقق می‌یابد که بر پایه اصل اطلاع از قانون بنا گردیده است.

دولت مدنظر افلاطون الزام اخلاقی داشت و غایت عمدۀ آن تأمین سعادت انسان‌ها بود که از عمدۀ وظایف دولت در این میان خوشبخت نمودن انسان‌ها بر اساس اصل عدالت بوده است.

ارسطو

دومین نظریه پرداز سیاسی یونان باستان ارسطو بوده، که همچون افلاطون می‌کوشید نیروی اخلاقی قوانین سیاسی را برقرار کند، او معتقد بود که در نتیجه تربیت شهروند، اطاعت از قانون خصلت وی شده و او را به انسانی خوب و با ایمان مبدل می‌کند و «هر دولت عبارت از نوعی جامعه است و هر جامعه به این منظور که سودی به اعضاء خود برساند، تأسیس شده است، زیرا فعالیت افراد بشر همواره به این قصد صورت می‌گیرد که آن‌چه متضمن خیر و صلاح آن‌هاست به‌دست آورند. اما اگر غرض نهایی جامعه‌ها تحصیل خیر و صلاح باشد، غرض دولت یا جامعه سیاسی عبارت از تحصیل بزرگ‌ترین خیرها در عالی‌ترین صور آن برای اعضاء جامعه خواهد بود.»

رواقیون

پس از ارائه دو دیدگاه افلاطون و ارسطو در زمینه سیاسی، قبل از میلاد مسیح علیه‌السلام یعنی حدود ۲۵۰۰ سال پیش تا شروع قرون وسطی، چهار مکتب فکری دیگر پدید آمد که از آن میان تنها رواقیون بودند که در باب اندیشه سیاسی و دولت نظریاتی را ارائه دادند که این نظریه به دلیل به رسمیت شناختن حقوق خاص بیگانگان (حقوق بین‌الملل) ایده دولت جهانی و قانون جهانی را پدید آورد که قانون دولت جهانی از این منشاء فکری استخراج گردید.

اندیشه‌های سیاسی قرون وسطی

سنت آگوستین و علمای کلیسا

طی قرون وسطاً دولت در اندیشه سیاسی سنت آگوستین (۳۵۴-۴۳۰م) و علمای کلیسا بار دیگر رونق گرفت که این رونق مرهون نظریه‌ای اصلی درباره‌ی حکومت سیاسی بود و این نظریه همچون سایر علوم از این جمله نشأت می‌گرفت که «ترس از خدا آغاز حکمت است.» نوعی اندیشه که بر اساس تعالیم کلیسا برنامه‌ریزی شده بود تضادی تند با دیدگاه یونانی‌ماه شهروندی پیدا کرد چرا که در دیدگاه یونانی شهر تجسم نیکی سیاسی قلمداد می‌شد اما دنیای کلیسا بر این پافشاری می‌کرد که تمام نیکی‌ها و خوبی‌ها در گردن نهادن به مشیت پروردگار است و دولت الزاماً باید برای این هدف فعال شود. استفاده از این نظریه، ابزاری بود در دست زورمداران و فئودال‌ها که باعث ایجاد تشنجهای اجتماعی فراوانی گردید.

کتاب "شهر خدا" توسط آگوستین نوشته شد و به توجیه برتری کلیسا بر قدرت دنیوی پرداخت و توصیه می‌کرد تا تمنای شهر آسمان جایگزین تمنای مسائل زمینی گردد. نگاه او بیشتر از آن که معطوف به دولتها باشد با افراد سر و کار داشت و تاریخ را عرصه‌ی کشمکش دولت ایمانی و زمینی می‌دانست که سرانجام آن، پیروزی دولت آسمانی است و هرچند که به ترویج اندیشه دولت آسمانی می‌پرداخت دولت زمینی را مورد احتیاج و بازوی کلیسا معرفی کرده و مسیحی بودن آن را شرط الزامی حکومت می‌دانست و حق شورش برای مردم را زمانی متصور می‌شد که مقررات دولت با اصول مسیحیت منافات می‌یافتد.

سن توماس آکوئیناس

از دیگر واعظان فلسفه سیاسی ارسطو در مسیحیت "سن توماس آکوئیناس" (۱۲۲۶-۱۲۷۴م) بود. او همچون ارسطو دولت را پدیده‌ای طبیعی و مظهر خیر می‌دانست که قیود به وجود آمده از دولت باعث رشد و ترقی افراد خواهد بود. و نکته قابل تأمل در اندیشه‌های او این بود که دولت مد نظر وی برای کسب سعادت به همکاری با مذهب نیازمند است و در حوزه‌های مشترک وظایف دولت و مذهب تابعیت با دولت خواهد بود. به عبارت دیگر در اندیشه‌های سیاسی که قوای مذهب و اندیشه کلیسا را یک می‌کشیدند نیز حوزه دولت، حوزه‌ای مجزا از حوزه مذهب در نظر گرفته شده و تنها بر این نظر توافق گردید که در جایی که همپوشانی بین اختیارات هر یک به وجود می‌آید تصمیم نهایی با کلیسای

مسیحی به عنوان نماد مذهب مسیحی باشد.

آکوئینانس قانون را به چهار گروه «ازلی، طبیعی، الهی و بشری» دسته‌بندی نمود و بدین لحاظ مشروعیت فرمانروایی را تا جایی تصور می‌کرد که بر قانون طبیعی یعنی بخشی از قانون ازلی که توسط خرد انسان کشف شده است استوار باشد و کلیسا می‌تواند بدین لحاظ در موضع داوری فرمانروایان بوده و بر آنان نظارت داشته باشد.

او شورش علیه فرمانروایان را در صورت نقض مکرر قوانین طبیعی جایز دانسته و شکلی از حکومت قانونی محدود را که تکامل یافته اش دموکراتیک لیبرال باشد پیش‌بینی کرده است ولکن با تمامی نظریه‌پردازی‌هایی که گاهًا اختلاف‌هایی با اندیشه کلیسای مسیحی داشت، نگرش قرون وسطی به جامعه نتوانست به الگویی پذیرفته شده در دوران سیاسی عصر جدید تبدیل گردد.

اندیشه‌های سیاسی عصر جدید

در عصر جدید - که از قرن پانزدهم میلادی به بعد را شامل می‌شود - بر اثر برخی تحولات سیاسی و اجتماعی، اندیشه سیاسی جدیدی شکل گرفت که در رأس آن نسبت انسان‌گرایی مدنی یا جمهوری‌خواهی کلاسیک قرار می‌گرفت. اندیشمندی همچون ماکیاولی نماینده این فلسفه سیاسی محسوب می‌گردید و در سال‌های بعد سنت‌های لیبرالی که شکل گیری آن‌ها مدیون اصحاب قرارداد اجتماعی همچون هابز و لاک بود مدیون همین نوع فلسفه سیاسی بودند. تحولاتی که مجموعه این اندیشه‌ها را باعث گردید به‌طور عمدۀ عبارت بود از مبارزات میان بارون‌ها و پادشاهان برسر قلمرو قدرت قانونی، شورش‌های دهقانی، گسترش بورژوازی یا داد و ستد پیله‌وری، درخواست بازگشت به جمهوری دموکراسی آتن و قوانین رم، و نهایتاً منازعات مذهبی مثل مبارزه کلیسا و دولت و بهویژه اصلاح پرووتستانی که به تدریج موجب جدایی قدرت دولت به عنوان حامی مذهب و کلیسا از کلیسا گردید، و این آغاز نظریه ماکیاولی بود.

دوران ماکیاولی

دوران ماکیاولی (۱۴۵۹-۱۵۱۷) دوران چیدن سیاست‌های دولت جدید دنیوی بود. در این دوران وی اساسی‌ترین پایه‌های نظام قرون وسطی را مورد هجمه قرار داد. یعنی دعوی حق الهی پادشاهان را که عموماً از قشر فئودال، سرمایه‌دار و اشرف بودند را مطلقاً ادعایی

زائیده خیال و نه بر اساس اندیشه سیاسی معرفی کرد. او در کتاب‌های گفتارها و شهریار چرخه فساد و تباہی سه نوع حکومت (مشروطه، آریستوکراسی و دموکراسی) را بر اساس مطالعه تاریخ کشف نمود و تلاش خود را صرف نمود تا بین قدرت دولت و قدرت شهروندان موازنه‌ای درست برقرار نماید. در نظریه وی - همچون افلاطون و ارسطو - دولت پدیده‌ای طبیعی و شبیه جسم ارگانیک تصویر می‌گردد که تنها راه پی‌بردن به ماهیت آن شناسایی نفسانیات و انگیزه‌های درونیش می‌باشد. ماکیاولی شرط پایداری دولت را در تعییت مردم از قانون می‌داند و بر این اساس دو نوع دولت (آزاد و مقید) را بر می‌شمرد که در دولت آزاد مردم از صمیم قلب از قوانین دولت اطاعت می‌کنند ولی در دولت مقید که پیکری بیمار از جامعه است احکام فرمانروایان بر اتباع کشور تحمیل می‌گردد به این لحاظ است که وی جمهوری را بر دولت سلطنتی ارجحیت می‌دهد لکن معتقد است که اکثریت ملت‌ها به دلیل دوری از فضیلت، شایسته‌ی برخورداری از جمهوری نیستند و استناد می‌کند که قوم فاسد شایسته حکومت آزاد نخواهد بود.

وی از نظریه‌پردازانی است که به منطق دولت در مقابل حقوق افراد اولویت می‌دهد و بر اولویت حفظ جامعه به هر وسیله ممکن تأکید نموده است.

ژان بُوَّدن

از دیگر نظریه‌پردازان دولت ژان بُوَّدن (۱۵۹۰ - ۱۵۹۶) می‌باشد که نظریات خود را از عهد قرون وسطی و جدید استخراج نمود. او زمامدار را نایب خدا و مکلف به اجرای قوانین الهی بر روی زمین دانسته و منشاء دولت را از خانواده و ترکیبی از نظریات، تکامل، زور و قرارداد اجتماعی یک‌جانبه و طبیعی بیان می‌کند و حاکم را هر که باشد اعم از شاه، مجلس یا اشراف، منبع قانون و حقوق می‌داند.

«بُوَّدن» با انتقاد به این که دولت و قوانینش فقط انعکاس نسبتاً ناقص آن عدالت، خیر و حقیقت کاملی است که به اخلاق خداوندی تعبیر می‌شود، در حقیقت، خود را پیرو سنت فکری قرون وسطاً نشان می‌دهد.

توماس هابز

توماس هابز(۱۶۷۹-۱۵۸۸) از اولین واعظان اندیشه لیبرال است که در کتاب لویاتان «سیرت بشر را میل بی‌پایان به کسب قدرت می‌داند میلی که تنها با مرگ به پایان می‌رسد.»

این نگاه که سیرت بشر را عموماً شرور می‌پندارد در بسیاری از دیدگاه‌های غربی به بشر، مشاهده شده است و با همین پیش فرض است که ستون‌های اجتماع غربی شکل می‌گیرد تا جایی که هابز از این حالت به جنگ همه با یکدیگر یاد کرده و انسان را گرگ انسان می‌داند و چنین استدلال می‌کند که این وضعیت جنگی در توده‌ی بشر وجود داشته و میل به قدرت در ذات همه وجود دارد، به دلیل این وضعیت ناپسامان امنیت تمام انسان‌ها در خطر می‌باشد و در این وضع «طبیعی» قدرت عمومی یا دولتی وجود ندارد. بنابراین طی یک قرارداد اجتماعی عموم مردم برای تأمین منافع بلند مدت خود در سایه امنیت و صلح، بخشی از حقوق خویش را به یک مرجع قدرتمند واگذار کرده و دولت شکل می‌گیرد.

هابز عملاً این نکته را فراموش می‌کند که مردم در چه زمانی این قرارداد را منعقد کرده‌اند و آیا کسی از آنان در خصوص این قرارداد نظری خواسته است.

هابز عملاً از هم می‌همان خود نمی‌خواست که با یکدیگر قرارداد منعقد کنند بلکه از آن‌ها می‌خواست که بپذیرند چنین قراردادی منعقد شده است!!!

جان لاک

دیوید هلد جان لاک (۱۶۳۲-۱۷۰۴) طلا耶‌دار سنت دموکراسی حمایتی است، نظریه جان لاک دارای نقطه مشترکی با نظریه هابز می‌باشد و آن طعنه لاک به قرارداد اجتماعی هابز است.

لاک نیز همچون هابز وضع طبیعی یا اولیه انسان‌ها را ملاک تئوری خود قرار می‌دهد اما درک متفاوتی را ارائه می‌نماید. وی معتقد است که افراد آن گونه که هابز می‌گوید در وضع طبیعی در جنگ به سر نمی‌برند بلکه آنان آزاد و برابرند و از قانون طبیعی پیروی می‌کنند اما این ترس وجود دارد که در این وضعیت حقوق طبیعی افراد محفوظ نباشد، به این دلیل اتباع دولت نه همه حقوق خود بلکه بخشی از آن را برای حراست از زندگی، آزادی و مستغلات آنان به دولت واگذار می‌کنند و رضایت مردم شرط اولیه برقراری دولت می‌باشد. بدین ترتیب در صورتی که دولت از این اختیار سوء استفاده کند قرارداد اجتماعی خود به خود باطل می‌گردد. حکومت مطلوب لاک حکومت قانون است و قوانین به وسیله نمایندگان مردم وضع می‌گردد لکن سلب برخی از حقوق که در زمان وضع طبیعی، مردم صاحب آن بوده‌اند و جامعه و حکومت در اعطای آن نقش نداشته اند از مردم غیر ممکن است. این حق چیزی نیست جز حق مالکیت خصوصی که سرچشمه فلسفه وجودی نظام‌های لیبرال می‌باشد. لاک تفکیک قوا را تضمینی برای حقوق مردم در برابر قدرت حکومت تلقی می‌نماید.

ژان ژاک روسو

سومین نظریه پرداز قرارداد اجتماعی را ژان ژاک روسو (۱۷۱۲ - ۱۷۷۸ م) می‌دانند. شاه بیت نظریات او «اراده همگانی» است که شباهت‌هایی با مفهوم رضایت عمومی لاک دارد. او رابطه میان دولت و افراد جامعه را ارگانیک و مشابه رابطه میان اعضاء بدن یک موجود زنده دانسته و شخصیت دولت را مستقل از شخصیت تک افراد جامعه قلمداد می‌کند. او نظام قرارداد اجتماعی را نوعی نظام اخلاقی دانسته و دولت را موجودی اخلاقی فرض می‌کند که مالک اراده همگانی است از این باب روسو را مظہر جمع گرایی افراطی می‌دانند چرا که به اعتقاد اوی، موجودات بشری را قبل از آن که بتوان انسان تلقی نمود باید آنان را اتباع یک دولت بهشمار آورد که با رضایت خود، آزادی خویش را برای وصول به آزادی واقعی، محدود می‌کنند. وی از آن جا که نگاهی ارگانیکی به دولت دارد برای آن نیز انحطاط و مرگ را پیش‌بینی می‌کند. به اعتقاد روسو وقتی اتباع یک کشور منافع شخصی یا حزبی مافق اراده عمومی قرار دهند دولت ساقط خواهد شد و با انحطاط دولت قرارداد اجتماعی ملغی می‌گردد و الزام اخلاقی برای اطاعت از حکمرانان وجود نخواهد داشت. برخی از مفسرین غربی ایده اراده همگانی وی را آبخشور فکری نوعی فاشیسم و استبداد دانسته‌اند چرا که در نظریه وی توده‌های مردم به حمایت کورکرانه و بی‌چون و چرا از دولتها دست خواهند زد.

هگل

از دیگر اندیشمندان دوران دولت مدرن می‌توان به هگل و نظریه دولت وی پرداخت. او نماینده اصلی فلسفه ایده‌آلیست آلمان است که نظریات خود درخصوص دولت را در کتاب «فلسفه حق» بیان نموده است. نظریه هگل کوششی است برای فهم و ترسیم دولت به عنوان امری ذاتاً عقلانی. او دولت را نتیجه مثلث دیالکتیک خانواده، جامعه مدنی و دولت دانسته و از آن به زندگی اخلاق گرایانه یاد می‌کند.

وی آغاز انسانیت حقیقی را زمانی می‌داند که فرد با ترک بستر عادات، غرایز و خواسته‌های طبیعی در آستانه‌ی آگاهی قرار می‌گیرد و از این‌جا، جامعه مدنی را تعریف می‌کند. یعنی در جامعه مدنی وحدت اولیه خانواده از هم فرو می‌پاشد و افراد در مقام شخص اجتماعی و اقتصادی به تولید و توزیع می‌پردازند. «دراین بین مالکیت خصوصی - که تجسم عینی اراده آزاد و شبکه پیچیده کار و تقسیم کار است - افراد را به اجتماعی شدن سوق می‌دهد» و دولت واقعی در مرحله سوم معنا پیدا می‌کند که در آن فرد با پیوستن به

نظام سیاسی و دولت از پیگیری اهداف خاص و منافع خصوصی باز ایستاده اهداف و منافع خود را با مصالح عمومی هماهنگ می‌سازد «دولت مرحله‌ای» عالی‌تر از تجلی روح عینی است.

هگل دولت را جانشین کلیسا دانسته و همان وظیفه جامعه مسیحی یعنی آشتی میان انسان‌ها و جهان و طبیعت و روح و عمل و نظر را در سازمان سیاسی دولت جستجو می‌کند. وی که یکی از ستایشگران دولت محسوب می‌گردد تا جایی پیش می‌رود که حتی تقدم جامعه مدنی که در مرحله دوم قراردارد را بر مرحله سوم یعنی دولت، برنتابیده و مدت زمان این تقدم را کوتاه می‌داند و از این منظر مقام دولت را به شکل اخلاقی آن بر جامعه و فرد تفوق می‌دهد تا جایی که بسیاری از مفسران وی را از پیشگامان نظریه توتالیتاریانسیم قلمداد می‌کنند و وی را از خطرناک‌ترین دشمنان آرمان‌های دموکراتیک می‌دانند.

مارکس

در برابر پیکره لیبرالیسم اندیشه‌های مارکس (۱۸۱۸-۱۸۸۳م) مجادله‌ای جدی را پیش روی آراء استوارت میل، هگل و... قرارداد و این‌گونه در مقابل هگل استدلال نمود که منافع مطلق همگانی دولت چیزی جز نظام اداری بوروکراتیک و تضادهای حل نشده نیست و حکومت ناپلئون بنیپارت از ۱۸۵۳ تا ۱۸۸۴ شاهد این فرضیه است.

مارکس این‌گونه معتقد است که در یک نظام طبقاتی نهادهای بوروکراسی می‌توانند اشکال مختلفی را اخذ نمایند که لزوماً پیوندی مستقیم با منافع ندارد و یا تحت کنترل طبقه مسلط نباشد لکن او معتقد است دولت تنها ابزار طبقه مسلط است که نقش فرشته نگهبان منافع را بازی نموده و در رویارویی با منافع متضاد در تاروپود جامعه مدنی گرفتار است.

از نظر مارکس پایان سیاست با پایان دولت و شکل‌گیری مالکیت کمونیستی همراه است و پایان سیاست تحولی است برای زندگی بهتر و این مرحله آغاز نمی‌گردد مگر با کنترل دولت توسط کسانی که نه مالک ابزار تولید بوده‌اند و نه کنترل کننده آن. یعنی پرولتاریا. در نظریه او جامعه و دولت کاملاً یکپارچه بوده و مسائل و مشکلات مشترکاً حل گردیده و سرانجام با فراوانی مادی و خودگردانی عمومی نیاز به دولت از بین خواهد رفت.

بشریت به مدینه فاضله نرسید

پس از مطالعه نظریات علمی اندیشمندان در عمل می‌توان این‌گونه نتیجه گرفت که عمل به نظریات این اندیشمندان و دولت‌های شکل گرفته بر اساس این نظریات هیچ‌یک نتوانسته اند بشریت را به مدینه فاضله‌ای آرامش‌بخش رهنمون نمایند تا آن‌جا که در پیچ‌وتاب همین نظریات طی سه قرن گذشته؛ لیبرالیسم کلاسیک، لیبرالیسم مدرن (دولت رفاهی)، لیبرالیسم نئوکلاسیک، دولت‌های فاشیستی و دولت‌های کمونیستی و... به وجود آمدند که برای بشریت چیزی بیش‌تر از جنگ و خونریزی و کشتار و وحشت و نظام برده‌داری سنتی و نوین را در بر نداشته است. هرچند که به قولی دنیا به سمت دموکراتیزه شدن پیش‌رفته است اما در آن از روح انسانیت خبری نیست و وجود نظام‌های لیبرال سلطه‌گر، خود نشان از سطحی بودن این نظریات دارد.

استراتژیکات نظریات سیاسی

در موری کوتاه بر نظریات یاد شده به چند نکته مشترک پی خواهیم برد:

- ۱- تمام نظرات یاد شده بر سه محور فرد، جامعه و دولت تکیه دارند.
- ۲- مالکیت خصوصی در آنان جنبه اصلی موضوع می‌باشد.
- ۳- علی‌الخصوص در نظریات پس از قرون وسطاً - که عموماً در مخالفت با حاکمیت کلیسا بوده است - حاکمیت خداوند به عمد و یا به سهو با حاکمیت کلیسا یکسان شمرده شده است.
- ۴- در هیچ‌یک از نظریات یاد شده نسبت درستی بین حدود انسان، جامعه و دولت معین نگردیده است تا جایی که در برخی از نظریات دخالت دولت در هر امری نافی آزادی انسان شمرده شده و در برخی دیگر از نظریات حقوق فردی و اجتماعی مردم نادیده گرفته شده است.

طی سه قرن گذشته؛ لیبرالیسم کلاسیک، لیبرالیسم مدرن (دولت (فاهی)، لیبرالیسم نئوکلاسیک، دولت‌های فاشیستی و دولت‌های کمونیستی و... به وجود آمدند که برای بشریت چیزی بیش‌تر از جنگ و فوزریزی و کشتار و وحشت و نظام برده‌داری سنتی و نوین را در بر نداشته است.

نظریات متفاوت شرق اسلامی

اگر به دوران یک هزار و چهارصد ساله اسلام در شرق نگاهی بیاندازیم نوع حکومت، شکل حکومت و فلسفه وجودی متفاوتی را درمی یابیم که در آراء بسیاری از بزرگان و فرق مختلف نسبت به حکومت داری و روش‌های آن ثبت گردیده است. در تاریخ حکومت‌های اسلامی و تاریخ اندیشه سیاسی اسلام که از عصر پیامبر مکرم صلی الله علیه و آله و سلم آغاز شده و تا به امروز ادامه داشته است نظریه‌های متفاوتی در باب حکومت مطرح گردیده است.

آنونی بلک در کتاب تاریخ اندیشه سیاسی اسلام چنین می‌نویسد «از تشکیلات مدنیه و تعالیم اولیه پیامبر [صلی الله علیه و آله و سلم] در آن جا روشن است هدف او تشکیل ملتی تازه از اتحاد قبایل بود، که محرک آن رسالت اخلاقی او باشد. یهودیت قانون فraigیر اخلاقی و مسیحیت اخوت کامل روحانی را تعلیم داده بود. اما هیچ یک جداً به مسئله نظامی و اقتدار سیاسی نپرداخته بود، هردو دین، زندگی تحت حاکمیت کافران بیگانه را پذیرفته بودند. اما پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم اخوت روحانی را در کنار قانون فraigیر و کسب سلطه کامل سیاسی - در صورت لزوم با استفاده از قدرت نظامی - را تعلیم می‌داد.»

در نگاه آنونی بلک - با وجود اشکالات فراوانی که دارد - این نکته دارای اهمیت است که اسلام از آغاز نگاهی عمیق به مسئله حکومت داشته است. حال آن که پس از دوران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم انشقاق نظری و عملی جامعه مسلمین افت و خیزهایی را در نظریه پردازی تجربه نموده و پشتسر گذاشته است.

انحراف حاکمیت اسلامی از نظام ولایی و حکوت امام معصوم به روش‌های دیگر، باعث شد تا حکومت‌های فاسدی بر سر کار بیایند که هیچ نظریه‌ای را جز حاکمیت مستبدانه خود برنمی‌تافتند به همین دلیل نظریه‌های ارائه شده اسلامی فرصت بروز وظهور پیدا نکرده و در عرصه اجتماع نمودی نداشتند. در این زمینه می‌توان از اندیشمندانی چون غزالی، خواجه نصیر الدین طوسی، ابن تیمیه، ابن خلدون و بسیاری از فرق اندیشه‌های دیگر نام برد که متأسفانه در حوزه علوم انسانی مغفول مانده‌اند.

اگرچه طی دویست سال گذشته یعنی از دوره سلطنت قاجار نظریه‌هایی برای حکومت طرح گردید که اقتباس شده از نظرات غربی بود و می‌خواست شکل اسلامی نیز به خود بگیرد. طرح حکومت مشروطه مشروعه از این نوع اقدامات بود که با شهادت شیخ‌فضل الله نوری فرصتی برای حضور در عرصه سیاست نیافت.

ظهور یک نظریه عملی پیشناز

آن چه پس از چهارده قرن نظریه پردازی رخ داد اقدام عملیاتی روحانی مبارزی بود که تلفیقی بسیار عمیق، مدرن و برگرفته از آموزه‌های اصیل اسلامی را از ورطه‌ی نظر به حیطه‌ی عمل کشاند و طرحی جدید درانداخت که در ادامه بحث به نظریه جمهوری اسلامی از بُعد نوع نگاه به حاکمیت خواهیم پرداخت.

همان‌گونه که در ابتدای بحث به آن پرداخته شد یکی از پرسش‌های بنیادین فلسفه سیاسی جستجو در مبنای و منشاء قدرت و حاکمیت دولت بود که از این منظر دو نوع نگرش مطرح گردید که در دیدگاه اول از نقطه نظر دیرینه‌شناسی و تبارشناسی منشاء قدرت و حاکمیت الهی دارای قدرت طولانی بوده است و مشخصه اصلی این نوع نگرش تعلق و اختصاص حاکمیت مطلق به خداوند است که از طرف خداوند به پیامبرانش جهت مدیریت دینی، سیاسی و اجتماعی تفویض شده است و در دیدگاه دوم که در دوران معاصر غرب مطرح گردید منشاء قدرت از دیدگاه متفکرانی چون توماس هایز، زان ژاک روسو، شارل، منتسکیو، ژان لاک و دیگران حاکمیت قدرت را از میان مردم و برای آنان دانسته و به عنوان تعبیری عام از اراده عمومی مردم به عنوان خاستگاه دولت نام برده‌اند.

پس از طرح این دو دیدگاه پرسش اصلی مورد نظر این مقاله را این‌گونه مطرح می‌نماییم که اگر خاستگاه و منشاء حاکمیت انسان و جامعه انسانی است چگونه حاکمیت الهی که در اندیشه‌های دینی عمیقاً مورد توجه می‌باشد از دیدگاه اسلامی توجیه و تبیین می‌گردد و آیا پذیرش حاکمیت مردم به منزله نفی حاکمیت الهی است؟

شاید بتوان مهم‌ترین چالش امروز جهان را همین پرسش به ظاهر ساده قلمداد نمود که پاسخ آن را می‌توان در بستر شناخت قانون اساسی حکومت جمهوری اسلامی ایران جستجو نمود. لذا با نگاهی به اولین اصل قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نوع حکومت ایران را متضمن دو عنصر اساسی یعنی «اسلامی بودن» حکوت که همراه با پذیرش حدود و ثغور شرعی اسلام و نیز «محدویت» که مبین حاکمیت و خواست مردمی است قلمداد می‌کند.

از این رو برای شناخت بهتر این موضوع که ریشه حاکمیت در جمهوری اسلامی کدام‌یک از دو دیدگاه مطرح شده می‌باشد نگاهی به روند تصویب قانون اساسی لازم به نظر می‌رسد. با بررسی مذاکرات نمایندگان مجلس برای نهایی شدن قانون اساسی مشخص می‌گردد که هر چند عده‌ای بر نظریه حاکمیت الهی و عده‌ای بر نظریه حاکمیت مردم تأکید

ورزیده‌اند، ولی در مجموع حاصل کار آن مجلس در تصویب نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، برداشت تازه و ویژه‌ای از دو نظریه یاد شده است که «حاکمیت را متعلق به خداوند دانسته و تأکید می‌دارد که خداوند این حق را به تمامی افراد ملت اعطا نموده تا آنان از طریق انتخابات آزاد به اعمال آن بپردازند» لذا در اصل پنجاه و ششم قانون اساسی چنین آمده است: «حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست و هم او انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است. هیچ‌کس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد و ملت این حق خداداد را از طرقی که در اصول بعد می‌آید اعمال می‌کند.»

بنابراین برخلاف آن‌چه که در برخی از تربیون‌ها مطرح می‌گردد که جمهوریت بر اسلامیت تفوق دارد و یا بالعکس باید گفت تصویب این اصل که به شکل ظرفی مابین حاکمیت الهی و حاکمیت مردم پیوند ایجاد کرده است پایان یک منازعه‌ی فکری طولانی در تاریخ معاصر ایران پس از ورود اندیشه‌های غربی به‌شمار می‌رود که توانست ضمن رعایت اصول اساسی و مبانی فکری و اعتقادی اسلام، حق مردم در تعیین سرنوشت خود را به رسمیت شناخته و آن را حقوقی نماید.

تردیدی نیست که بر اساس اصول و مبانی دین اسلام حق مذبور (حق حاکمیت مردم) در طول حق حاکمیت الهی قرار گرفته و در تعارض با آن نمی‌باشد و فی‌النفسه حقوقی نمودن این سازگاری، یکی از حقیقت‌های بزرگ و در مسیر کوشش‌های حدود یک‌صد ساله فکری در تاریخ اندیشه سیاسی ایران به‌شمار می‌آید.

بنابراین با توجه به مفاد اصل ۵۶ قانون اساسی موارد ذیل قابل استنتاج می‌باشد.

- ۱- حاکمیت بر جهان و انسان در نتیجه‌گیری از اصل توحید و نفی شرک متعلق به خداوند است و هیچ موجودی از حوزه قلمرو این حاکمیت خارج نخواهد بود.
- ۲- از آن جا که خداوند با در اختیار گذاشتن عقل، انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم کرده است، منشاء این حاکمیت از آن خداوند است (مخختار است، لکن مختار دارای مسئولیت)

۳- سلب حق تعیین سرنوشت به منزله حق الهی توسط هیچ موجودی امکان‌پذیر نیست.

۴- هیچ فرد یا گروهی نمی‌تواند حق تعیین سرنوشت مردم را جهت رسیدن به منافع خود غصب نماید.

لذا بر اساس استناد به اصول پنجاه و ششم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران می‌توان این گونه نتیجه گیری نمود که در کنار دو نظریه منشاء حاکمیت، که در یکی حق حاکمیت الهی دانسته شده بود و از آن برای توجیه نظام‌های حکومت سلطنتی مطلقه و غیره استفاده می‌گردید و در دیگری که تمام منشاء دولت و قدرت بر اساس یک قانون نانوشته اجتماعی از مردم به دولت تفویض می‌گردید، دیدگاه اسلامی حضرت امام خمینی رحمت‌الله علیه نظریه جدیدی را در قالب نظام جمهوری اسلامی تبیین نمود که طی آن علاوه بر لحاظ نمودن دیدگاه‌های یاد شده، نظریه جمهوری اسلامی ایران بود که حق حاکمیت مردم را در طول حق حاکمیت الهی به رسمیت شناخته و معارضه تاریخی این دو دیدگاه را پایان بخشدید و بر اساس چنین تلقی از حق مردم بود که در قانون اساسی و براساس همه‌پرسی سال ۱۳۵۸ در اصل اول نوع حکومت «جمهوری اسلامی» قید گردید.

مفهومی که بر نقش گسترده مردم در شکل‌گیری نهادهای نظام و انتخابات آزاد تأکید می‌نمود. طبیعی است که لازمه نظام جمهوری پذیرش و اعتلای حقوق سیاسی و مدنی شهروندان و بهویژه حق آزاد و انتخابات بود. چرا که اساس جمهوری تحقق حاکمیت مردم و انتخابی بودن رهبران سیاسی با نظر و رأی مردم و پاسخ‌گویی مسئولین در قبال مردم است. در همین حال در عنوان حکومت مبنای «اسلامی» آورده شده است که بدون تردید مبین محتوای آن می‌باشد. بدین معنا که شکل حکومت جمهوری بوده و محتوای آن اسلامی است.

انتخاب مسئولین و شیوه کار آن‌ها بر اساس رأی مردم و محتوای کار و هدف‌گیری و چهارچوب‌ها بر اساس اسلام است که اتکا به قوانین الهی دارد که سعادت بشر را تضمین می‌کند.

برای اعمال حاکمیت مردم رأی‌گیری انجام می‌شود و برای اعمال محتوای اسلامی بر روش‌های مختلف و انتخابی، از سیستم مترقی ولایت فقیه که همان لایت فقه و شرع اسلامی است بهره می‌برد.

بدین لحاظ است که حضرت امام خمینی(ره) در ۲۸ مرداد ۱۳۵۸ خطاب به مجلس بررسی قانون اساسی چنین می‌فرمایند: «قانون اساسی و سایر قوانین در این جمهوری باید صدرصد بر اساس اسلام باشد و اگر یک ماده هم بر خلاف احکام اسلام باشد، تخلف از جمهوری اسلامی و آراء اکثریت قریب به اتفاق ملت است. بر این اساس هر رأی یا طرحی

که از طرف یک یا چند نماینده به مجلس داده شود که مخالف اسلام باشد مردود و اظهار نظر رسیدگی به پیشنهادهای مخالف اسلام یا مخالف نظام جمهوری خروج از حد و کالت آن هاست.»

این دو دیدگاه حضرت امام رحمت‌الله‌علیه توضیح دهنده مقدمه‌ای بود که می‌گفت: «مردم در همه‌پرسی و نیز پیش از آن در جریان پیروزی انقلاب اسلامی خواهان ایجاد یک حکومت جمهوری اسلامی بوده‌اند و در نتیجه بر اساس رأی مردم که اسلام را اختیار کردند، چارچوب قانون اساسی و من‌جمله حاکمیت آن باید در درون اندیشه اسلامی تبیین گردد.» ایشان پس از پایان کار این مجلس نیز تأکید کردند: «ما تابع ملت هستیم ملت این آقایان را تعیین کرده است، آقایان هم این قانون را نوشته‌اند، تصویب کرده‌اند و آقایان اهل خبره هستند و آن‌طوری که ملت می‌خواستند این‌ها را تمام کرده‌اند.»

لذا در پایان دوره این گونه نتیجه‌گیری می‌توان نمود که نظام حقوقی جمهوری اسلامی ایران که با شعار نه شرقی و نه غربی وارد عرصه بین‌المللی گردید با حقوقی نمودن دیدگاه جمهوری اسلامی در بستر قانون اساسی توانست گره تاریخی تعیین حق مالکیت الهی یا انسانی را با دیدگاهی اسلامی باز کرده و راهگشای طریقت بشر در مسیر تعالی باشد و این همه مرهون اندیشه بلند بنیانگذار آن یعنی حضرت امام خمینی رحمت‌الله‌علیه می‌باشد.

حضرت امام خامنه‌ای مدظله‌العالی در این خصوص در ۱۱ آبان ۱۳۹۰ فرمود:

«جمهوری اسلامی یک اندیشه‌ی سیاسی نوئی به دنیا عرضه کرده است: مردم‌سالاری دینی. این اندیشه‌ی سیاسی نو، متکی به فلسفه‌ی درست، متکی به زمینه‌های فکری و اعتقادی مستحکم و از لحاظ عملی قابل اجرا و پیش‌رونده است. این فکر، این راه، این فلسفه و این تجربه‌ای که در طول این سی و دو سال در اختیار ملت ایران است، دست ما را پر کرده است.»

منابع:

- ۱- دولت و دموکراسی در عرصه جهانی شدن، دکتر محمد توحید فام، انتشارات روزنہ، ۱۳۸۱
- ۲- ابعاد حاکمیت مردم در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، دکتر جلال درخشش، دانشگاه حضرت امام صادق علیه‌السلام.
- ۳- تاریخ اندیشه سیاسی اسلام، آتنوی بلک، ترجمه محمدحسین وقار، انتشارات اطلاعات، ۱۳۸۶
- ۴- صحیفه نور، حضرت امام خمینی رحمت‌الله‌علیه

خوانندگان محترم

- ۱- بهتر شدن محتوا و ارائه مطالب نو و به روز در نشریه بدون یاری و حمایت شما کاری دشوار است. تقاضا داریم پرسشنامه صفحه بعد را به دقت تکمیل نموده و ارسال نمایید تا از نظرات و رهنمودهای ارزنده شما بهره برده و در تقویت کمی و کیفی نشریه به کار بندیم.
- ۲- از آنجا که شما گرامیان در خط مقدم جبهه فرهنگی در حال مجاهدت هستید و بیش از هر کس دیگر با نیازهای امروز اعضا بسیج - به ویژه جوانان - آشنایی دارید، شباهات، موضوعات و مطالبی را که احساس می‌کنید نیاز امروز متریبان و مخاطبان شما و حتی نشریه هست، برای ما ارسال فرمایید تا در شماره‌های بعدی با بهره‌گیری از اهل فن و کارشناسان مرتبط، در خصوص آنها مطالبی را ارائه نماییم.
- ۳- مقالات و تحقیقات خود را در زمینه‌های اخلاقی و تربیتی، اعتقادی و معرفتی، بصیرتی و مهارتی، بالحافظ نمودن رویکردهای آموزشی و کاربردی به نشانی نشریه ارسال فرمایید. بدیهی است در صورت اتقان محتوایی و برخورداری آثار شما از استانداردهای مقاله‌نویسی، با افتخار آنها را در شمارگان بعدی منتشر خواهیم نمود.

فرم نظر سنجی

مستدعي است پس از ارزیابی کامل مجله و مطالعه دقیق مقالات، جدول زیر را تکمیل نموده و آن را به عقیدتی سیاسی نواحی مقاومت تحويل دهید.

لطفاً نظرات کوتاه خود را مرقوم فرمایید و نظرات تفضیلی را همراه این پرگه ارسال نمایید.